



صاحب امتیاز و مدیر مسئول:
محمد رضا اناری
جانشین مدیر مسئول و سردبیر:
مهدی خداجویان
مشاوران سردبیر:
ابراہیم زاهدی مطلق
محمد رضا دوست محمدی
حمید محمدی محمدی
دبیر تحریر:
عطاء اللہ اسماعیلی

تحریر:
حمید محمدی محمدی، ہیئت
زینب السادات شاہ صاحبی
زینبہ و موضوع ویژه
راحہ شاکر، فرهنگ
فاطمہ مرشدی، اہل بیت
مریم مرتضوی، محمد رسولی
سید میلاد اوصیا، سیدہ اعظم سادات،
متین انصاری، ریحانہ فدایی، زہرا
اشرفی، ہانیہ سہل آبادی، شیما شیبانی

صفحہ آرا: محمد عاشق
امور اجرایی تحریر: فاطمہ بوجار
عکس: حسین موسوی فراز، ہدی زعیمی
اداری و مالی: رسول کریمی
ہماہنگی: محمد علی خطیب
روابط عمومی: محمد جواد رزاقی
انفورماتیک: امید مقتصدی
بازرگانی: حسین دوست محمدی

با تشکر از:
حجت الاسلام مرتضی وافی
حجت الاسلام حسین فتحی
سید یاسر حیدری، سید علی صالحی
صدرا امانی، رؤف محسنی
و سایت جماران
چاپ: رواق
توزیع: نشر گستر امروز
صندوق پستی: ۱۹۴۱ - ۱۵۸۱۵



خط ویژه کہ آمد کار خراب شد!

از خسرو شکیبایی و
حاج اکبر ناظم تانیمرخ و
باز خوانی نوحہ ہای قدیمی
در گفت و گو با امیر حسین
مدرس

۹۴

حاج یداللہ بہتاش کہ در فضای
مجازی بہ روز است از آسیب
شناسی مداحی روز می گوید



گپ و گفت با علیرضا بہاری: مداحی
کہ هنوز سنتی می خواند



مجلس حضرت
خونم

بسم اللہ

- ۴ یادداشت سردبیر
- ۶ قاب خیمہ
گالری جهان اسلام
- ۱۲ تقویم
عرش زیر پای پیامبر
- ۱۴ تابدمی شود برای عاشورا نوشت
گزارشی از نشست مولفہ ہای
ہویتی ادبیات عاشورایی در
سازمان تبلیغ اسلامی

ہیئت

- ۱۶ گاہی خدا را رها می کنیم!
حاج یداللہ بہتاش کہ در فضای
مجازی بہ روز است از آسیب
شناسی مداحی روز می گوید
- ۲۲ ارثیہ ای با خاطرات بی انتها
ابوالفضل ہا همان ہفت کچلون
باغ فردوس ہستند
- ۲۶ قدیم می گفتند: فکر کن مستمع
یک تپہ کاه است!
گپ و گفت با علیرضا بہاری (شاہ
حسین) مداحی کہ هنوز سنتی
می خواند
- ۳۰ نزدیک بود آمریکا بمانم
حجت الاسلام والمسلمین
غروی در نقاط مختلف دنیا از
جملہ ایالات متحدہ، فراوان منبر
رفته است

موضوع ویژه

- ۳۶ قندہیات، ساواک را نمک گیر
کرد!
پای صحبت پیشکسوت ہیأت
بنی فاطمہ سلام اللہ کہ پای
کار انقلاب بودند و پای کار ہم
ماندہ اند
- ۴۰ این رسانه چوبی: آتش بہ جان
حکومت انداخت
مروری بر فعالیت ہای مبارزاتی
برخی از یاران امام منبر و عظ و
خطابہ
- ۴۴ ہیأت ہای مذہبی: قانون ارتباط
انقلابی ہا
قدیمی ہای ہیأت مؤتلفہ از نقش
ہیأت ہای مذہبی در پیروزی
انقلاب اسلامی می گویند
- ۴۶ با محرم شروع شد، با محرم اوج
گرفت
حجت الاسلام مہدی ابوطالبی
عضو ہیأت علمی موسسہ امام
خمینی رحمہ اللہ
- ۵۰ دستگاہ را بیچارہ کردہ بودیم
خاطرہ ہای محمد علی اسلامی
از عزاداری ہیأتی ہا

قرآن

- ۵۴ صدای انسان ہم تنبل می شود
یک شب با قرآن در جلسہ استاد
فرین
- ۵۶ محبوب ایرانی
تأثیر تلاوت ہای استاد شحات بر
قاریان ایرانی را نمی توان نادیدہ
گرفت
- ۶۰ اشفع لنا عند اللہ
چرا باید بہ وسایل الہی توسل
بجویم؟
- ۶۶ زبان، کیسہ اعمال را سوراخ
می کند
پای موعظہ ہای آیت اللہ
خوشوقت



۱۰۶
سليم غفوري اين روزها منتظر
عنایت جناب تلویز یون است...

۸۴
گفت و گویا حسین مورالی جوان
ایتالیایی که پیش از مسلمان
شدن هیأت می رفت

۷۰
پرسش هایی درباره غیبت امام
عصر در گفت و گویا حجت الاسلام
تقی حاتمی



سیدالشهدا
عجل الله فرجه
اندیشه

صفحات آخر

۱۲۶
کریلا به اصل خود رسیدن است
ته مقاله

زنبیه

۱۱۴
مهد کودک، هرگز!
مرور چند جمله حرف حساب، در
گذشته های دور یک بانوی
موفق

۱۱۸
حجاب یا مد و نمایشگاه درست
نمی شود
فراز و فرود های حجاب در
ایران، اخلاص دشمنان و سهیل
انگاری دوستان

۱۲۰
سرکه، نمک و حجامت راز
سلامت مسلمان ها
حرف هایی درباره تولد دوباره
طب اسلامی در ایران

۱۲۵
نجوای ملکوت
عاشقانه ای به پیشگاه بانویی
که دامانش، پرور شگاه رحمة
للعالمین بود

فرهنگ

۹۴
خط ویژه که آمد کار خراب شد!
از خسرو شکیبایی و حاج اکبر
ناظمی تا نیمرخ و باز خوانی
نوحه های قدیمی در گفت و گو
با امیر حسین مدرس

۱۰۰
شعر صدقہ نمی خواهد، حقش را
بلهید
شاعر خراسانی می گوید کاش
متولیان فرهنگ به اندازه رهبر
انقلاب قدر شعر را می شناختند

۱۰۴
با انقلاب، گر گرفتیم
خیلی هادور هم جمع شدند و
مجله در آوردند اما این میان فقط
آوینی جریان ساز شد، چون...

۱۰۶
از بهشت غافل شده ایم!
سليم غفوري اين روزها منتظر
عنایت جناب تلویز یون است تا
بلکه فرصت پخش می هم نصیب
مستند او شود!

اهل بیت علیهم السلام

۷۰
امام، تکیه گاه عالم
پرسش هایی درباره غیبت امام
عصر در گفت و گو با حجت
الاسلام تقی حاتمی

۷۶
پیامبر اخلاق های خوب
جستجوی کوتاه در زندگی
نورانی پیامبر اسلام

۷۸
قیه الصخره در تهران
زیارت آستان مقدس امام زاده
زید علیه السلام

۸۲
ضمینه سازی برای غیبت
نگاهی کوتاه به زندگی امام حسن
عسگری علیه السلام

۸۴
حسین علیه السلام بهانه
مسلمانی ام

گفت و گویا حسین مورالی جوان
ایتالیایی که پیش از مسلمان
شدن هیأت می رفت

۹۲
خودت را می خواهد
ذکر امام حسین علیه السلام در
گفتاری از میرزا محمد اسماعیل
دولابی

دار و ندار من عجب دار و نداری شد*

مهدی خداجویان



• اواخر سال گذشته بود که صحبت‌های اولیه برای ورودم به مجموعه خیمه مطرح شد و از ابتدای امسال صحبت‌های اولیه به حضور در ماهنامه خیمه مبدل شد. یعنی اگر عمری باقی بود و یادداشت بعدی را برای شماره قبل از نوروز نوشتم، عمر حضورم در این مجلس حضرت سیدالشهدا علیه السلام یک ساله خواهد شد. یک سالی که همراه با فراز و نشیب‌های فراوان بوده و هست.

این یادداشت در اصل مربوط به همه ماجراهای یک سال حضورم در این مجموعه است. و شاید بهتر بود که این یادداشت برای آخرین شماره سال مجله که چند روز مانده به پایان سال منتشر می‌شود تنظیم و نوشته می‌شد. اما با توجه به حال و هوای بهاری یادداشت بعدی -چنانچه عمرم کفاف داد- بد ندیدم که حالا که حال و هوای مجله هم احوال ربیع به خود گرفته است تقدیم شود. به هر حال شاید این چند سطر کمی آشفته به نظر آید ولی این آشفته‌گی، ماجرای یک سال زندگی من است که در میان دستان شما به شماره ۸۴ ماهنامه خیمه تبدیل شده است. خواهش من این است که با اغماض بخوانید و همراهیم کنید. از همین آغاز کلام مشخص است که جنس این مقال با اقوال گذشته کمی متفاوت است. پس دوستانه بخوانید و بزرگوارانه ببخشیدم.

زمانی که آقای زائری پیشنهاد سردبیری ماهنامه را مطرح کرد چند دغدغه کوتاه داشتم

و در تمام مدت این چند ماه سعی کردم به دغدغه‌هایم جامه عمل بپوشانم.

■ معتقد بودم رویکرد ماهنامه خیمه باید به سوی بدنه هیئات و مخاطبان مجالس مذهبی برود و بزرگواران هیئتی، خود و علایقشان را در نشریه ببینند. باید به سمتی برویم که اهالی هیئات احساس قرابت و نزدیکی با ماهنامه خیمه داشته باشند. خیمه رسانه اهل هیئت است و باید اهلیت نیز داشته باشد.

■ از سوی دیگر باید به سمت جذب مخاطب بیشتر رفت. لازمه جذب مخاطب بیشتر نیز شناخت آنان و همراهی با دغدغه‌ها، علایق و خواسته‌های آنان است.

■ مسایل مالی و افزایش میزان درآمد ماهنامه و جذب مشترک نیز دغدغه دیگری بود که البته در صورتی مقدور بود که شناخت درستی از حال و هوای مخاطبان داشته باشیم چنان که ذکر شد. با این نگاه فضای محتوایی و حتی ظاهری نشریه دستخوش تغییراتی شد که از شماره ۷۸ به بعد شاهد آن هستید.

■ مهمترین دغدغه‌ام که بارها درموردش گفتم و نوشتم این بود که ماهنامه خیمه، خود باید مجلس نام و یاد اهل بیت علیهم السلام و علی الخصوص وجود مبارک و مقدس حضرت

سیدالشهدا علیه السلام باشد. در این راه برنامه‌های مختلفی داشته و داریم که کمابیش از دید مخاطبان نیز پنهان نمانده است.

■ اکنون اما با گذشت چند شماره از حضور در ماهنامه زمان آن رسیده است که کلاه خود را قاضی کنم و ببینم کجا هستم و این چند شماره چقدر به اهداف و خواسته‌هایم نزدیک است. این که چقدر توانستیم با مخاطبان نشریه همراه شویم و چقدر مخاطبان عزیز خیمه خود را در میان صفحات و تصاویر ماهنامه دیدند. امروز روزی است که باید میزان جذب بیشتر مخاطبان را سنجید و موقعیت فعلی را محاسبه کرد.

■ همیشه وظیفه خودم دانسته‌ام از تمام کسانی که با زحمات‌های مداوم و مخلصانه خود مسیری را برای خیمه ایجاد و هموار کرده‌اند که امروز من می‌توانم به راحتی در این راه گام بردارم تشکر کنم. بر اساس همین وظیفه است که دست تک تک بزرگوارانی که طی این حدود ۹ سالی که بر خیمه گذشته است قدم و قلمی برای ترویج شعائر حسینی برداشته و گذاشته‌اند می‌بوسم.

■ خیمه این روزها درگیر اتفاقات بزرگی است. حسینی خیمه راه افتاده است، مجالس روضه و درس و بحث و... به راه افتاده و می‌افتند. سایت‌های خیمه یا فعالند یا آماده فعالیت شده‌اند. انتشارات

خیمه درگیر و دار حضور در نمایشگاه کتاب است و کتاب‌های جدید در راه چاپخانه‌اند. کتابخانه تخصصی حضرت سیدالشهدا علیه السلام فعال است. این‌ها گوشه‌هایی از فعالیت‌های مجموعه خیمه است. خلاصه کلام این است که برنامه‌ها و طرح‌های گوناگون خیمه در حال تبدیل به کارگروه‌های مختلف برای خدمت رسانی بهتر و بیشتر به مشتاقان حضرت ارباب است. جایتان خالی است اگر هنوز در گوشه‌ای از این خان کرم حضرت ارباب ننشسته‌اید.

■ انگار قرار است این چند تار موی سیاهی که بر سر و رو دارم نیز در کشاکش تولید و انتشار ماهنامه و گرانی کاغذ و کسری بودجه و توزیع و فعالیت‌های جانبی و غیره سفید کنم. این هم لابد روزی ماست. شکر. دعا کنید در این خیمه و بارگاه بتوانم دلم را هم سفید کنم.

■ افزایش هزینه‌ها مجبورمان کرد تا جنس کاغذ مجله را کمی تغییر دهیم. چاره‌ای نبود. یا باید قیمت فروش را بالا می‌بردیم یا هزینه‌ها را به طریقی کاهش می‌دادیم. راه دوم درست‌تر به نظر می‌رسید.

■ از برخی بزرگواران خدام دستگاه حضرت ارباب علیه السلام توقع بیشتری در مواجهه با دیگران می‌رود. این یادداشت را بهانه‌ای می‌کنم برای اعلام این نکته که خیمه بر اساس وظیفه

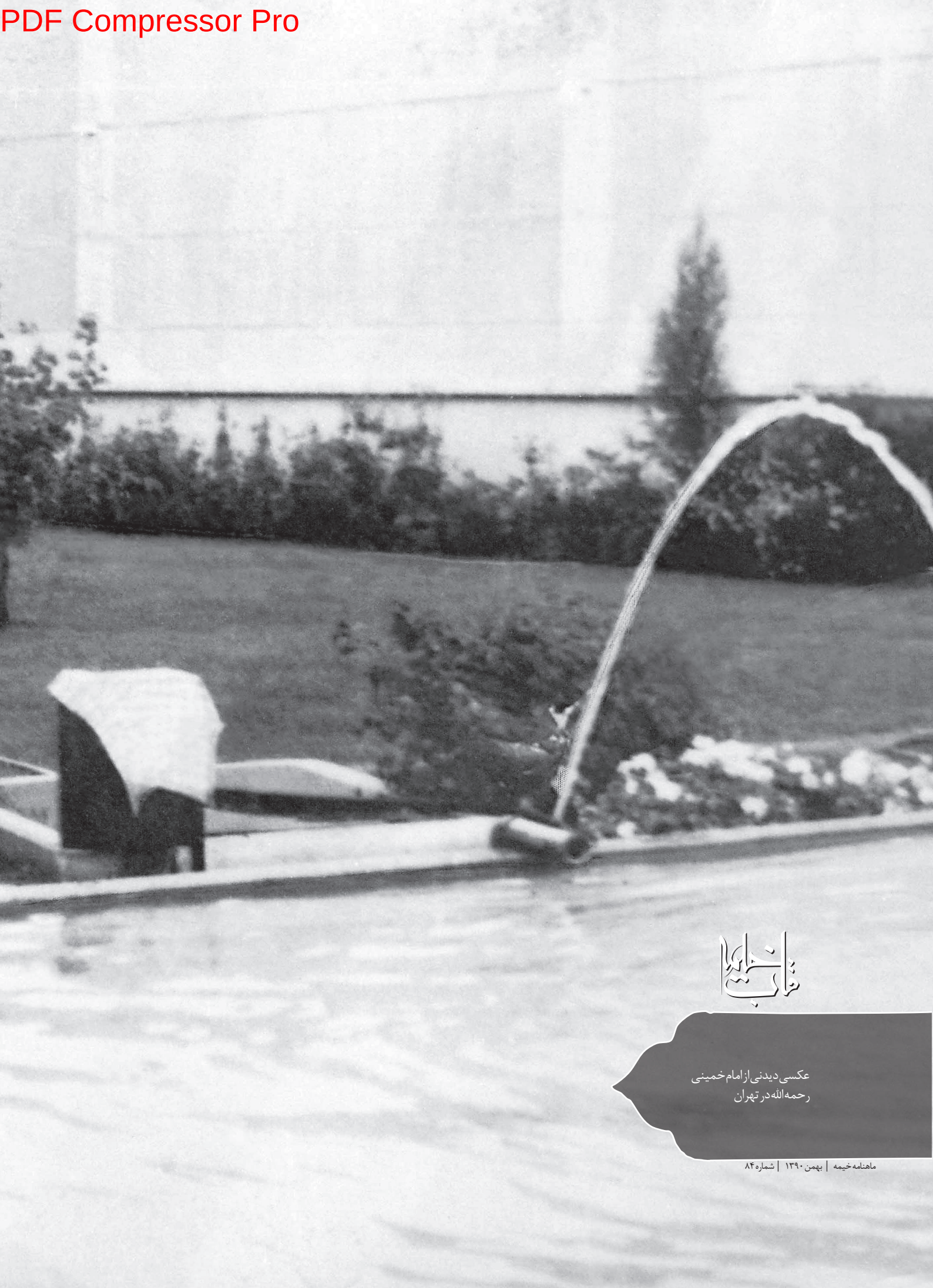
ذاتی خود که دلیل حیات و حضورش در عرصه رسانه‌ای نیز هست، محفل کوچکی برای ترویج و نشر فرهنگ حسینی و عاشورایی است. حضور هر عزیزی که درد مشترکی با اهالی خیمه دارد در این محفل مایه خوشحالی و دلگرمی اهالی این مجلس است. حرف‌هایتان را با گوش جان می‌شنویم و نقدهایتان را بر دیده منت می‌گذاریم و حتی تلخی‌های گفتار و رفتارشان را نیز با شهد شیرین همکلامیتان به دل می‌نشانیم. تنها خواسته‌مان این است که دردمان را به خودمان بگویید؛ نه به دیگران.

■ راه زنده ماندن یک رسانه ارتباط مخاطبان و همراهیشان با رسانه است. تنها زمانی می‌توان فعالیت مثمر ثمری داشت که بدانیم کدام وجه فعالیت‌مان مورد توجه قرار گرفته است و کدام مطلب به کام مخاطبان شیرین آمده است و حتی گزیند کدام بخش از مجله برای بزرگوارانی ناخوش جلوه کرده است. راه‌های ارتباطی خیمه را که می‌دانی‌داز تلفن و نمابر گرفته تا ای‌میل و پیامک و... همه در خدمتند تا همراهی شما را به رخمان بکشند.

■ از جناب اسماعیلی هم عذرخواهی می‌کنم که سرمقاله‌ام شبیه ته‌مقاله شد.

■ همین. یا علی مدد.

■ *مصرعی از علی اکبر لطیفیان



ماہنامہ

عکسی دیدنی از امام خمینی
رحمہ اللہ در تہران





تألیفات

دیدار مقام معظم رهبری با
خانواده شهید احمدی روشن





فصلنامه

دیدار مقام معظم رهبری
با خانواده شهید داریوش
رضایی
عکس: khamenei.ir



روز شمار وقایع ماه ربیع الاول

عرش زیر پای پیامبر

ماه ربیع الاول سومین ماه از ماه‌های قمری و از ماه‌های فرخنده شیعیان است. حادثه مهم و تاریخی لیلۀ الممیت، هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله از مکه به مدینه، ولادت پیامبر و امام جعفر صادق علیه السلام، ازدواج حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم با حضرت خدیجه سلام الله علیها، آغاز امامت امام مهدی علیه السلام و هلاکت یزید بن معاویه از جمله حوادث فرخنده این ماه است.

منابع:

- ۱- زندگانی حضرت محمد (ص) صفحه ۲۴۷
- ۲- اعلام النساء، جلد ۲، صفحه ۲۰۲
- ۳- بحار الانوار، جلد ۱۵، صفحه ۲۵۷
- ۴- بحار الانوار، جلد ۱۹

هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از مکه به مدینه - ۱ ربیع الاول - ۵ بهمن

قبا؛ محلی برای قرار

«قبا» اسم محلی است در نزدیکی مدینه که فاصله‌اش تا شهر مدینه حدود دو فرسخ یا کمی بیشتر است و مسجد قبا در آنجا قرار دارد. پیامبر بعد از اینکه فاصله مکه تا یثرب را طی کردند به قبا رسیدند. مردم مدینه که بیشترشان مسلمان شده ولی پیامبر را ندیده بودند، وقتی شنیدند ایشان به سمت مدینه حرکت می‌کند، هر روز صبح از خانه‌هایشان بیرون می‌آمدند و تا نزدیکی‌های ظهر منتظر می‌ماندند ولی چون پیامبر نمی‌آمد به خانه‌هایشان برمی‌گشتند. روزی که پیامبر به قبا رسید، نزدیکی‌های ظهر بود. مردم قبا که ناامید شده بودند به خانه‌هایشان رفتند. اما یکی از

در مدینه از دنیا رفتند. ایشان جزء نوجوان‌های کربلا بودند و در راه همراهی پدر کوتاهی نکردند. ایشان همراه کاروان اسرا بودند و بعد از واقعه عاشورا در راه تبلیغ پیام‌های این قیام بزرگ تلاش‌های زیادی کردند. سکینه سلام الله علیها دختر رباب بودند که رباب دختر امرؤ القیس یکی از بزرگ‌ترین و معروف‌ترین شاعران عرب به شمار می‌رفت. رباب یک سال بعد از واقعه عاشورا به خاطر شدت ناراحتی و اندوه از دنیا رفت ولی سکینه سلام الله علیها فصاحت و شاعری را از این مادر بزرگوار به ارث برد و برای تبلیغ پیام‌های عاشورا شعرهای زیادی گفتند و همیشه منزلشان جایگاهی برای برگزاری محافل ادبی و علمی بود. ایشان بعد از واقعه عاشورا با مصعب بن زبیر ازدواج کردند که بعد از چند سال کشته شد.

یهودیان که هنوز در جای بلندی نشسته بود و به سمت مکه نگاه می‌کرد، چشمش به چند نفر افتاد که از راه رسیدند و زیر درختی استراحت کردند. او حدس زد که این‌ها پیامبر و همراهانش باشند. مرد یهودی فریاد زد و مردم را خبر کرد. مردم که این صدا را شنیدند دسته دسته بیرون ریختند و به طرف همان جایی که پیغمبر خدا وارد شده بود هجوم آوردند و رسول خدا را به خانه بردند. پیامبر در این مکان چند روزی منتظر امام علی علیه السلام ماندند و بعد با هم وارد مدینه شدند.

وفات حضرت سکینه سلام الله علیها ۵ ربیع الاول - ۹ بهمن

دختر شاعر امام حسین علیه السلام

سکینه سلام الله علیها یکی از دختران امام حسین علیه السلام است که پنجم ربیع الاول سال ۴۷ قمری به دنیا آمدند و سال ۱۱۷ قمری

شهادت امام حسن عسکری علیه السلام ۸ ربیع الاول - ۱۲ بهمن

روزی شبیه به قیامت

درباره چگونگی وفات امام حسن عسکری علیه السلام آمده است که فرزند عبیدالله بن خاقان گوید: روزی برای پدرم (که وزیر معتمد عباسی بود) خبر آوردند که ابن الرضا رنجور شده، پدرم به سرعت تمام نزد خلیفه رفت و خبر را به خلیفه داد. خلیفه پنج نفر از معتمدان و مخصوصان خود را با او همراه کرد. یکی از ایشان نحیر خادم که از محرمات خاص خلیفه بود، امر کرد ایشان را که پیوسته ملازم خانه آن حضرت باشند و بر احوال آن حضرت مطلع گردند و طبیبی را مقرر کرد که هر بامداد و پسین نزد آن حضرت برود و از احوال او آگاه شود. بعد از دو روز برای پدرم خبر آوردند که مرض آن حضرت سخت شده است و ضعف بر او مستولی گردیده. پس بامداد سوار شد، نزد آن

سخن یا کار خود دست کشیده ای؟ گفت: خیر مگر حرف یک نفر. پرسید: او کیست؟ پاسخ داد: جعفر بن محمد. «شیخ مفید در ارشاد می نویسد: علومی که از آن حضرت نقل کرده اند به اندازه ای است که ره توشه کاروانیان شد و نامش در همه جا انتشار یافت.

روز معراج ۲۷ ربیع الاول - ۱ اسفند

قصرهایی برای جوانی از بنی هاشم
علامه مجلسی در بحار الانوار از سلمان فارسی روایت کرده که رسول خدا در داستان معراج فرمود: چون به آسمان اول رفتم قصری از نقره سفید دیدم که دو فرشته بر در آن درباری می کردند، به جبرئیل گفتم: بپرس این قصر از کیست؟ و چون پرسید

۲- شیاطین دور شدند.
۳- تمامی بتها در بتکده به صورت بر زمین افتادند.
۴- ایوان کسری شکست و چهارده کنگره آن سقوط کرد.
۵- آب دریاچه ساوه خشک شد.
۶- سرزمین خشک سماوه، آب پیدا کرد.
۷- آتشکده فارس پس از هزار سال خاموش شد.
۸- نوری از حجاز بر آمد تا به مشرق رسید.
۹- کاهنان عرب علوم خود را فراموش کردند.
۱۰- سحر ساحران باطل شد. استحيائیل - یکی از فرشتگان بزرگ خدا - در شب تولد حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بر کوه ابوقبیس ایستاد و با صدایی بلند گفت: «ای مردم مکه! به خدا و فرستاده او و نوری که با او فرو فرستاده ایم ایمان بیاورید».

حضرت رفت و اطبا را - که عموماً اطبای مسیحی و یهودی در آن زمان بودند - امر کرد که از خدمت آن حضرت دور نشوند و قاضی القضاة را طلبید و گفت ده نفر از علمای مشهور را حاضر گردان که پیوسته نزد آن حضرت باشند و این کارها را برای آن می کردند که آن زهری که به آن حضرت داده بودند بر مردم معلوم نشود و نزد مردم ظاهر سازند که آن حضرت به مرگ خود از دنیا رفته. پیوسته ایشان ملازم خانه آن حضرت بودند تا آنکه آن امام مظلوم از دار فانی به سرای باقی رحلت نمود. «امام حسن عسکری علیه السلام روز جمعه هشتم ربیع الاول ۲۶۰ هجری در بیست و هشت سالگی به شهادت رسیدند. کنیه ایشان «ابومحمد» است اما بیشتر مردم ایشان و امام هادی و امام جواد علیهما السلام را به «ابن الرضا» می شناختند. وقتی خبر شهادت امام به سامراء رسید، همه مردم در حزن



آن دو فرشته پاسخ دادند: از جوانی از بنی هاشم، و چون به آسمان دوم رفتم قصری بهتر از قصر قبلی از طلای سرخ دیدم که به همانگونه دو فرشته بر در آن بودند و چون به جبرئیل گفتم و پرسید آن دو فرشته نیز در پاسخ گفتند: از جوانی از بنی هاشم است. و در آسمان سوم قصری از یاقوت سرخ به همان گونه دیدم و چون از دو فرشته نگهبان آن پرسیدیم گفتند: مال جوانی است از بنی هاشم و در آسمان چهارم قصری به همان گونه از در سفید بود و چون جبرئیل پرسید: باز هم دو فرشته نگهبان قصر گفتند: از جوانی از بنی هاشم است. و چون به آسمان پنجم و ششم رفتم چنان قصرهایی بود. در آسمان هفتم از نور عرش خدا قصری بود و چون جبرئیل پرسید باز همان پاسخ را دادند. و چون باز گشتیم آن قصرها را در هر آسمانی به حال خود دیدیم به جبرئیل گفتم بپرس: این جوان بنی هاشمی کیست؟ و همه جا فرشتگان نگهبان گفتند: او علی بن ابیطالب علیه السلام است.

ولادت امام صادق علیه السلام ۱۷ ربیع الاول - ۲۰ بهمن

مقام علمی امام از زبان دیگران
عبدالعزیز بن اخضر جنابزدی نقل می کند که: «شنیدم جعفر بن محمد می گوید: پیش از آنکه مرا از دست دهید، هر چه می خواهید از من بپرسید. زیرا هیچ کس پس از من نمی تواند از علوم و دانش ها، چنان که من به شما می گویم، شما را آگاه کند.» ابن حجر در الصواعق، می نویسد: مردم به اندازه ای از علوم امام صادق علیه السلام نقل کرده اند که سخنانش توشه راه کاروانیان و مسافران و آوازه اش در هر گوشه و کنار زبان زد مردم گشته است. ابن شهر آشوب در مناقب می گوید: «از آگاهی به علوم امام صادق علیه السلام به اندازه ای نقل شده که از هیچ کس دیگری منقول نیست» و «توح بن دراج به ابن ابی لیلی گفت: آیا تاکنون به خاطر حرف کسی از

عمیق فرو رفتند. «ابن صباغ مالکی»، یکی از دانشمندان اهل سنت، در این باره می نویسد: وقتی خبر درگذشت حضرت امام حسن عسکری منتشر شد، سامراء به حرکت درآمد و سراپا فریاد و فغان و ناله گردید. بازارها تعطیل و مغازه ها بسته شد. بنی هاشم، امرای لشکر، قاضیان شهر، شعرا، و سایر مردم برای شرکت در مراسم تشییع پیکر مطهر امام عسکری حضور یافته بودند. سامراء در آن روز یادآور صحنه قیامت بود.

ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ۱۷ ربیع الاول - ۲۰ بهمن

نشانه های یک تولد
امام صادق علیه السلام معجزاتی را که هنگام ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آشکار شد، این طور می شمارد: ۱- ابلیس از ورود به آسمان های هفتگانه محروم شد.



کربلا احسان است، سر تاسر عرفان است اما این بعد از قیام عاشورا در شعر، داستان و ادبیات کمتر جلوه داشته است

زبور

گزارشی از نشست مولفهای هویت ادبیات عاشورایی در سازمان تبلیغات اسلامی

تا ابد می شود برای عاشورا نوشت

محمد رضا سنگری/نویسنده محقق و استاد دانشگاه

به این موضوع ها دارد تابافت آن هم بتواند تأثیر گذار باشد.

رجزهای عاشورا، معرفی آرمان عاشورا است
ادبیات داستانی ما از روضه الشهداء آغاز می شود، یعنی عنصر تخیل در آن بروز پیدا کرده است. بسیاری از منابع عاشورایی از دست رفته یا نابود شده و از هر ۱۰ اثر عاشورایی، یک اثر به ما رسیده است. کار زیبایی که «روضه الشهداء» انجام داده، بازگردانی رجز خوانی کربلا به زبان فارسی است. چون رجزها در عاشورا، معرفی یک شخص نیست، معرفی آرمان است. افرادی که می خواهند در حوزه عاشورا کار کنند، بهتر است کتاب «روضه الشهداء» را بخوانند. این اثر امروز هم کارایی زیادی دارد. برخی از تحریف های عاشورایی از ناآگاهی افراد مرتبط با این حوزه منشأ می گیرد. نویسندگان حوزه ادبیات آیینی و عاشورایی باید کتاب سه جلدی «حماسه حسینی» استاد مطهری را بخوانند چون جلد های یک و دو این اثر درباره تحریف ها و بازشناسی آنها بسیار مناسب و مفید است.

عرفان عاشورا، ناگفته مانده است
بخشی از ادبیات عاشورایی دارای هویت عارفانه و صوفیانه است. من کربلا را به ۴ ضلع سوگ، پیام، حماسه و عرفان تقسیم کرده ام اما بعد عارفانه کربلا تاکنون کمتر از سوی نویسندگان و شاعران طرح شده است. کربلا احسان است، سر تاسر عرفان است اما این بعد از قیام عاشورا در شعر، داستان و ادبیات کمتر جلوه داشته است. کربلامی تواند هزاران افق جدید ایجاد کند. مطمئن باشید که تا بد می توان برای کربلا نوشت. اما باید یک کار گروهی مطالعاتی تشکیل شود، تا ابزار و مصالح متنقن در اختیار داستان نویسان قرار گیرد و بر مبنای آن به نگارش اثر بپردازند. عاشورا را می توان برای مخاطب کودک و نوجوان بازنویسی و منتشر کرد. مثلاً از کودکان و نوجوانانی که در قیام عاشورا حضور داشتند، بنویسیم اما همه آنها نباید تنها در بعد سوگ باشد، چون سوگ، معبر است، نه مقصد.

حضرت ابراهیم و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را اسوه معرفی کرده و می شناسد اما در تاریخ کسی رانده ام که بگوید من در تاریخ اسوه هستم، امام حسین علیه السلام این سخن را بیان کرده است. در هیچ یک از انقلاب های تاریخ این گونه نیست که همه گروه های سنی از کودکی، نوجوانانی تا میانسالی و پیری و انواع نژادها در آن قیام وجود داشته باشد اما در کربلا این چنین است. همه واقعه عظیم عاشورا، نیمروزی بیشتر به طول نینجامید اما به زیبایی دامن در تمام زوایای گستراند.

صفویه، دوره وفور شعر عاشورایی
نخستین چهره عاشورا، در حوزه های نثر و منثور عاشورایی بوده که اولین مؤلفه های هویتی آن را در ادبیت تراژیک و هویت سوگ مشاهده می کنیم. وفور شعر عاشورایی در دوره صفویه است. از یکصد قطعه شعر، ۹۷ و ۹۸ شعر، در حوزه سوگ و تراژیک است. مصداق این سخن در پرده های نقاشی شعر محتشم به وضوح دیده می شود. اولین مقتلی که از حدود قرن ششم به بعد نوشته شده، بازو یکد سوگ به نگارش در آمده، بعد از عصر آل بویه این رویکرد در متون عاشورایی به خوبی دیده می شود. از قرن ششم به بعد، اصلی ترین تکیه گاه متون عاشورایی، سوگ است. مثلاً مقتل نامه لهوف از نامش مشخص است که معنی سوگ و آه دارد. در مقتل لهوف بخش هایی از کربلا بیان نشده و به نوعی حذف شده است. اما نبودن جزئی از قیام عاشورا در لهوف، دال بر این نیست که موضوعی اصلاً اتفاق نیفتاده، اگر بخشی از واقعه را در آن پیدا نکردیم، باید دانست که آن بخش از بین رفته است. تاریخ شیعه در زندان ها و شکنجه ها جمع آوری شد. خیلی ها شیعیان را اذیت و آزار می دادند و آثار شیعیان را در آتش سوزی ها نابود می کردند. کتاب به عاطفه ها پیوند می خورد، به همین دلیل، نویسندگان در خلق اثر، گوشه چشمی

قیام عاشورا نیازمند بازنگری و بازخوانی است. هیچ حادثه ای مانند قیام عاشورا با مردم گره نخورده و هیچ حادثه ای نتوانسته مرزهای دینی را در هم شکند. اما پیش از بحث درباره مؤلفه های عاشورا، باید این مؤلفه ها بازبایی شود چون واقعه عاشورا با سایر حوادثی که با آن ها در ارتباطیم، متفاوت است. هر حادثه، وقتی از زمان ولادتش می گذرد، رنگ می بازد، به تاریخ می پیوندد و گاهی در فضاهای علمی و مطالعاتی بررسی می شود اما از واقعه عظیم عاشورا، هر چه بیشتر می گذرد، ثقیل تر می شود.

این فرهنگ ما را تکریم کرده است

عاشورا را نباید یک حادثه دانست و به عنوان بخشی از تاریخ مطالعه کرد، عاشورا دارای هویت شیعی است. شیعه، هویت خود را از عاشورا کسب کرده و وام دار واقعه کربلا است. این فرهنگ ما را تکریم کرده و به ما هویت می بخشد. شیعه بدون عاشورا هویت و بعد وجودی ندارد. آیین سوگواری و هیأت هایی که برپا می شود، هویت عاشورایی دارد. واقعیت زمانی ما هم به شدت با عاشورا و کربلا گره خورده است. از ۱۲ ماه سال، دو ماه آن متعلق به امام حسین علیه السلام است. دامنه

زمانی عاشورا، حداقل تادو ماه کشیده می شود، بماند که تمام سال ما با نام این امام بزرگوار گره خورده است. ژانر سوگ دیگر، هویت تاریخی ما پیوند عمیقی با کربلا دارد. روشن ترین بخش تاریخ ما، خود عاشورا و کربلا است که هویت ساز شده است. عاشورا هویت آینده ما هم هست. آینده ما کاملاً با عاشورا نسبت دارد. عاشورا هویت اعتقادی ما است و قیام عاشورا با اعتقادات ما گره خورده است.

فقط او گفت: من اسوه تاریخم!
کربلا عالی ترین اسوه برای ما است. قرآن کریم

باید یک کار گروهی مطالعاتی تشکیل شود، تا ابزار و مصالح متنقن در اختیار داستان نویسان قرار گیرد و بر مبنای آن به نگارش اثر بپردازند

هیئت



نزدیک بود آمریکا بمانم
حجت الاسلام والمسلمین
غروی در نقاط مختلف دنیا از
جمله ایالات متحده، فراوان
منبر رفته است



قدیم می گفتند: فکر کن
مستمع یک تپه کاه است!
گپ و گفت با علیرضا بهاری (شاه
حسین)؛ مداحی که هنوز سنتی
می خواند



ارثیه ای با خاطرات بی انتها
ابوالفضل هاهمان هفت کچلون
باغ فردوس هستند



گاهی خدا را می کنیم!
حاج یدالله بهتاش که در فضای
مجازی به روز است از آسیب
شناسی مداحی روز می گوید





حاجیدالله بهتاش که در فضای مجازی به روز است از آسیب شناسی مداحی روز می گوید

گاهی خدا را رهامی کنیم!

مریم مرتضوی

حاجیدالله بهتاش، اهل یکی از روستاهای سبزوار است. پدرش مداح و تعزیه خوان بود و همین وابستگی کافی است تا او از کودکی به مداحی اهل بیت علیهم السلام علاقه مند شده باشد. او از هفت سالگی وارد گروه تعزیه روستا شد و تا به حال حدود نیم قرن است که در مجالس ائمه اطهار علیهم السلام شعر می خواند، حدیث می گوید و برای مردم سخنرانی می کند. حاجیدالله از همان دوران جوانی که به کسوت مداحی درآمد، تصمیم گرفت مجلس روضه و ذکر آن بزرگان را به گونه ای اداره کند که حقیقتاً بر مستمعانش اثرگذار باشد؛ به این صورت بود که مجالس او آمیزه ای از مداحی و سخنرانی شد. مداح پیشکسوت و ۶۱ ساله ای که در اولین دوره تجلیل از پیر غلامان تقدیر شد و در محرم امسال نیز به عنوان مداح برجسته بسیجی مورد تجلیل قرار گرفت.



وقتی مداح می تواند به وسیله اینترنت با مردم ارتباط برقرار کند و پیام اهل بیت علیهم السلام را به آن ها برساند، چرا باید از این امکان روی گردان باشد؟



اگر موافق باشید، گفت و گورا از سبک و سیاق مداحی شما شروع می کنیم. چرا منبرهای شما تلفیقی از مداحی و موعظه است؟

من از ابتدا که وارد عرصه مداحی شدم، نیت من این بود که بر ذهن و فکر مردم تأثیر داشته باشم. دلیلش هم همان وصیت نامه معروف امام حسین علیه السلام است. آن حضرت، زمانی که قصد ترک مدینه را داشتند، وصیت نامه ای را به برادرشان، محمد حنفیه سپردند. مضمون این وصیت نامه این بود: «انی لم اخرج عشرا ولا بطرا ولا مفسدا ولا ظالما، بل خرجت لطلب اصلاح فی امة جدی، و اريد ان آمر بالمعروف و انهي عن المنکر و اسير بسيرة جدی و ابی علی ابن ابیطالب علیهما السلام؛ من از روی خود خواهی و خوشگذرانی و یا برای فساد و ستمگری قیام نکردم. من فقط برای اصلاح در امت جدم از وطن خارج شدم. می خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم و به سیره و روش جدم و پدرم علی بن ابیطالب علیهما السلام عمل کنم.»

وقتی امام حسین علیه السلام برای امر به معروف و نهی از منکر به شهادت می رسید، مجلس آن حضرت هم باید چنین ویژگی ای داشته باشد. باید توجه داشت که گریه و سینه زدن در مجالس آن حضرت هدف نیست، بلکه وسیله ای است تا دور هم جمع شویم و از اجرای امر به معروف و نهی از منکر سخن بگوییم.

■ پس به همین دلیل است که در جلسات شما، مداحی و سخنرانی را بهمراه کرده اید؟
بله. همیشه در ابتدای جلسه، یک شعر اخلاقی از بزرگان می خوانیم و بعد از آن، یک آیه از قرآن یا حدیث مستندی از ائمه اطهار علیهم السلام روایت می کنیم و تأثیرش را هم دیده ام. چهار سال در شب های عاشورا در محضر مقام معظم رهبری، مداحی می کردم. در آنجا هم به همین صورت می خواندم و یک حدیث کوتاه را مطرح می کردم که آقا خیلی تشویق کردند. هیچ وقت فراموش نمی کنم بار اولی که در محضر ایشان به مداحی پرداختم و یک حدیث کوتاه خواندم. با محبت فرمودند: «خیلی خوب بود» و این جمله را سه بار تکرار کردند.

■ غیر از مداحی، چه فعالیتی دارید؟
حرفه اصلی من مداحی و تألیف کتاب است. در عین حال در هیئت رزمندگان تهران هم مداحی را تدریس می کنم. سی و چند عنوان کتاب چاپ شده هم دارم.

■ در عین حال شما به کشورهای اروپایی و عربی بسیاری سفر کرده اید و در مساجد و مجالس مذهبی

به مداحی ائمه اطهار علیهم السلام پرداخته اید. در این باره بیشتر توضیح بدهید.

بله. به عنوان مثال چهار بار به ایتالیا رفته ام؛ دو بار در ماه محرم و دو بار در ماه مبارک رمضان. در این سفرها به دعوت سفارت ایران در ایتالیا به بسیاری از شهرهای این کشور سفر کردم و به مداحی پرداختم. دو بار در ماه محرم به انگلستان رفتم و معتقدم که این کشور، مرکز مذهبی اروپاست؛ چون مراجع تقلید در آنجا دفتر دارند، حوزه های علمیه در این کشور دایر است و مؤسسات مذهبی متنوعی در آنجا فعالیت می کنند. حتی با وجود اینکه روزهای عاشورا در آنجا تعطیل نیست، اما دسته عذاری بزرگ و باشکوهی از هاید پار کلندن به سمت خیابان هاجر کتمی کند که واقعا دیدنی است. من به لطف اهل بیت علیهم السلام هم در هاید پار کلندن، هم در ژنو سوئیس و هم در شهرهای ایتالیا و آلبانی روضه ائمه اطهار علیهم السلام را خوانده ام.

حدود ۱۵ سال هم در امارات منبر رفته ام. در کشور بحرین نیز در جلسات مذهبی روضه خوانی داشته ام. مردم بحرین در عین اینکه مذهب شیعه دارند، به نظام جمهوری اسلامی هم علاقه زیادی دارند. تا آنجا که من دیدم، در منزل اکثر آن ها تصویر امام خمینی رحمه الله علیه، مقام معظم رهبری و حجة الاسلام والمسلمین سید حسن نصرالله به چشمه می خورد.

■ این سفرها از طرف خودتان بوده یا از سوی سفارتخانه ها دعوت می شدی؟

هر کدام از این سفرها به شکلی انجام شد. مثلاً قبل از سفر به کشور ایتالیا، به سفر حج مشرف شده بودم. دوستانی که مرا می شناسند، می دانند که شب ها در ساعات خاصی در بیت الله الحرام، روبروی مستحار، یعنی محل ورود مادر حضرت علی علیه السلام به کعبه در زمان تولد آن حضرت، می نشینم و دعا می خوانم. یک شب که در همان محل مشغول خواندن دعا بودم، شخصی جلو آمد و گفت: «من سفیر ایران در ایتالیا هستم. اگر شما را به ایتالیا دعوت کنیم، قبول می کنید تا در آنجا هم برای ذکر و دعا حاضر شوید؟» قبول کردم و ایشان شماره تماسی از بنده گرفت. من آن موقع تصور کردم که من دعایی خوانده ام که او خوشش آمده و او هم چیزی گفته تا من خوشحال شوم! اما وقتی به ایران برگشتیم، تماس گرفتند و مرا به ایتالیا دعوت کردند تا در مساجد آنجا

برای روضه خوانی حاضر شوم. یک سفر که به ایتالیا رفته ام؛ آنجایی که منبرها اثر گذار بود، برای سال های بعد هم من را دعوت کردند. بعدها که آقای سفیر به سوئیس مأمور شد، مرا هم به آنجا دعوت کرد.

در عین حال، از طرف بیت آیت الله گلپایگانی به لندن دعوت شدم. در کشور های عربی هم به دعوت های مردمی و دوستانی که در آنجا دارم، منبر می رفتم.

■ از برنامه های تدریس تان بگویید.

حدود چهار سال است که به طور ثابت در هیئت رزمندگان اصول و احکام مداحی تدریس می کنم. در این مدت چهار دوره برای آقایان و سه دوره مخصوص خانم ها تدریس داشته ام. حدود دو سال است که در شهرهایی مثل اصفهان و گرگان در سمینارهای مداحی شرکت می کنم.

■ جدا از منبرها و آثار تألیفی، شما وبلاگی دارید که در حکم منبر مجازی است. چه شد که به فکر راه اندازی وبلاگ افتادید؟

معتقدم که ما باید به روز به روز فعالیت کنیم. اسلام در خصوص تمام امور، احکامی دارد که باید به آن توجه داشته باشیم. حتی در مداحی هم احکامی داریم. مداحی تنها به این نیست که من شعری را حفظ کنم و آن را برای مردم بخوانم. باید بدانم کدام سبک را اجازه دارم اجرا کنم، نام مبارک اهل بیت علیهم السلام را در چه شرایطی می توانم به زبان بیآورم... من باید در حوزه مداحی به روز باشم و احکام آن را هم بدانم. من هم تاجایی که توان دارم می خواهم در ترویج معارف اسلامی تلاش کنم. تا به حال در سنگر منبر و قلم فعالیت می کردم، حالا هم قصد دارم در کنار آن ها وارد سنگر فضای مجازی شوم و از این طریق اثر گذار باشم.

■ با این حال، می دانیم این روند کمتر در میان مداحان اتفاق می افتد!

وقتی مداح می تواند به وسیله اینترنت با مردم ارتباط برقرار کند و پیام اهل بیت علیهم السلام را به آن ها برساند، چرا باید از این امکان روی گردان باشد؟ شاید کسی فرصت شرکت در جلسات مذهبی را نداشته باشد، اما شب که از محل کار به منزل برمی گردد، سری به وبسایت ها بزند و حدیث و روایتی را در وبلاگ ما بخواند که برایش مفید باشد. بنابراین نباید مداحان و وعظا از این کار دوری کنند.

حدود چهار سال است که به طور ثابت در هیئت رزمندگان اصول و احکام مداحی تدریس می کنم. در این مدت چهار دوره برای آقایان و سه دوره مخصوص خانم ها تدریس داشته ام

معتقدم انسان از هر وسیله‌ای که بتواند پیغام دین را به مردم برساند، باید استفاده کند. البته در این فضا هم باید مراقب حد و مرزها باشیم و مطلبی را که ممکن است ایجاد شبهه کند، ننویسیم. به عبارت دیگر، همانطور که شیوه بیان مطالبی که در مجلسی در منطقه شمیرانات ارائه می‌کنم، با نحوه بیان همان مطالب در نقاط دیگر شهر متفاوت است، باید توجه داشته باشیم که مخاطبان فضای مجازی هم از قشرها و سن‌های گوناگون هستند و در ک‌های متفاوتی از مطالب و موعظه‌ها دارند.

■ در همین زمینه، مقام معظم رهبری هم در جمع مداحان تأکید کردند که جلسات مذهبی، خالی از موعظه نباشد.

بله، من هم بر اساس تجربه ۵۰ ساله‌ای که در عرصه مداحی دارم، معتقدم وقتی در اول مجلس شعری خوانده می‌شود، مثل این است که دل‌ها شخم زده شده و آماده کاشت بذراست. بهترین موعظه، آیات و روایات هستند که البته نیاز به تفسیر دارند تا مردم عمق مطلب را درک کنند. در این مورد لازم است که مداح، حداقل مقدمات عربی را خوانده باشد تا معنی و مفهوم عبارات را درک کند. در عین حال باید با تفسیر آشنا باشد. آقا کار ما را هم راحت کردند. فرمودند: اشکالی ندارد که روایت یا شعر را از روی کاغذ بخوانید. من دو سال است که جلسات را به شیوه ابتکاری خودم اداره می‌کنم؛ به این صورت که ابتدای منبر چند

دقیقه شعر می‌خوانم. بعد از آن درباره آن شعر، حدیث مرتبط یا آیه قرآنی می‌خوانم و تفسیر آن را با بیان روان برای مردم بازگو می‌کنم. در ادامه از مستمعین می‌خواهم قلم و کاغذ را آماده کنند و برایشان یک حدیث پیامکی می‌گویم و سفارش می‌کنم تا آن را برای دوستان و آشنایان شان پیامک بزنند. به عنوان مثال در یک منبر، در خصوص نماز و آثار و فواید آن به طور مفصل صحبت می‌کنم. بعد از آن یک حدیث پیامکی می‌گویم: «قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم: مفتاح الجنة الصلاة؛ کلید بهشت، نماز است». از مردم هم می‌خواهم که حدیث را تکرار کنند. گاهی هم به شیوه‌ای می‌گویم شاید شما کلید را ندارید که نمی‌گویید. یا اگر در مجلسی درباره حفظ زبان سخن بگویم، در پایان مجلس یک حدیث کوتاه می‌خوانم: «حب الأعمال الى الله حفظ اللسان؛ محبوب‌ترین اعمال نزد خداوند متعال این است که انسان مراقب زبانش باشد.»

■ حفظ حرمت و شأن اهل بیت علیهم السلام نکته‌ای است که باید در تمام منبرها مورد توجه باشد. در این مورد چه نظری دارید؟

در همین مورد باید به زندگی بزرگان و علمای دین توجه داشته باشیم. در کتابی خواندم که آقای یثربی به عنوان روضه خوان آیت‌الله العظمی گلپایگانی تعریف کرده بود که: آیت‌الله در بیمارستان بستری بود و از من خواستند که به بیمارستان بروم تا برای ایشان حدیث

کساء و روضه بخوانم. وقتی به آنجا رفتم، ایشان اشاره کرد که اول مرا بلند کنید. با آن حالت بیماری بلند شده و نشستند، عمامه را بر سر گذاشتند و پاهایشان را جمع کردند. گفتند: قرار است الان در مجلس روضه امام حسین علیه السلام بنشینیم و حدیث کساء بخوانید و نام اهل بیت علیهم السلام را ببرید.

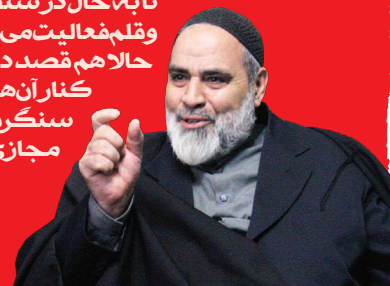
خاطره دیگری از علامه امینی را آقای صالحی خوانساری، از مداحان اهل بیت علیهم السلام مطرح می‌کردند. زمانی که علامه امینی در بستر بیماری بودند، ما به دیدن ایشان رفته بودیم. گفتیم حالا که در خدمت شما هستیم، اجازه می‌فرمایید پرسشی درباره حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها مطرح کنیم؟ ایشان گفتند صبر کنید. فوراً از اطرافیان خواستند که کمک کنند تا بنشینند، پاهایشان را جمع کردند و در مقابل عده‌ای که مانع نشستن ایشان می‌شدند، پاسخ دادند: «قرار است نام حضرت آورده شود و برای همین باید مودب بنشینم.»

ما باید توجه داشته باشیم که بزرگان ما با احترام فراوان نام‌آئمه اطهار علیهم السلام را به زبان می‌آوردند. در این شرایط، مداح و سخنران باید احترام آن انوار مقدس را حفظ کند. استفاده از سبک‌های جدیدتر به جای سبک‌های قدیمی اشکالی ندارد، اما با هر سبکی به روضه خوانی و مداحی مشغول نشویم و در نحوه خوانی و سینه زدن هم این احترام باید حفظ شود.

مداحی تنها به این نیست که من شعری را حفظ کنم و آن را برای مردم بخوانم



تاب، حال در سنگر منبر و قلم فعالیت می‌کردم. حالا هم قصد دارم در کنار آن‌ها وارد سنگر فضایی مجازی شوم



آله تادوران امامت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را مطالعه کنیم و یا یک دوره منتهی‌الآمال شیخ عباس قمی را بخوانیم. نکته دیگر اینکه سخنرانان و مداحان توجه داشته باشند که زمانی سخن‌شان بر مردم اثرگذار خواهد بود که خود عامل به آن باشند. می‌فرمایند: «مردم را به غیر زبانتان به دین دعوت کنید» یعنی عملتان به گونه‌ای باشد که دیگران به دینداری ترغیب و تشویق شوند. ما مداحی می‌کنیم تا مردم، اهل بیت علیهم السلام

به همه مداحان و مخصوصاً جوان‌هایی که وارد این عرصه می‌شوند، توصیه می‌کنم که احکام مداحی را به خوبی بیاموزند تا حدود آن را رعایت کنند. مثلاً هر سبکی را در مداحی اجرا نکنند. باید توجه داشته باشند که آیا این سبک در شأن اهل بیت علیهم السلام هست یا خیر. اگر مداحان اطلاعات عمومی بالایی داشته باشند، طبیعتاً مجلس پربارتری برگزار می‌کنند. بنابراین خوب است که یک دوره تاریخ اسلام از زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و

خارج از متن

هیچ وقت به مداحان تا این اندازه بها نداده اند

بنده خدا بوده اند. مقام معظم رهبری هم تأکید داشتند که نقش خداوند متعال را در مجالس مذهبی پررنگ کنید. اهل بیت علیهم السلام با تمام کرامت و معنویت شان، بنده خدا هستند. متأسفانه گاهی اغراق گویی تا جایی ادامه پیدا می کند که به کفر کشیده می شود.

از طرف دیگر باید توجه داشت که مطالب ذلت آمیز در شأن اهل بیت علیهم السلام مطرح نشود. عباراتی مثل امام بیمار که در مورد امام سجاد علیه السلام استفاده می شود، نباید در مداحی به کار برده شود. همچنین طرح معارف اسلامی که سست است و پایه و اساس محکمی ندارد، مستمعین را دلزده می کند و از میزان تأثیر گذاری مجلس مداحی و منبر می کاهد. در عین حال مطالب موهن نباید در مداحی مطرح شود؛ مثل اینکه من سگ حضرت زینب سلام الله علیها هستم! این ها کاملاً غلط است، آن بزرگان آمده اند که عزت و شخصیت انسان را به او یادآوری کنند، نه اینکه آن ها را خوار و حقیر بدانند.

از طرف دیگر بهتر است مداحان، تنها اکتفا به مداحی نکنند و حتماً موعظه داشته باشند. بر خورد کاسبکارانه با مداحی هم از مواردی است که از تأثیر گذاری و معنویت مجلس روضه کم می کند. حتی رفتار و لباس ظاهری مداح هم در برگزاری مجلس و رویکرد مردم به او اثر گذار است و باید به گونه ای لباس بپوشد که در شأن ذاکر اهل بیت علیهم السلام باشد.

مرا خوشحال کردی و می خواهم از تو تشکر کنم.» با خودش گفت من چه کرده ام که امام زمانم از من خوشحال شده. امام علیه السلام فرمود: «سراغ پسر عمومیت رفتی و با او دیدار کردی.» داود رقی تعریف کرده که قصد سفر حج داشتم و از تمام اقوام و آشنایان خدا حافظی کرده بودم. پسر عمومی داشتم که چندان پایبند مذهب نبود. به دیدار او رفتم و چون تهدیدست بود کمک مالی هم به او ساختم. همین باعث شد که امام صادق علیه السلام از من تشکر کند.

مداحان باید توجه داشته باشند که مجالس مذهبی به این دلیل که تأثیر گذار است، طبعاً از سوی دشمنان تهدید می شوند؛ چون می خواهند آن آثار مثبت را از بین ببرند. آسیب هایی در مداحی وجود دارد که مداحان باید توجه داشتند و بدانند که دشمن آن ها را مانند ویروس وارد حوزه مداحی می کند تا آثار جلسات روضه و مدح را کم رنگ کند. مانند آسیب های محتوایی که به جای اینکه مناقب و معنویت ائمه اطهار علیهم السلام را بگویند، به ویژگی های سطحی و ظاهری می پردازند. مثلاً درباره حضرت ابوالفضل علیه السلام به جای ذکر بصیرت و اخلاص و وفا و معرفت او، از خصوصیات ظاهری آن حضرت تعریف می کنند که به هیچ وجه دلیل بر تری نیست.

در عین حال غلو کردن و بزرگ جلوه دادن، خطر بزرگی است. گاهی اهل بیت علیهم السلام را چنان بزرگ جلوه می دهیم که نعوذ بالله انگار خدا را را کرده ایم و آنان را در یافته ایم! در حالی که آن ها هم

■ جوان هایی که وارد عرصه مداحی می شوند، طبیعی است که بر اساس ارادت نسبت اهل بیت علیهم السلام وارد این راه شده اند؛ چه کنند که این خدمتگزاری شان مورد عنایت قرار گیرد؟

این ارادت باید همراه با احترام باشد و مداحی طوری باشد که مورد رضایت آن بزرگان قرار گیرد. این روایت معتبر و مستند از امام رضا علیه السلام را می خوانم که می فرماید: «آن سرکان تکنون معنای الدرجات العلی فی الجنان فاحزن لحزننا و افرح لفرحنا و علیک بولا یتنافلون رجلاً تولى حجراً الحشره الله تعالی معه یوم القیامه؛ اگر خواهان این هستی که در درجات عالی بهشت با ما، اهل بیت علیهم السلام، باشی پس در غم ما غمگین باش و در شادی ما شاد، و بر تو باد بر ولایت ما، چرا که اگر مردی سنجی را دوست داشته باشد خداوند در قیامت او را با آن محشور می کند.» یعنی هر کس می خواهد با مادر در جات بالای بهشت باشد باید چند کار را انجام دهد: اول اینکه با حزن و اندوه ما محزون شود؛ یعنی کار هایی که ما را اندوهگین می کند، او را هم محزون کند و از آن بپرهیزد. دوم اینکه با شادی ما شاد شود یعنی کار هایی را انجام دهد که ما را شاد می کند. سوم آنکه ولایت ما را داشته باشد؛ چرا که هر کس چیزی را دوست داشته باشد، خدا او را با محبوبش محشور می کند.

مثالی می زنم: شخصی به نام داود بن کثیر رقی کوفی، خدمت امام صادق علیه السلام آمد، امام علیه السلام فرمود: «روز پنجشنبه اعمال شما را نزد ما آورند؛

طرح معارف اسلامی که سست است و پایه و اساس محکمی ندارد. مستمعین را دلزده می کند و از میزان تأثیر گذاری مجلس مداحی و منبر می کاهد.



استفاده از سبک های جدید تریه جای سبک های قدیمی اشکالی ندارد. اما با هر سبکی به روضه خوانی و مداحی مشغول نشویم.



اگر نگاهی به تاریخ پیامبران خدا داشته باشیم، می بینیم که آن ها به مردم التماس می کردند که به حرفشان گوش بدهند. حالا مداحان در مجلسی وارد می شوند که مردم مشتاق شنیدن احکام دین و سیر اهل بیت علیهم السلام هستند. پس باید مراقب باشند که وقت مردم را هدر ندهند و در عین حال فقط به قصد تحریک احساسات روضه نخوانند.

را بشناسند و محبت به آن ها پیدا کنند. در نهایت هم محبت به آن ها داشته باشند تا دستور اتشان را اجرا کنند. چون اگر کسی را خوب بشناسند، نسبت به او محبت پیدا می کنند و به حرفش اهمیت می دهند. معتقدم که هیچ زمانی به مداحان ائمه اطهار علیهم السلام تا این اندازه بها داده نشده است. به همین دلیل در جامعه امروز، مداحان خیلی اثر گذار هستند و باید از این فرصت استفاده کنیم.

نویسنده‌گی از یادداشت‌های کوچک



یدالله بهتاش، اهل مطالعه است و کتابخانه بزرگی در منزل دارد. خودش می‌گوید همیشه عادت دارد حین



مطالعه، مطالبی را که به نظرش مفید می‌آید، یادداشت کند. همین یادداشت‌های کوچک موجب می‌شود که بعدها تصمیم بگیرد که نوشته‌هایش را تنظیم کند. چنین می‌شود که از او تا به حال، حدود ۳۰ اثر متنوع در حوزه احکام اسلام و سیره ائمه اطهار علیهم‌السلام، چاپ و منتشر شده است.

اولین بار در زمان جنگ تحمیلی، نوشته‌ها و یادداشت‌هایی را که در مورد نماز شب داشت، تنظیم کرد و برای رزمندگان به جبهه‌ها فرستاد. این کتاب تا به حال چند بار تجدید چاپ و با تیراژ بالا منتشر شده است.

در عین حال مقتلی از واقعه عاشورا به نام «روایت کربلا» نوشته است. این کتاب که تا به حال ۱۰ نوبت تجدید چاپ شده است، حادثه کربلا را در یک بازه زمانی وسیع روایت می‌کند. این روایت از خروج امام حسین علیه‌السلام از مدینه آغاز شده و تا زمانی که خانواده آن حضرت پس از دوران اسارت، به مدینه برگشته‌اند را در بر می‌گیرد. در هر مورد هم که حکم روضه دارد، شعرهای مناسب آن آورده شده است.

در عین حال چون حاج یدالله عموماً احادیث معتبر را در مجالس می‌خواند، احادیثی را که برای مردم تأثیرگذار بوده در قالب یک کتاب جمع‌آوری و تنظیم می‌کند. این مداح اهل بیت علیهم‌السلام در این مورد از آیت‌الله حائری تهرانی هم اجازه روایی دارد. این کتاب شامل احادیث قدسی، احادیث پیغمبران الهی و چهارده معصوم علیهم‌السلام است که در سه جلد چاپ شده است.

کتابی به نام «حدیث اهل بیت علیهم‌السلام» تألیف دیگر این مداح ائمه اطهار علیهم‌السلام است که شامل شرح مختصری درباره زندگی و سیره خاندان وحی است. بهتاش بر اساس همین کتاب در هیئت رزمندگان، حدیث و سیره چهارده معصوم علیهم‌السلام را تدریس می‌کند.

بهتاش همچنین زندگینامه هفت تن از معصومان را به طور جداگانه نوشته و منتشر کرده است.

که این مجموعه شامل زندگینامه پیغمبر اکرم صلی‌الله علیه و آله سلم به نام «شرف الانبیاء علیهم‌السلام»، زندگینامه حضرت امیرالمؤمنین امام علی علیه‌السلام به نام «اول مظلوم عالم»، زندگینامه حضرت فاطمه زهرا سلام‌الله علیها با عنوان «در سوگ کوثر»، زندگینامه امام حسن مجتبی علیه‌السلام به نام «کریم اهل بیت علیهم‌السلام»، زندگینامه امام حسین علیه‌السلام با عنوان «روایت کربلا»، زندگینامه امام رضا علیه‌السلام به نام «شمس ولایت» و زندگینامه امام زمان علیه‌السلام با نام «ستاره تابان» است.

در حال حاضر هم در حال تدوین زندگینامه امام هادی و امام حسن عسکری علیهما‌السلام است که به زودی به مرحله چاپ خواهند رسید. در عین حال شعرهایی را که در طول ۵۰ سال مداحی حفظ کرده، جمع‌آوری کرده که به نام «حدیقه‌الذاکرین» منتشر شده است. این کتاب شامل شعرهای عرفانی و مدح، منقبت و مصائب چهارده معصوم علیهم‌السلام از شاعران گوناگون است که در ابتدای مجلس یک مداح کاربرد دارد. همچنین اشعاری در خصوص ولادت و شهادت هر یک از ائمه اطهار سلام‌الله علیهم در این کتاب گنجانده شده است.

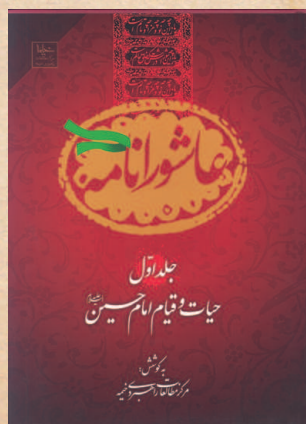
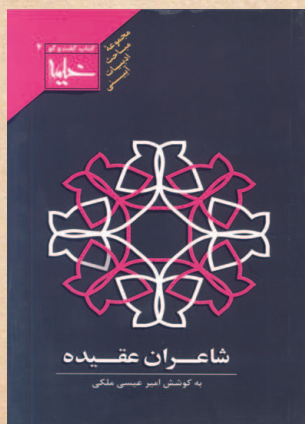
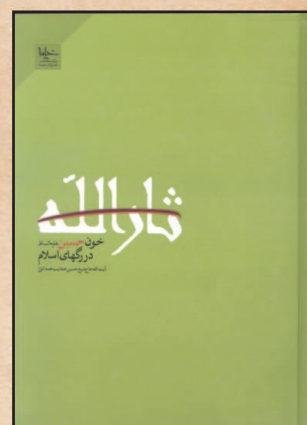
از دیگر آثار حاج یدالله بهتاش می‌شود به این

کتاب‌ها اشاره کرد:

- چهل داستان، چهل حدیث و چهل نکته درباره نماز و نمازگزاران
- چهل داستان و چهل حدیث درباره امر به معروف و نهی از منکر
- سیمای عفاف
- حقوق متقابل زن و شوهر
- حقوق متقابل والدین و اولاد
- حقوق متقابل دوستان
- حقوق متقابل همسایگان
- حقوق متقابل خویشاوندان: صله رحم و قطع رحم
- کشکول بهتاش: داستان‌ها و حکایت‌های پندآموز
- همراه با زائرین کربلا
- چهل سرگذشت: پاداش اعمال و کیفر کردار
- حدیث اهل بیت: زندگینامه و مصائب چهارده معصوم علیهم‌السلام
- چهل حدیث از چهارده معصوم علیهم‌السلام
- صحیفه رستگاری: احادیث قدسی
- چهل گفتار درباره آداب معاشرت از چهارده معصوم علیهم‌السلام
- ارتباط با خدا: منتخب سوره قرآن و ادعیه و زیارات و ختم سوره مبارکه انعام.



انتشارات خیمه تقدیم می‌کند



عکس ها: ژوئیه محسنی



ابوالفضل‌ها همان هفت کچلون باغ فردوس هستند

ارثیه‌ای با خاطرات بی انتها

جواد شمس

در سال ۱۳۱۸ محمد، برادر بزرگ‌تر از جمع هفت برادران، وقتی ۲۳ ساله بود، برادرانش (عباس، غلام، صفر، شعبان، احمد و محمود) را از تصمیمش



با خبر کرد. به این ترتیب، هیأت جوانان اسلامی متوسلین به حضرت ابوالفضل علیه السلام بنا گذاشته شد. بنای این هیأت در محله‌ای بود که حضرت ابوالفضل شیفتگان بسیاری داشت. بنابراین به هیأت ابوالفضل‌های باغ فردوس معروف شد. «هیأت هفت برادران» شهرت دیگرش بود.

این دوره مصادف بود با دو سال آخرین دیکتاتوری رضاشاه. او که در دوران نخست وزیری و سپهسالاری برای تظاهر و جلب نظر مردم پیشاپیش هیأت‌های عزاداری حرکت می‌کرد، عزاداری برای امام حسین علیه السلام را مخالف «تجدد» می‌دانست و آن را «غدغن» کرده بود.

هفت برادران برای ترویج اخلاق اسلامی در محله‌ای که به خاطر سیاست‌های غلط پهلوی، ارزش‌های دینی در آن رنگ می‌بخت و همچنین برای زنده نگاه داشتن یاد پدر مرحومشان حاج مهدی حاجی عباسی، هیأت را به کمک اوستا کبر منوچهری (پسر

اگر علاقه‌مند به شنیدن داستان‌ها و قصه‌هایی در باره تهران قدیم، لوطی گری‌هایش و فضاهای مربوط به آن هستید، حتماً با نام هفت برادران یا هفت کچلون آشنا شوید. هفت برادری که در جنوب شهر تهران اسم و رسمی داشتند و مرحوم علی حاتمی هم در «هزار داستان» از آن‌ها یاد کرده بود. هفت کچلون کارگر بودند، نان کارگری می‌خوردند و حرام و حلال می‌شناختند. پنج برادر از هفت برادر حاجی عباسی به بیماری شایع آن روزهای تهران در دهه ۱۰ شمسی، یعنی «گری» مبتلا شدند و برای مدتی موهای سرشان ریخت و معروف شدند به هفت کچلون! بعدها که بزرگ‌تر شدند، هر کدام نشانه‌ای از احترام و عزت بودند در محله باغ فردوس خیابان مولوی. تا اینکه برادر بزرگ‌تر خواست عشق به ائمه اطهار علیهم السلام را با راه اندازی هیأتی در همان محله همه گیر کند.

■ پنجره دیگر ■

کلاه مخملی‌ها!

حکایتی است حکایت کلاه مخملی‌ها! ۹ ماه سال کسی جرأت نگاه مستقیم به آن‌ها را نداشت. ماه رمضان که می‌شد کم‌تر دیده می‌شدند. می‌گویند که به رسم عیاری و جوانمردی و با تأسی از مولا علی علیه‌السلام شب‌ها به دستگیری از فقرای بی‌پول پرداختند. ماه محرم که می‌شد، لباس سیاه به تن می‌کردند و تا دو ماه عز و ماتم بود و لایه و استغفار به قول معروف «غلاف» می‌کردند. دو تن از معروف‌ترین هایشان، یعنی طیب حاج‌رضایی و حسین اسماعیل پور (حسین رضون یخی) بود. عزاداری که آزاد شد، طیب و حسین دسته‌های عزاداری را در منطقه بازار به راه می‌انداختند. آن‌ها که دهه ۲۰ را دیده‌اند، می‌گویند تا به حال دسته‌ای به پرجمعیتی این دسته‌ها دیده نشده است. با این حال طیب و حسین رضون یخی هم مثل دیگر لوطی‌های منطقه بازار و خیابان مولوی به ابوالفضل‌های باغ فردوس می‌پیوندند. البته این پیوستن بی‌دلیل نیست. طیب و حسین رضون یخی جزو لوطی‌ها و بزن بهادرهای محله بودند. این دودر عین حال که نمی‌خواستند از قافله اسم و رسم و جاهلی عقب‌مانند، یاری‌رسان و کمک حال آدم‌های ضعیف و بی‌بضاعت هم بودند. اوایل سال‌های ۳۰ بین این دو اختلاف می‌افتد. اطرافیان‌شان سخت درگیر می‌شوند و نزاعی سخت رخ می‌دهد. قول و قرارهای ادا شده با آمادگی بیشتر گذاشته می‌شود. ممکن بود فاجعه‌ای شود و چند نفری کشته شوند. محله باغ فردوس دچار آشوب بود؛ تا اینکه برادران حاجی عباسی با همراهی برادران طاهری و برادران رستمی دست روی نقطه ضعف لوطی‌های نامی محله می‌گذارند. آن‌ها به حسینیه ابوالفضل‌های دعوت می‌شوند. بزرگان و ریش‌سفیدان هم دعوت شدند. لوطی‌ها حرف بزرگ‌ترها را زمین نمی‌اندازند و البته حرمت امام شهیدشان را خوب می‌دانند. کلاه از سر هم برمی‌دارند و به احترام عزادار حسین علیه‌السلام چشم‌پوشی می‌کنند. محله در امنیت و دوستی است. برای جبران هم که شده بیشتر افراد محله برای عزاداری محرم و صفر به هیأت هفت برادران می‌روند.

ختم حاج صفر که برگزار شد، خانه پدری خاندان حاجی عباسی حسینیه جوانان اسلامی متوسلین به حضرت ابوالفضل علیه‌السلام شد. حالا حسن حاجی عباسی که وارث دهه‌ها ارادت خاندانش به امام حسین علیه‌السلام است، انگیزه راه‌اندازی هیأت به‌دستان پدر و عموهاش را اینگونه بیان می‌کند: «آن‌ها عرق مذهبی داشتند، لوطی بودند و جوانمرد. آن دوره هیأت‌ها را جوانمردان راه می‌انداختند و هفت برادران هم در همان سنین جوانی و نوجوانی از جوانمردان و لوطی‌های محل بودند که دوستان زیادی هم گردشان جمع می‌شد. خیلی‌ها از این برادران انتظار داشتند که هیأتی تأسیس کنند و وقتی انجام شد، مورد استقبال جوانان محدوده محله باغ فردوس قرار گرفت. آنقدر که اسم و رسم دارهای منطقه بازار عضو این هیأت شدند.

■ هیأتی که شهید تربیت کرد

این حضور تا حدی پربرکت بود که طیب حاج‌رضایی، همان لوطی و بزن بهادر محله، شد اولین شهید باغ فردوس. در توصیف او می‌گویند که عیار بود. از دارا می‌گرفت و به نادر می‌داد. دسته عزاداری‌اش برای امام حسین علیه‌السلام در محرم و صفر زبانزد بود. این دو ماه به جای طیب جاهل، طیب عزادار را می‌دیدید. تا اینکه پیر و مراد ایرانیان خطبه‌ای علیه رژیم شاه خواند و عمال شاهنشاهی دستگیرش کردند. مردم تهران به اعتراض راهپیمایی کردند.

آبروی پهلوی در این بود که با دروغی، مردم معترض را گروهی گول خورده بنامد. پس رو به طیب آورد تا بگوید از امام (ره) مبلغی گرفته تا آشوبی راه بیندازد. طیب که نهضت امام حسین علیه‌السلام را به خوبی درک کرده بود، در پاسخ می‌گوید: «من نه این سید را دیده‌ام و نه این کار صورت گرفته و نمی‌توانم جواب مادرش زهر (س) را بدهم.» تهدید به اعدام می‌شود. همسرش، یک روز تمام از شوهرش می‌خواهد تا تهدیدها را جلدی بگیرد و بگوید که این اعتراض‌ها کار او بوده است. طیب ناراحت می‌شود. مردانگی‌اش را زیر پانمی گذارد. تاوانش را هم می‌دهد. تابستان سال ۴۲ او را به جرم صداقت اعدام می‌کنند.

■ بی‌احترامی به دین ممنوع

حسین اسماعیل پور، معروف به حسین رضون یخی

عمه‌شان) و اوستان‌نعمت (دامادشان) و بعضی دوستان و اهالی محل بنا گذاشتند و مراسم عزاداری برگزار کردند. قدیمی‌های این محله همگی می‌گویند که اولین هیأت محله باغ فردوس در خیابان مولوی، هیأت ابوالفضل‌هاست. آن زمان، خیلی پنهانی و در مجالس به اصطلاح زیرزمینی مراسم برگزار می‌شد. این رخداد تا ساف انگیز به دلیل «غدغن» بودن عزاداری برای ائمه اطهار علیهم‌السلام برای تمام هیأت‌ها بود. تا اینکه بعد از شهر پور سال ۱۳۲۰ و استعفای رضاشاه، فشارها برای تمام شدن خفقان زیاد شد و دو سال بعد، برگزاری مراسم عزاداری آزاد شد. لوطی‌های جنوب شهر تهران هیأت‌هایشان را رو کردند و هفت برادران حاجی عباسی، اولین بیرق ابوالفضل‌های را دوختند؛ نشانه‌ای که هنوز جوانان پیشماری را جذب خود می‌کند تا اشکی برای در دانه زهر ریخته شود.

■ خانه پدری؛ اولین حسینیه

نشانی را بخوانید: خیابان مولوی، محله باغ فردوس، کوچه شهید خرمی، انتهای بن بست چیت‌ساز. اولین حسینیه هیأت هفت برادران در خانه پدری در این نشانی راه‌اندازی شد. الان هم حسینیه ابوالفضل‌های در همان مکان است. پس از ثبه حاج مهدی حاجی عباسی برای هفت پسرش و فرزندان آن‌ها الان حسینیه‌ای است با خاطرات بی‌شمار. البته فراموش نکنید که حسینیه از همان زمان تأسیس هیأت درست نشده بود. آن دوره جلسات در ایام

مشخصی برگزار می‌شد و اهالی محله باغ فردوس و اعضای هیأت که از زمان و مکان برگزاری جلسه باخبر می‌شدند، در آن شرکت می‌کردند. ممنوع بودن عزاداری هم مزید بر علت بود. مرحوم حاج محمد، جلسات را در منزل شخصی خودش در خیابان سمنندی واقع در انتهای خیابان رئیس عبداللّهی برگزار می‌کرد. با بیماری و ضعف جسمانی او در اوایل سال‌های دهه ۵۰ مسئولیت هیأت به برادر کوچک‌تر یعنی مرحوم حاج صفر رسید. او نیز جلسات را در منزل خودش که خانه پدری‌شان بود، برگزار کرد. حاج صفر عباسی هم در سال ۸۱ از دنیا رفت. پس از آن پسرش حاج حسن عهده‌دار امور هیأت شد. حسن به همراه برادران و عموزاده‌هایش، جسد پدر را در همان مکانی که مراسم عزاداری امام حسین علیه‌السلام برگزار می‌شد، غسل دادند تا حتماً بهرامی از سفره احسان سیدالشهدا علیه‌السلام ببرد. مراسم

مراسم ختم حاج صفر که برگزار شد، خانه پدری خاندان حاجی عباسی حسینیه جوانان اسلامی متوسلین به حضرت ابوالفضل علیه‌السلام شد



رمضون یخی نقش مهمی را ایفا کرد. باستانی کار بود و تقدیر نامه، نشان پهلوانی و حکم زنگ خود را از فدراسیون ورزش های باستانی دریافت کرده بود. مدتی میاندار زورخانه «تیر و شادی» - که قدمت فعالیتش به بیش از ۱۰۰ سال می رسد - بود. داستان های بسیاری از فعالیت های ورزشی و مذهبی حاج صفر حاجی عباسی در نشریات پهلوانی و ورزش های باستانی نقل شده و اعضای محله به واسطه کارهای خیر و احترام زیادی برای باز ماندگانش قائل هستند

حضور او در رأس هیأت ابوالفضلای های باستانی کاران بسیاری را به این هیأت باز کرد. جوانانی که با تقویت جسم به پرورش روح می پرداختند و رسم جوانمردی را با علی، علی گفتن های آموختند. شاید به این دلیل بود که هیأت ابوالفضلای ها همیشه از مردانگی پر بود و همیشه در آن حامیان دین و مذهب شیعه تربیت می شوند.

حامیان انقلاب از دل هیأت جوشیدند

سال ۴۲ و با آغاز فراگیر شدن نهضت امام خمینی (ره) که به قیام مردم تهران و اعدام طیب حاج رضایی منجر شد، اعضای هیأت ابوالفضلای های باغ فردوس، به حامیان نهضت تبدیل شدند. آن ها دوشادوش دیگر هیأت های حسینی و زیر نظر مسجد مظفری در راهپیمایی ها حاضر می شدند و از جانفشانی کوتاهی نمی کردند. آن ها با شعارهایی که فریاد می زدند، با شعار نویسی، توزیع اقلام و مباحثات زندگی مردم بی بضاعت و ... به یاری انقلاب می شتافتند

اعضای این هیأت، کلاتری ۱۶ را در بحبوحه انقلاب به نفع مردم مصادره کردند و حضوری موثر به ویژه نسل دوم برادران حاجی عباسی - در اشغال رادیو در میدان ارگ داشتند. حاجی عباسی ها برای این کار از برادران اسماعیل پور، طاهری، هداوند، گنجی، شیر نظر، علی باقری و قاسم آذری وند کمک گرفته بودند و وقتی هم که درگیری های خیابانی زمان انقلاب رخ داد، اعضای هیأت ابوالفضلای ها به سنگربندی و نگهبانی از محله باغ فردوس اقدام کردند و اجازه ندادند ناامنی، گریبانگیر بچه محل هایشان شود. در همین انقلاب بود که احمد لاجوردی به شهادت رسید و به طیب حاج رضایی پیوست.

بعد از پیروزی انقلاب هم وقتی که دفاع مقدس شروع شد، اعضای هیأت به پشتیبانی نقدی و غیر نقدی از

برای طیب در محله باغ فردوس و محدوده بازار رقیبی سفت و سخت محسوب می شد. به همت هفت کچلون اختلافات را با رقیب دیرینه اش کنار گذاشت، اما خط و ربط سیاسی اش با طیب یکی نبود. با این حال به خاطر زور بازو و نفوذی که داشت، اجازه بی حرمتی به دین و مذهب را نمی داد. مثلاً وزارت هنر می خواست در محله دو لایب، جنب یک مسجد، سینما بسازد تا شاید به گمانشان گذر جوان ها از خانه خدا به این مراکز فساد کشیده شود. آقا شیخ میر هرندی، امام جماعت مسجد که دستش از همه جا کوتاه بود، پیش حسین رمضون یخی گلايه می کند. او هم با چند نفر از جوانان ورزشکار و لوطی های محل از جمله مرحوم حاج صفر حاجی عباسی از هفت برادران - به آنجای روند و بنای در دست احداث سینما را خراب می کنند. چند روزی هم در همان جا بست می نشینند تا کسی جرأت نزدیک شدن و ساخت سینما را نداشته باشد. گزارش این کار حسین رمضون یخی به شخص شاه که می رسد، دستور می دهد سینما در جای دیگری احداث شود.

حسین رمضون یخی، یک بار ناخواسته به کمک شاه آمده بود. در جریان حوادث سیاسی سال های ۳۰ تا ۳۲ که زمان پاگیری محمد مصدق برای کاستن از قدرت شاه بود. توده های ها و کمونیست ها گرد مصدق جمع شده بودند و خطر این می رفت که کشور به دست کمونیست ها و توده های ها بیفتد. جوانان آن زمان برای گرفتن دستور پیش مرجع تقلیدشان آیت الله کاشانی می روند که او هم به حکومت افراد مخالف دین هشدار می دهد. جوانان و در رأس آن ها حسین رمضون یخی، به مقابله با توده های ها می پردازد. در این میان عده ای هم از آب گل

آلوده مای می گیرند و در این بین شاه بهره می برد. شرط انصاف این است که بگوییم، جوانان، باستانی کاران و لوطی ها و به خصوص جوانان هیأت ابوالفضلای ها، اگر حضوری در جریان واقعه ۲۸ مرداد داشتند به خاطر حمایت از سلطنت نبود، بلکه برای دفاع از دین و بر خور دبا توده های ها و کمونیست ها بود.

هیأتی با حضور باستانی کاران

حاج صفر حاجی عباسی، سومین برادر از هفت برادران از جوانان اسم و رسم دار و معروف بازار در زمان طیب بود. از سال ۵۰ تا ۸۱ امور هیأت را در دست داشت. در جریان آشتی معروف طیب و حسین

ابوالفضلای های باغ
فردوس محالست
را با قرائت قرآن
آغاز می کنند،
سخنرانی بعد از
آن انجام می شود
و بعد به فراخور
ایام، روضه خوانی
و سینه زنی،
جوان های هیأت را
آرام می کند

هفتگی این هیأت از همان بدو تأسیس شب‌های چهارشنبه‌بادعی ندبه و توسل برگزار شده است. ابوالفضلی‌های باغ فردوس، با قدمت ۷۰ سال هیأت‌داری، در دو دهه اول ماه محرم، ۵ شب آخر ماه صفر، ۳ شب فاطمیه دوم، ۳ شب قدر در ماه رمضان، اعیاد شعبانیه، ایام شهادت‌ها و اعیاد شیعی اقدام به برگزاری مراسم‌های عزاداری و یا جشن میلاد می‌کنند و بر اساس سنتی که چند دهه ادامه پیدا کرده است، نماز گزاران مسجد مظفریه، صبح روز عید فطر، بعد از افطار و صرف صبحانه در هیأت ابوالفضلی‌ها به سمت مسجد رفته و نماز عید فطر را می‌خوانند.

فرهنگ جوانمردی

هیأت جوانان اسلامی متوسلین به ابوالفضل علیه‌السلام یا همان هیأت هفت برادران، متشکل از جوانمردها و لوطی‌ها و باستانی کاران بوده است. اگر در حال حاضر دیگر خبری از لوطی‌ها نیست و آمد و شد باستانی کاران کمتر شده‌اند، اما فرهنگ فوت در این هیأت حضوری پررنگ دارد.

هر چند آن‌ها تشکیلاتی به نام صندوق تعاونی ندارند، اما تعدادی خانواده محروم و بی‌بضاعت را با اعطای مقرری ماهانه زیر پوشش خود قرار داده‌اند تا پا جای پای پدران خویش بگذارند. بزرگان این هیأت در ماه رمضان و ایام عید نوروز، بخشی از مایحتاج زندگی، خواروبار و مواد غذایی و پوشاک بی‌بضاعتان محل را تأمین می‌کنند. همچنین حدود ۴۰۰ نفر از افراد بی‌بضاعت محله باغ فردوس را یک وعده در هفته اطعام می‌کنند.

ابوالفضلی‌های باغ فردوس یک حسینیة نیز در مشهد دارند. مرحوم داوود دیستان، ناظم وقت هیأت، در سال ۵۷ حسینیة‌ای را در خیابان «خسروی‌نو» مشهد خریداری کرد. این حسینیة دهه اول ربیع‌الاول و ایام میلاد امام رضا علیه‌السلام میزبان اعضای هیأت است. در طول سال نیز این حسینیة در اختیار دیگر هیأت‌های حسینی که از تهران عازم مشهد می‌شوند، قرار می‌گیرد. همچنین دوبار در سال نیز به آسایشگاه عام‌المنفعه تبدیل می‌شود و هر بار به مدت ۳ روز میزبان بیماران روانی است که از سوی آسایشگاه‌های روانی برای زیارت به مشهد منتقل می‌شوند.

**هر چند آن‌ها
تشکیلاتی به نام
صندوق تعاونی
ندارند، اما تعدادی
خانواده محروم
و بی‌بضاعت را با
اعطای مقرری
ماهانه زیر پوشش
خود قرار داده‌اند**

جبهه‌های جنگ شناختند و با حضور پرشور جوانان خود در صفوف خط مقدم، شهدایی را تقدیم ایران اسلامی کردند. فهرست شهدای این هیأت بعد از طیب و لاجوردی نام‌های دیگری به خود دید که در جبهه حق علیه باطل به شهادت رسیدند. شهیدان علیرضا خرمنی، قاسم داوودی، علیرضا رئیس عبداللہی، مهدی بابایی و عبدالمجید پاک‌نژاد.

چهره‌های معروف عزاداری

هیأت هفت برادران برای اجرای مراسم عزاداری خود از واعظان معروف بسیاری بهره برده است. برای نمونه آیت‌الله سید ابوالقاسم شجاعی در مراسم تر حیم حاج طاهر حاج رضایی (برادر طیب) خود را مداح «۵ زاری» (۵ ریالی) ابوالفضلی‌های باغ فردوس معرفی کرد. زمانی که تنها ۱۲ سال سن داشت. آیت‌الله ملک‌ی، آیت‌الله آقا سید علی نقی تهرانی و حجج اسلام گنج‌منش و حجت قاضی و سید جعفر امامی - برادر شهید امامی که هژبر، نخست وزیر شاه را ترور کرد - از دیگر واعظان این هیأت بودند. مرحوم کافی نیز تا قبل از راه اندازی مهدیه تهران، در این هیأت مجلس سخنرانی داشت. شاه حسین بهاری، مداح معروف و محبوب راسته بازار تهران هم در این هیأت مداحی می‌کرد. حاج حسن گودرزی هم از مداحان قدیمی دیگری است که در این هیأت نوحه‌سرایی کرده است. حاج حسن لوسانی، چهره آشنای بازار هم در ایام جوانی جلسات این هیأت را با قرائت قرآن آغاز می‌کرد.

آغاز هر مجلس با کلام خدا

ابوالفضلی‌های باغ فردوس تمام مجالس خود را با قرائت قرآن آغاز می‌کنند، سخنرانی بعد از آن انجام می‌شود و بعد به فراخور ایام، روضه خوانی و سینه زنی، جوان‌های هیأت را آرام می‌کند. روزی که هیأت هفت کچلون با تنها ۳۰ نفر که بیشتر آن‌ها اعضای خانواده و فامیل بودند، اعلام موجودیت کرد، کسی فکر نمی‌کرد که این هیأت روزی میزبان چهره‌هایی شود که برای خودشان تشکیلات عزاداری عریض و طولی داشتند. به هر حال با گسترش فرهنگ عزاداری و هیأت‌داری به ویژه پس از انقلاب و زیاد شدن هیئات عزاداری، ناخواسته از تعداد اعضای تمام هیأت‌ها کاسته شده است. با این حال مراسم هیأت هفت برادران با حضور ۳۵۰ عضو ثابت و همیشگی برگزار می‌شود که این تعداد در شب‌های ویژه به ۷۰۰ تن افزایش می‌یابند. جلسات



گپ و گفت با علیرضا بهاری (شاه حسین): مداحی که هنوز سنتی می‌خواند

قدیم می‌گفتند: فکر کن مستمع یک تپه کاه است!

مریم مرتضوی

علیرضا بهاری به سبب اینکه پدرش، مرحوم شاه حسین بهاری، مداح بوده وارد عرصه مداحی شد. حتی هنوز خیلی از افراد او را با نام «علی شاه حسین» می‌شناسند و خطابش می‌کنند.

اولین بار در خردادماه سال ۶۲ در مراسم ترحیم پدرش، با کمک و حمایت حاج اکبر ناظم، مناجاتی را برای مردم خواند، اما بعدها شاگردی برخی از مداحان و نوحه‌خوانان با تجربه را کرد که مرحوم حاج احمد صالح، شاعر و نوحه‌سرا و صاحب کتاب «ران ملخ» از آن جمله بودند.

احتمالاً از آنجایی که پدرتان، مرحوم حاج شاه حسین، مداح بوده شما هم به این سمت گرایش پیدا کرده‌اید.



همین طور است؟

در دوران نوجوانی، هیئتی برگزار می‌کردیم و مداحی به نام حاج ابوالفضل در بندی داشتیم - که نابینا بود. با این وجود، حافظ کل قرآن و ادعیه بود. دوستان چون می‌دانستند که پدرم مداح است، خیلی اصرار می‌کردند که من در هیئت، مداحی کنم. من هم از روی متن کتاب‌ها مداحی می‌کردم و پدرم خیلی امیدوار بود که بعد از خودش، یکی از فرزندانش



وارد عرصه مداحی شود و این راه ادامه پیدا کند. بعد از فوت پدرم، با وجود اینکه داغ بزرگی دیده بودم، من به دست چندتن از بزرگان جامعه مداح مثل مرحوم سیدمصطفی هاشمی دانا - که رئیس جامعه مداحان بود - و حاج اکبر کاظمی معروف به عین الدوله‌ای به لباس مداحی ملبس شدم.

این در شرایطی بود که تا آن موقع در عرصه مداحی فعالیت زیادی نداشتید. یعنی نقطه آغاز مداحی شما را باید در مراسم ترحیم پدرتان دانست.

بله. اولین مداحی را در سال ۶۲ در مجلس ترحیم پدرم و در حضور حاج اکبر ناظم و با اجازه ایشان داشتم. این مجلس در هیئت محبان زهرا سلام‌الله علیها در خیابان خیام که پدرم سال‌ها در آنجا مداحی می‌کرد، برگزار شد. در آنجا حاج اکبر ناظم از من پرسید: چه می‌خوانی؟ گفتم: من یک مناجات بیشتر بلد نیستم؛ همان که پدرم می‌خواند با این مضمون:

ای خدا! ای خدا! ای خدایم!
من گدا، من گدا، من گدا
از خدا جز خدایی نیاید
از خدا جز گدایی نیاید

حاج اکبر ناظم گفت: من باقی‌اش را می‌دانم. در آن مجلس من برای اولین بار پشت میکروفون این مناجات را خواندم و حاج اکبر که پشت سر من ایستاده بود، باقی‌اش را می‌خواند و من برای مردم تکرار می‌کردم.

■ در طول فعالیت مداحی‌تان، بیش‌تر در محضر کدام استاد شاگردی کرده‌اید؟

از همان زمان که در مراسم ترحیم پدرم، به طور رسمی به عنوان مداح شناخته شدم، از حاج احمد صالح که از دوستان نزدیک پدرم و در عین حال شاعر و مداح بود، درخواست کردم که مرا به عنوان شاگرد قبول کند. به این صورت بود که در محضر او شاگردی کردم. البته نام اصلی‌اش احمد اسماعیل بیبک بروجردی بود، اما چون در شعرهایش متخلص به «صالح» بود، همه او را به نام حاج احمد صالح می‌شناختند. او در همان روز اول پرسید: «می‌خواهی فقط مداحی کنی یا می‌خواهی مثل پدرت بشوی؟» گفتم: «مثل پدرم که نمی‌شوم، اما دوست دارم مسیر ایشان را ادامه بدهم.» گفت: «می‌توانی شعری را حفظ کنی و در مجلس اهل بیت علیهم‌السلام بخوانی، اما اگر بخوای به طور حرفه‌ای وارد این وادی بشوی، زحمات زیادی باید



در هر کاری انسان باید محضر استاد را درک کند. کسی هم که می‌خواهد وارد عرصه مداحی شود، حتماً باید نزد استاد اصول و شیوه‌های مداحی را بیاموزد

نگه

طریقت مستمع دست مداح است

علیرضا بهاری معتقد است که حفظ شأن و حرمت ائمه اطهار علیهم السلام در هیئت‌ها بسیار مهم است. می‌گوید: ما وقتی به دیدن شخصی می‌رویم که دوستش داریم یا او انسانی بلندمرتبه است، ظاهرمان را مناسب و آراسته می‌کنیم. برای حاضر شدن در هیئت و مجلس ائمه اطهار علیهم السلام هم باید مواردی رعایت شود. حتی شیوه سینه زدن هم باید در شأن اهل بیت علیهم السلام باشد.

او اشاره می‌کند که: سابقاً بعضی افراد، مرثیه‌خوان، نوحه‌خوان یا زمینه‌خوان بودند. همانطور که نشسته بودند زمینه‌خوانی می‌کردند و مستمعین سینه می‌زدند، بعد گریز کوتاهی می‌زدند و نوحه سر پا شروع می‌شد و سینه‌زن‌ها می‌ایستادند. گاهی سه یا چهار بار سینه‌زنی تکرار می‌شد و هر بار دم و واحد تغییر می‌کرد، اما امروزه کار به جایی رسیده که افراد هم زمینه‌خوانی می‌کنند، هم نوحه‌خوانی و هم قصیده‌خوانی. مراسم سینه‌زنی هم متأسفانه به آن شکل سابق نیست و گاهی حرف‌ها و یا حرکات نامناسبی انجام می‌شود. به نظر این مداح و ذاکر اهل بیت علیهم السلام، اگر قرار است جوان‌ها به هیئات و مجالس مذهبی جذب شوند، انتخاب شعر و سبک خوب خیلی مهم است. او می‌گوید: من در دهه اول محرم در منزل حاج آقا طریقت روضه می‌خوانم. همه را عادت داده‌ام که به مردم یادآوری کنند موقع ورود به مجلس، ابتدا به حضرت فاطمه زهرا سلام‌الله علیها سلام کنند و بعد وارد شوند. هر کسی که وارد مجلس شود، از میزان حضور جوانان دگرگون می‌شود. با شیخ حسین انصاریان هم در طول سال چند دهگی داریم. در این مجالس، مستمعی داشته‌ایم که حدود ساعت سه نیمه شب از شهرستان آمده تا در این هیئت شرکت کند. پس ما هم باید مطالبی ارائه دهیم که در شأن ائمه اطهار علیهم السلام باشد و مستمعین از آن بهره ببرند.

■ اشاره کردید که در مراسم تر حیم پدر تان به طور رسمی ملبس به لباس مداحی شدید. سوال ما این است که ملبس شدن به لباس مداحی به چه صورت است؟ آیا لباس مداحی با بقیه لباس‌ها تفاوت دارد؟

بله، لباس مداحی، عبا و پالتوی بلندی است که البته جنس آن از نظر ضخامت، در فصل‌های گرم و سرد سال باهم فرق می‌کند. هر چند امروزه خیلی افراد آن را نمی‌پوشند؛ چون می‌گویند باید طبق مد جامعه باشیم. این لباس، مخصوصاً عبا آن خیلی برای من مورد احترام است. در شرایطی بوده که بدون عبا خوانده‌ام، اما به دل‌م ننشسته، چون احساس کردم خارج از شیوه مداحی حضرت سیدالشهدا علیه السلام است.

■ اما این روزها بعضی افراد با لباس‌های معمولی مثل تیشرت مشکی و لباس آستین کوتاه مداحی می‌کنند!

یکی از مواردی که من خیلی به آن اهمیت می‌دهم، این است که در مجلس اهل بیت علیهم السلام، مستمع باید نظری بر ذاکر داشته باشد. البته من خودم راهیچ وقت به عنوان مداح ائمه اطهار علیهم السلام ندانسته‌ام، چون خداوند تبارک و تعالی، ایشان را مدح کرده است و ما نمی‌توانیم خود را در کنار خدا بگذاریم و مداح ایشان بدانیم. در مورد لباس هم باید شأن مجلس ائمه اطهار علیهم السلام در نظر گرفته شود. افرادی با هذبند یا دستمالی بر سر به ذاکری می‌پردازند و در سبک‌هایشان هم از سبک‌های غربی بهره می‌گیرند و متأسفانه برنامه‌هایشان از طرف صدا و سیما هم پخش می‌شود. این در حالی است که در گذشته، خواننده‌ها از سبک‌های مداحی و تعزیه‌خوانی استفاده می‌کردند و حالا این روند برعکس شده است.

■ شما که همواره از سبک‌های قدیمی و سنتی برای مداحی استفاده می‌کنید، نظر تان درباره سبک‌های جدید چیست؟

سبک مداحی من همیشه سنتی و آیینی بوده و پذیرای خیلی از سبک‌های جدید نیستم، چون مقطعی است و تاریخ مصرف کوتاهی دارد. حتی فرزندان من هم که از جوانان این جامعه هستند، واقعاً با سبک‌های سنتی و آیینی انس ندارند. ممکن است در مداحی‌های سبک تند هم موردی به دل بنشینند، اما ماندگاری ندارد. سال‌هاست که در بازار تهران می‌خوانم و هر سال یکی از سبک‌های سنتی را انتخاب می‌کنم و از شاعر می‌خواهم که طبق آن، شعری با مضامین و مطلب جدیدتر بگوید.

بکشی. «من هم از او خواستم که با همان سبک اصیل خودش راهنمایی‌ام کند و مرا پرورش دهد. ■ چقدر به شاگردی کردن در محضر استاد اعتقاد دارید؟ یعنی نمی‌شود کسی بدون اینکه در کلاس درس استاد زانو بزند، وارد عرصه مداحی شود و اتفاقاً مداح موفق باشد؟

در هر کاری انسان باید محضر استاد را درک کند. کسی هم که می‌خواهد وارد عرصه مداحی شود، حتماً باید نزد استاد اصول و شیوه‌های مداحی را بیاموزد و البته باید حرف‌شنوی داشته باشد. من به تمام آنچه استادم حاج احمد صالح می‌گفت، عمل می‌کردم. گاهی او در جمع افرادی که برای شاگردی سراغش می‌آمدند، می‌گفت علی از همه شما موفق‌تر است؛ چون به همه نکاتی که می‌گویم، عمل می‌کند. همیشه می‌گفت:

گلی که تربیت از دست باغبان نگرفت اگر به چشمه خورشید سرزند، خودروست

■ این روند در گذشته چطور بوده؟ آیا پیر غلامانی مثل حاج شاه حسین بهاری و حاج محمد علامه هم شاگردی کرده بودند؟

ما مداحان بزرگی داشتیم که همه آنها هم شاگردی کرده بودند و استاد داشتند. مثلاً مرحوم حاج محمد علامه که شاعر بود و در پیش‌تر بیوت علما مداحی می‌کرد یا پدرم، مرحوم حاج شاه حسین بهاری که در عرصه کاری خودش، استاد بود و در محضر بزرگان دینی مثل آیت‌الله العظمی مکارم شیرازی مداحی می‌کرد، عمری شاگردی کرده بودند. نمونه دیگر آنها حاج احمد شمشیری بود که اواخر عمرش به من می‌گفت که هنوز شعر حفظ می‌کنم و در محضر استاد زانو می‌زنم.

البته افرادی که می‌خواهند ذاکر ائمه اطهار علیهم السلام شوند، باید شاگردی فردی را کنند که مداح توانایی باشد، اصول مداحی را کامل بداند و سخنانی در شأن اهل بیت علیهم السلام بیاموزد. مثلاً مداحان و سخنرانانی درباره حضرت زینب سلام‌الله علیها سخن می‌گویند که در شأن آن حضرت نیست؛ چون ایشان فرزند حضرت فاطمه زهرا سلام‌الله علیها هستند که خودش را از مرد نابینا هم می‌پوشاند. در همین مورد، بعضی از مداحان می‌خوانند که:

ترویج دین اگر چه به خون حسین شد
تکمیل آن به موی پریشان زینب است
من این مصراع دوم را نمی‌پذیرم و آن را در شأن آن حضرت نمی‌دانم. اینطور می‌خوانم که:
ترویج دین اگر چه به خون حسین شد
تکمیل آن به نطق دربار زینب است

**متأسفانه بعضی مداحان کاذب
نسل بعدی ما، آنقدر اعتماد به
نفس دارند که دیگر احترامی
برای بزرگترها قائل نیستند**



همه جا به کار می آید. مثلاً نوحه حضرت علی اصغر علیه السلام همیشه مورد استفاده دارد. نکته دیگر این است که مثلاً من در گذشته، در مجالس عروسی هم ذاکری اهل بیت علیهم السلام را می کردم، اما همین کار را هم کنار گذاشته ام. یعنی قبل از ماه محرم امسال تصمیم جدی گرفتم تا در مراسم عروسی، نخوانم. علتش این است که مداح در مراسم عروسی باید ارتباط معنوی برقرار کند که او را از شخصیت اصلی اش دور می کند، در حالی که برقرار کردن این ارتباط معنوی در هیئت به شکل دیگری است.

■ می گویند یکی از شرایط موفقیت مداحان این است که او اعتماد به نفس و به عبارتی «رو» داشته باشد. چقدر این موضوع را تأیید می کنید؟ درست است! داشتن اعتماد به نفس در مداحی خوب است، اما متأسفانه بعضی مداحان در نسل بعدی ما، آنقدر اعتماد به نفس دارند که دیگر احترامی برای بزرگترها قائل نیستند. البته خوب است که فرد از قبل آمادگی داشته باشد. مثلاً من در مجالس مذهبی در بیت رهبری، در کنار مقام معظم رهبری می ایستم و مداحی می کنم و لازم است که آمادگی داشته باشم، در غیر این صورت حق مطلب را آنطور که باید، نمی توانم ادا کنم. قدیم هادرباره رو داشتن و محکم بودن مداح مثالی می زدند که من این مثال را نمی پسندم.

■ چه مثالی؟

می گفتند، تصور کن که مخاطبان دیوار هستند یا یک تپه کاه! اما مداح و ذاکر باید به مخاطب توجه داشته باشند. اگر آنها را در سطح بالایی ببیند، سعی می کند خودش را هم بالا بیاورد و گفته ها و خواننده هایش را بر اساس مخاطب تنظیم کند.

■ برقراری ارتباط معنوی در هیئت ها و مجالس

**مداح اگر مخاطب را در سطح
بالایی ببیند، سعی می کند
خودش را هم بالا بیاورد**



احتمالاً اهل هیئت نباشد، پای منبر خود ننگه دارید؟ افرادی که در مجلس ترحیم شرکت می کنند، برای احترام به صاحب عز این کار را انجام می دهند و بهترین کار در این مجالس آن است که پندبانی در مذمت دنیا خوانده شود و یا اگر پدر یا مادری فوت کرده، حدیث یا اشعاری در مقام والدین مطرح شود. در همین جا باید توجه داشت که یکی از حرکاتی که می توان از آن درس گرفت، وداع امام حسین علیه السلام و حضرت زینب سلام الله علیها است که امام علیه السلام برای شنیدن وصیت مادرش، با احترام از اسب پیاده شدند و مؤدب ایستادند. این حرکت، نشان دهنده احترام به مادر است. این گونه مطالب را هم می توان در مجالس ترحیم ذکر کرد، اما باید به ظرفیت و سطح مجلس توجه داشت.

■ برای اینکه تأثیر کلام گوینده در مخاطب بالا باشد، باید نکاتی رعایت شود. این نکات در زمینه مداحی چه مواردی هستند؟ به بیان دیگر، مداح و ذاکر اهل

بیت علیهم السلام باید چه مواردی را رعایت کند تا تأثیر کلامش بر شنونده بالا برود؟ یکی از موارد آن است که من از استادم یاد گرفتم که اگر قصیده ۵۰ بیتی را در دست دارید، آن را کوتاه کنید؛ به اندازه ای که بتوانید آن را از حفظ بخوانید؛ البته باید توجه داشته باشید که اصل مطلب قصیده نامفهوم نشود. من اصولاً برای حفظ کردن سرود وقت صرف نمی کنم؛ چون زمان استفاده از آن به سرعت می گذرد و کاربرد خودش را از دست می دهد، اما نوحه را حفظ می کنم چون

**خودم دوست ندارم روضه را
فقط برای مردم بخوانم. اول
روضه را برای دل خودم می خوانم**



■ با این حال هنر روان شناسی مخاطب در مورد مداحی باید مورد توجه باشد. گاهی جوان ها از سبک های تند تر استقبال می کنند. در گذشته مردم سبک سنتی را می پسندیدند، اما حالا جوان ها سلیقه دیگری دارند.

بله، توجه به مخاطب خیلی مهم است، اما شأن ائمه اطهار علیهم السلام از آن مهم تر است. البته روان شناسی مخاطب هم بسیار مهم است. در مجلسی وارد می شوی که تعداد جوان ها در آن زیاد است. آنجا می توانیم از مطالب و مضامین نو

استفاده کنیم، اما در همین مطالب هم باید شأن اهل بیت علیهم السلام حفظ شود. استاد من، حاج احمد صالح، همیشه می گفت: «مادرش روان شناسی نخوانده ایم، اما باید علم تجربی آن را داشته باشیم.»

اتفاقاً یکی از مواردی که مقام معظم رهبری تأکید فرموده اند، این است که اگر مداح، شعرها و مطالبی در حد معلومات و شأن مخاطب بخواند، موفق بوده است. استاد من می گفت: در هر مجلسی که وارد شدید، اگر تشخیص دادید که آن مجلس

چه نیازی دارد و همان را ارائه دادید، برنده اید. ما اگر متوجه باشیم که توفیق خدمت و ذاکری اهل بیت علیهم السلام را داریم و برای این کار هم زمان می گذاریم، باید شعر خوب و با مضمون داشته باشیم و مجلس را بهتر اداره کنیم.

مثلاً در مجلس ترحیم، پندیات بیشتر به کار می رود و من در این مجالس، کمتر روضه می خوانم. مگر اینکه متوفی و خانواده او، هیئتی باشند.

■ به مجالس ترحیم اشاره کردید. در این مجالس چه مطالبی را مطرح می کنید تا مخاطب را که

**در مجلسی وارد
می شوم که تعداد
جوان ها در آن
زیاد است. آنجا
می توانیم از مطالب
و مضامین نو
استفاده کنیم، اما
در همین مطالب هم
باید شأن اهل بیت
علیهم السلام حفظ
شود**

مادر س روان شناسی
نخوانده ایم اما باید علم
تجرباتی آن را داشتیم با شمیم



تجار بر گزار می شد و زرق و برق زیادی داشته، اما به محض تمام شدن روضه، فوراً از آنجا رفته‌ام؛ تا جایی که تماس گرفته‌اند که چرا صبر نکردی حقات را بگیری. اینکه بخوایم «طی» کنم که این مقدار دریافت می‌کنم، تأثیر کار را کم می‌کند. برای ایام فاطمیه به شهر «گوآنگجو» در چین دعوت شدم که تعیین کردن مبلغ برای این مجالس، بحث دیگری است، اما در همین تهران، بعضی مجالس بوده که لازم می‌دانستم مبلغ را از پیش معلوم کنم.

■ گفتید سبک به شاعر می‌دهید و از او شعر می‌خواهید. این ارتباط همیشه برقرار است؟

بله، به آقای سید محسن حسینی و گاهی آقای سازگار، سبکی را می‌دهم و آنها زحمت می‌کشند و بر مبنای آن سبک، شعر می‌سرایند. تا وقتی هم که آن شعر منتشر شود، ما آن را در هیئت‌ها خوانده‌ایم. نوحه‌هایی که در بازار تهران می‌خوانم، معمولاً از این نوع هستند که سبک را به شاعر داده‌ام و بر اساس آن شعری گفته است.

■ بادیگران آیا مبادله شعر دارند؟

مشکلی با این قضیه ندارم. اگر کسی بخواهد، جدیدترین شعر را هم می‌دهم. در گذشته، شعرها کمتر بود و از بخش آن جلوگیری می‌کردند. استاد من تعریف می‌کرد که وقتی می‌خواستیم شعر بگیریم، مبلغی را به شاعر می‌دادیم و او شعری را ارائه می‌داد که شاه بیتش را هم حذف می‌کرد و به ما نمی‌داد.

سبک مداحی من همیشه
سنتی و آیینی بوده و خیلی از
سبک‌های جدید را دوست
ندارم



علیهم السلام را می‌کنم. به لطف خدا از همین نوکری، زندگی خوبی دارم.

■ شیوه و نظر مداحان قدیمی در باب ارتباط از مداحی چه بود؟

تا جایی که من می‌دانم، مداحان قدیمی عموماً با کسی قرار و مدار مالی نمی‌گذاشتند. البته بعضی از کارهایی که در مداحی انجام می‌دهند مثل چارپایه رفتن، هنری است که شخص می‌تواند بابت آن هنر مبلغی را دریافت کند، اما زمانی مداح و ذاکر اهل بیت علیه‌السلام

می‌خواهد برای ایام ماه محرم مداحی کند. تعیین کردن مبلغ برای این مداحی، بحث دیگری است و البته بعضی افراد می‌گویند اینکه ما قرار می‌بگیریم با صاحب مجلس می‌گذاریم، برای ایام و ذهاب است، اما وقتی نگاه می‌کنیم می‌بینیم این مبلغ خیلی بیشتر از آن پولی است که هزینه شده است. برای من پیش آمده که در یک روز مجلسی رفته‌ام که رقصی به من داده‌اند و در همان روز به مجلسی رفته‌ام که چند برابر آن مبلغ را دریافت کرده‌ام. البته

موضوع مجالس تر حیم به کلی با مجالس روضه و ذکر اهل بیت علیه‌السلام فرق می‌کند.

آقا سید قاسم شجاعی این نکته را به ما یاد داد که روضه را برای اهل روضه بخوانید. من هم معتقدم که به عنوان مثال اگر در ایام محرم تعیین کنم که به ازای مداحی، فلان مبلغ را دریافت می‌کنم، یعنی ارادت به امام حسین علیه‌السلام را به این مبلغ فروخته‌ام. به این صورت زمینه کار تغییر می‌کند. ما این ارادت را با پول نخریده‌ایم که با پول بفروشیم. در مجالس مذهبی بوده که در خانه

آقا سید قاسم شجاعی
این نکته را به ما یاد داد
که روضه را برای اهل
روضه بخوانید



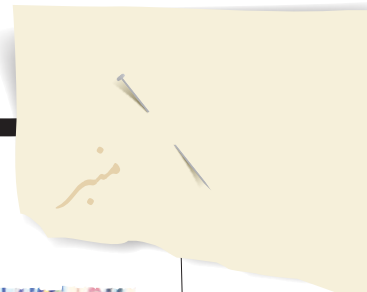
اهل بیت علیه‌السلام نکته مهمی برای مردم ماست. همه سعی می‌کنند در مجلسی حاضر شوند که این ارتباط، بهتر و مستحکم‌تر برقرار شود. شما به عنوان مداح معتقدید چرا در بعضی مجالس این ارتباط معنوی دیده نمی‌شود؟ یکی از مهم‌ترین دلایل این موضوع آن است که به بیانات رهبر عزیز انقلاب، آن طور که شایسته است، عمل نمی‌شود. این همه تذکر داده‌اند که مطالبی درباره زیبایی صورت نگویید، اما باز هم همان مطالب سطحی و بی‌ارزش تکرار می‌شود. ایشان هر سال در روز ولادت حضرت فاطمه زهرا سلام‌الله علیها، درباره مداحی تذکراتی می‌دهند که باید به آن توجه داشت.

در مجلسی به طور خصوصی با یکی از شاعران آیینی درباره شعرهای ایشان صحبت می‌کردم. می‌گفت: من خودم مداح هستم و می‌دانم چه شعری، با چه مضامینی و با چه شروع و پایانی به کار مداح می‌آید، آنطور می‌سرایم. با این وجود به ندرت پیش آمده در مجلس مذهبی که ایشان مداحی می‌کند، گریه کنم؛ با این وجود که خداوند به من توفیق داده که اشک چشمم زود روان می‌شود. خودم دوست ندارم روضه را فقط برای مردم بخوانم. اول روضه را برای دل خودم می‌خوانم، صحنه‌ای را که می‌خوانم برای خودم مجسم می‌کنم و اشکم روان می‌شود. اما حرکات بعضی از مداحان مانع از برقراری ارتباط معنوی در مردم می‌شود و اجازه نمی‌دهد اشک چشمشان روان شود. تا مردم خودشان را آماده اشک ریختن می‌کنند، به دلیل بعضی از هجویات یا حرکات مداح، ذهن آنها از وادی معنویت خارج می‌شود و فرصت رقت قلب ایجاد نمی‌شود.

■ اشتغال دیگری غیر از مداحی هم دارید؟

نه. کارهای دیگری هم انجام داده‌ام، اما چون ضرر کردم، توبه کرده‌ام و فقط مداحی اهل بیت

حرکات بعضی
از مداحان مانع از
برقراری ارتباط
معنوی در مردم
می‌شود و اجازه
نمی‌دهد اشک
چشمشان روان
شود



حجت الاسلام والمسلمین غروی در نقاط مختلف دنیا از جمله ایالات متحده و فرانسه و از منبر رفته است

نزدیک بود امریکا بمانم

زاویه

شب دهم

هنوز به سال ۵۷ و اوج مبارزات مردم ایران علیه رژیم پهلوی نرسیده بودیم. سال ۵۶ و ورود من به سن ۲۳ سالگی بود که از طرف ساواک ممنوع المنبر شدم. من در شهرهای مختلف از جمله ساوه و یزد قبول منبر داده بودم. با تلاش بعضی از دوستان، منبر من آزاد شد و اولین منبرم را در ساوه رفتم. بعد از آن در مجلس ختم مرحوم کافی در هیأت علی اکبری هادر میدان ولی سلطان کاشان منبر رفتم. مداح آن مجلس هم حاج غلامرضا سازگار بود. جمعیت زیادی از این مجلس استقبال کرد و تمام کوچه‌ها و خیابان‌های منتهی به این میدان بسته شد.

بازگشت من به تهران، مصادف بود با اوایل ماه مبارک رمضان. امام رحمه الله فرموده بودند که وعظ روی منبر هادرم را رانمایی کنند. بعضی منابع آن زمان در روزنامه اطلاعات منتشر می‌شد که مجلس نیمه شب من هم فردا عصر هر روز در این روزنامه به چاپ می‌رسید. شب‌های رمضان در کن، مسجد توفیق و مسجد امام رضای نازی آباد منبر می‌رفتم. یادم هست راننده من یک شب گفت که ۳۲ کامیون نیروی امنیتی دور تا دور مسجد امام رضا علیه السلام را محاصره کرده‌اند. خیلی از مداحان بر جسته امروز مانند حاج محمد رضا طاهری، نوجوانانی بودند که در همین مجلس حضور داشتند و فیض می‌دادند. بسیار هم مورد علاقه و توجه قرار می‌گرفتند. شب دهم رمضان بود که مسجد توفیق را بستند و اجازه ندادند من به منبر بروم. شب نوزدهم نیز مراد مسجد علی علیه السلام در خیابان آذربایجان دستگیر کردند و به زندان بردند. اما بعد از ماه مبارک مرا با تعهد آزاد کردند. یک هفته پس از رمضان بود که اولین منبرم را در آستانه ۱۷ شهر یور سال ۵۷ رفتم. همان شب به خانه ما در کوچه «ستون سنگی» در خیابان مولوی ریختند و مراد دوباره دستگیر کردند.

این دستگیری‌ها البته منجر به زندانی کردن طولانی مدت اهل منبر نمی‌شد و معمولاً افراد را چند روز بعد آزادی می‌کردند. انقلاب اسلامی سرانجام در بهمن ۱۳۵۷ به پیروزی رسید و من پس از آن دوباره به قم بازگشتم.

حمید محمدی محمدی

حجت الاسلام سید محمد علی غروی، یکی از خطیبان پرکار دهه ۶۰ کشور و نام او یادآور منبری شیوا و شیرین یک روحانی شیک پوش است. با وجود آن که پدر و عمویش از روحانیان مطرح بازار بوده‌اند، او به شاگردی آیت الله مجتهدی و مرحوم استاد محمد تقی فلسفی تکیه دارد و در هر جمله‌اش از این دو تن بیش از سایرین ذکر خیر می‌کند. این روزها با وجود سن نه چندان زیاد، بیش از ۳۵ سال تجربه منبر دارد و با آنکه در میانه‌های دهه ششم زندگی زیست می‌کند، اما همه جور خاطره‌ای از عصر جوانی و کمرکش عمر برای ما دارد؛ از شروع طلبگی اش در تهران، ادامه تحصیل در قم و شرط پدرش برای خریدن خانه‌ای در این شهر، دستگیری و ممنوع المنبر شدن در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی تا سفر به کشورهای مختلف از جمله آمریکا و سخنرانی برای ایرانیان مقیم این کشور در ایالات گوناگون آن.

من، غروی را با آن اتومبیل شورلت نوای ۶ سیلندرش در سال‌های پایانی دهه ۶۰، لباده‌های خوش رنگ، سیمایی همیشه وزین و مرتب و بیانی قاطع و استوار می‌شناسم. هنوز هم همان خصلت‌ها را دارد و یک جورهایی حتی ماشین باز است! خودش می‌گوید که در ۲۰ سالگی بنر سوار می‌شده و در این کار با برخی روحانی‌های زمان خود اختلاف نظر داشته تا اینکه مرحوم فلسفی، روش او را پسندیده و بر عملکرد شاگردش صحنه گذاشته است.

گفت و گوی ما با این روحانی ۵۶ ساله، علاوه بر موضوعاتی از قبیل درس‌های منبرداری، دربرگیرنده رخدادهای انقلاب اسلامی و موقعیت او در این واقعه بزرگ تاریخی نیز هست؛ درباره مخاطب شناسی در منبر هم حرف می‌زنیم و تعجب می‌کنم از اینکه او پس از سخنرانی اش در آیین یادبود مرحوم دکتر وفا غفاریان در حضور شخصیت‌های سیاسی - فرهنگی کشور، چگونه می‌تواند بیش از یک ساعت نیز با ما به سخن بنشیند و برای این کار، انرژی فراوانی هم داشته باشد.



شما همواره به نقش رفیق خوب در هدایت انسان اشاره می‌کنید. در شرح حال خودتان هم هست که ابتدا با همراهی بعضی دوستان خوب، راهی کلاس‌های شبانه آیت الله مجتهدی رحمه الله علیه شده‌اید. چرا اینقدر این مؤلفه در زندگی یک منبری اهمیت دارد؟

این فقط حرف من نیست و آنچه می‌گویم، سندیت قرآنی دارد. خداوند هم درباره دوستی گزینی افراد صالح، بسیار سخن گفته است که نمونه‌اش، آیاتی از سوره مبارکه فرقان است. خداوند در آیات ۲۷ و ۲۸ این سوره می‌فرماید: وَيَوْمَ يَعِضُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا * يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فَلَانًا خَلِيلًا. روز قیامت، بعضی افراد انگشتانشان را می‌جویند و حسرت می‌خورند که چرا با پیامبر رفیق نشده‌اند. کاش رفاقت مادینی بود و ما این دوستان را انتخاب نمی‌کردیم. خیلی از افراد،

امام حسین علیه السلام را کنار می‌گذارند و گیر رفیق بد می‌افتند، رابطه‌های غلط پیدامی‌کنند و نهایتاً به دره بدبختی می‌افتند. به اعتقاد من، همنشین، بسیار بسیار مهم است و همین دوستان خوب بودند که مرا نوکر سیدالشهدا علیه السلام کردند.

■ شما دوره‌های مختلفی را سپری کرده‌اید. یک بار در ۲۰ سالگی وارد منبر شده‌اید و بعد از آن دوباره سراغ درس و بحث رفته‌اید. یک بار دیگر از حدود ۳۰ سالگی منبر را جدی گرفته و بیش‌ترین فعالیت را در دهه ۶۰ صورت داده‌اید. اما از ابتدای دهه ۷۰ تا میانه‌های دهه ۸۰ یعنی چیزی حدود ۱۵ سال کم‌کار و کم حضور بوده‌اید. چرا این دوره‌ها به وجود آمده است؟

به نکته خوبی توجه کردید. در واقع در این ۱۵ سال من از تهران تا اندازهای دور بوده‌ام؛ و گرنه منبر را تعطیل نکردم. ایامی که منبری هادر تهران پرکار هستند، من به شهرستان‌های روم، تهران، شلوغ و خسته‌کننده

**توصیه من به همه اهل
منبر این است که اگر
کسی بخواهد کار
اصلی خودش را دنبال
کند، نباید پی فرصت‌ها
و کارهای دیگری باشد**



شکست می‌خورد.

توجه داشته باشید که یک منبری برای رفتن به منبر، دست کم باید ۵ ساعت فرصت داشته باشد. دو ساعت باید برای مطالعه پیش از منبر در نظر بگیرد، یک ساعت خود منبر است و دست کم دو ساعت برای رفت و آمد به مسجد یا هیأتی که باید در آن منبر برود. یک منبری نهایتاً روزی ۲ مجلس می‌تواند قبول کند و اگر بیش از این بود، دیگر نمی‌شود پای منبر او نشست. چون دیگر حرف‌هایش تکراری و بی‌ارزش می‌شود. باین وصف، چگونه می‌شود دو کار را با هم جمع کرد؟ خلاصه کلام اینکه دوستان مداح و منبری من به کار اصلی‌شان بپردازند که سیدالشهدا علیه‌السلام خیلی آقاست و آنها را کفایت خواهد کرد. سفره‌ای عبدالله نقدر پربرکت است که هم دنیا و هم آخرتشان آباد خواهد بود. هیچ جاغیر از در خانه اهل بیت علیهم‌السلام این عزت را به ناممی‌دهند.

■ **در خلال گفت‌وگو، بارها به شلوغی پایتخت و دشواری‌های منبر رفتن در تهران اشاره کردید. آیا این قضیه روی کیفیت منبر هم می‌تواند تأثیر گذار باشد؟**
قطعاً منبر شهرستان، پربارتر از تهران است؛ چون

**یک منبری نباید متکی
به درآمد منبر باشد.
اگر تکیه او به پاکت
باشد، تابع خواست
و خوشایند صاحب
مجلس خواهد شد**



بگذارم و منبر را دوباره جدی بگیرم. این بود که دوره جدیدی از فعالیت من در حوزه منبر آغاز شد و از حوالی سال ۸۰ کار دیگری انجام ندادم.

■ **من می‌خواهم از همین جا شروع کنم. هر چند شما تا اندازه‌ای به این سؤال من پاسخ دادید، اما ما یلم توضیح مفصل‌تری به این قضیه بدهید که آیا یک منبری یا مداح می‌تواند وارد برنامه‌های اقتصادی شود و در کنار آن، تمام توان ذهنی خود را در اختیار فعالیت مذهبی و تربیتی قرار دهد؟**

از نظر تربیتی، مانعی نمی‌بینم اگر یک مداح یا منبری دست به کار اقتصادی بزند، اما اگر تجربه‌ها را بخواهید، نکاتی خواهم داشت. به اعتقاد من، یک منبری نباید متکی به درآمد منبر باشد. اگر تکیه او به پاکت باشد، تابع خواست و خوشایند صاحب مجلس خواهد شد. اما اگر نیازی نداشت، توکلش به خداست و حرف‌های او نیز بیش‌تر اثر خواهد داشت. از نظر من، فعالیت مداح یا منبری در یک سیستم اقتصادی، مشروط بر اینکه ذهن او را خیلی مشغول نکند و نهایتاً ۵ درصد وقتش را بگیرد، اشکالی ندارد و مانعی برای این کار نمی‌بینم. منتها کسی نمی‌تواند وارد چنین فعالیتی بشود و وقت نگذارد. در این صورت در هر دو کار

شده است و برای رسیدن به یک مسجد یا هیأت باید وقت زیادی تلف کرد. من در این مدتی که شما از آن به عنوان دوره کم‌کاری یاد می‌کنید، بیشتر در کاشان منبر رفته‌ام. علتش هم این بود که همانجا به من پیشنهاد یک فعالیت تولیدی داده بودند.

قبل از آن، پدر و عموی (سید رضا غروی) من با وجود آراستگی به لباس روحانیت، در بازار تهران مغازه فروش پتو و فرش ماشینی داشتند. پدرم در سال ۶۸ از دنیا رفت. او وصیت کرده بود که بعد از فوت من، مغازه را بفروشد. مغازه پدر را دایر گذاشتم و به کار او ادامه دادم. یک سال بعد، جمعی از تجار کاشان به ما پیشنهادی دادند. پیشنهاد این بود که یک کارخانه تولیدی فرش ماشینی در این شهر راه بیندازیم.

باین تصمیم، هم کار آفرینی کردیم و هم محصولات آن کارخانه را در فروشگاه پدری در بازار تهران عرضه کردیم. برادر و فرزند من هم در این کار همراهی می‌کردند، منتها بار اصلی روی دوش خودم بود. این مسئولیت، باعث شده بود تا کم‌تر به منبر بروم. نمی‌خواستیم رابطه‌ام را با امام حسین علیه‌السلام قطع کنیم، اما خب این قضیه وقت‌مرا می‌گرفت. گاهی برای اینکه نوارهای روضه یا منبر گوش کنیم و از آنها درس بگیریم، مجبور بودیم این کار را در اتومبیل انجام دهیم.

این ماجرا حدود ۹ سال وقت مرا گرفت و تا اندازه‌ای از منبر دورم کرد. بنابراین توصیه من به همه اهل منبر این است که اگر کسی بخواهد کار اصلی خودش را دنبال کند، نباید پی فرصت‌ها و کارهای دیگری باشد. بماند اینکه همان وقت یکی از مداحان سرشناس کشور، کارخانه فرش ماشینی دیگری در نزدیکی مادر کرد که نه به منبرش می‌رسید و نه به کارخانه‌اش. او هم از این کار دست شست و به مداحی پرداخت. حالا هم هر ۱۵ روز یک بار یک سی‌دی مداحی به بازار می‌دهد!

خلاصه اینکه تصمیم گرفتم همه آن کارها را از من

آنچه از دیگران آموختم

حوزوی بودند. به پدرم اصرار کردم که اجازه دهد تا تحصیل در دبیرستان را ترک کنم و به حوزه بروم. با اصرار زیاد من، او قبول کرد. بعدها به من گفت: «فکر می‌کردم تو ادامه ندهی. برای همین می‌خواستم میزان علاقات را بسنجم.»

حدود ۴ سال در تهران و در مدرسه آقای مجتهدی درس خواندم و حدود ۱۸ سالگی همراه با همسرم عازم قم شدم. پدرم، یک خانه ۹۰ متری برای ما در «جوب‌شور» قم تهیه کرده بود، اما ما به شرط کرد که اگر رسائل و مکاسب را تمام کردم، خانه را به نامم می‌کند. در همین محله، آیت‌الله مروی، آیت‌الله ملکوتی

من در تهران به دنیا آمدم. پدر و پدرجدم نیز همگی اهل و ساکن تهران بوده‌اند. زمانی که دبیرستانی بودم، شب‌ها به مدرسه آقای مجتهدی رحمه‌الله علیه می‌رفتم و درس اخلاق و روایت می‌گرفتم. کم‌کم سلوک این مرد بزرگ، مرا به خود جذب کرد و تصمیم گرفتم روحانی شوم. این قضیه، مرهون دو علت است؛ اول، وجود استاد دوست‌داشتنی و دومی حضور رفقای خوبی که نصیب من شد. خانواده من، اولین عامل، آیت‌الله مجتهدی عامل دوم و دوستان خوب و فاضلی مانند شیخ محسن عطری‌نژاد، آقا سید محمد غروی (از اقوام) یا آقای جاودان، دلیل سوم موفقیت من در زمینه درس

متناسب با آن مخاطب را بیلد باشد. یک منبری باید بداند که هر چه در کتاب هانوشته در این جور مجالس قابل استفاده و استناد نیست. اینکه شما می گویند مخاطب خارج از کشور دندان گردتر است، چون تشنه تر است و به سادگی قانع نمی شود. او در موقعیتی قرار دارد که عصر دیجیتال و جنگ الکترونیک برایش از هر چیز دیگری ملموس تر است. او با ماهواره و اینترنت بیش از ابزار و لوازم سنتی از جمله گفت و گوی چهره به چهره سروکار دارد و در یک کلام، تمام جاذبه های ضدا لهی برایش مهیاست.

به همین دلیل ما باید برای او جاذبه ایجاد کنیم و البته حرف های بسیار متقن و مستند بزنیم. اگر یک منبری در تهران خودمان حرف اشباهی بزند، هیأتی ها زیر بار حرف او نمی روند و او اشتباهش را یادآوری می کند، اما در خارج از کشور، به دلیل فقر معرفتی و سواد دینی، هر چه یک روحانی و منبری بگوید، حجت قرار می دهند و بین هم نقل می کنند. برای همین، منبر رفتن در کشورهای دیگر، بسیار پر مخاطره و حساس است.

■ در عین حال، آنها دنبال سخنی می روند که اتکای کاملی به منطق داشته باشد و خواب و خرافه در آن وجود نداشته باشد. موافقید با من؟

بله، باید آنچه می شنوند با دانسته ها و معلوماتشان همخوانی داشته باشد. من در مرکز تعلیمات اسلامی واشنگتن (IC) منبر می رفتم. این مرکز حدود ۳۰ هزار متر وسعت دارد و سالتی دوسه هزار متر در آن بنا شده است. استقبال از سخنرانی من در این مرکز به قدری بود که پارکینگ وسیع این مجموعه، جوابگوی مراجعه کنندگان نبود و برای مردمی که به این مرکز مراجعه می کردند، پارکینگ هایی تا فاصله هفت مایلی تدارک می دیدند و مردم را با «ون» به محل برگزاری سخنرانی می آوردند. یک شب بحثی را روی منبر مطرح کردم و پایین آمدم.

در خارج از کشور به دلیل فقر معرفتی و سواد دینی، هر چه یک روحانی و منبری بگوید، حجت قرار می دهند و بین هم نقل می کنند



چه تدارکی می بینید؟

منبر رفتن در خارج از کشور، گاهی اینقدرها که تصور می شود دشوار نیست. بعضی از مخاطبان ما در خارج از کشور، آنقدر مبتدی هستند که به اندازه یک جوان هیأتی مانسبت به اهل بیت علیهم السلام اطلاع و معرفت ندارند. گاهی همین جوان ما، آن آدم تحصیلکرده مقیم خارج از کشور را درس می دهد. آنها در رشته های جدید علمی توانا هستند، اما از نظر مذهبی گاهی بسیار ضعیف و مبتدی و در عین حال، نسبت به ایرانیان تشنه تر هستند. بنابراین، کسانی که می خواهند در کشورهای دیگر منبر بروند، باید استخدام کلماتشان را عوض کنند.

این روزها همواره سئوالی مطرح می شود با این عنوان که آیا واعظی که در تلویزیون خوب صحبت می کند، می تواند یک منبر را خوب اداره کند؟ یا برعکس، یک روحانی که خوب منبر می رود، توان سخن گفتن مقابل دوربین را دارد؟ خیلی از دوستان مادر سمینارها، جلسات و برنامه های تلویزیونی خوب صحبت می کنند، اما منبرشان اصلاً قابل مقایسه نیست و خیلی ضعیف عمل می کنند.

بنابراین وقتی یک نفر می خواهد در خارج از کشور هم موفق باشد، باید آداب سخن و استخدام کلمات

بعضی از مخاطبان مادر خارج از کشور آنقدر مبتدی هستند که به اندازه یک جوان هیأتی مانسبت به اهل بیت اطلاع و معرفت ندارند



وقت مطالعه به اندازه کافی موجود است. روزانه در شهرستان، یک منبر قبول می کنم. نهایتاً اگر دهه اول محرم باشد، دو منبر می پذیرم؛ یکی در شهر و یکی در حاشیه شهر. آن هم برای اینکه در اوج عزاداری اهل بیت علیهم السلام، خیلی راحت و آسوده نباشم. نهایت دو منبر می روم و بقیه وقت من را به مطالعه می گذرانم. دست کم ۳۰ دفترچه نت برداری شده از کتاب های مختلف دارم که مرتب آن ها را می خوانم. در شهرستان نه ترافیک هست و نه به معاشرت های بیهوده می پردازم. برای همین، از نظر خودم، منبر تهران و شهرستان سید محمدعلی غروی خیلی باهم تفاوت دارد و به قول قدیمی ها تو منی هفت هزار فرق می کند! ادعای منم که منبر شهرستان من به مراتب پر بارتر از منابر تهران است. البته این گفته من به آن معنا نیست که برای منبر های تهران وقت نمی گذارم، اما شهرستان ها و خارج از کشور، فرصت های مطالعاتی بیش تری برایم به وجود می آید که لحظه ای از آنها را از دست نمی دهم.

■ با توجه به اینکه مخاطب و پامنبری شما در خارج از کشور، معمولاً مستمع با سواد و فرهیخته ای است و شما با افرادی دندان گرد سروکار دارید، برایشان

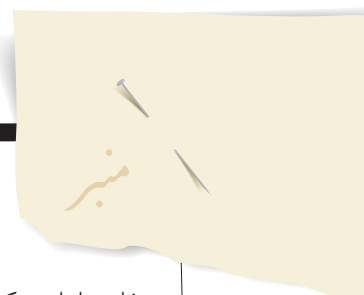
وقتی پیش از او منبر می رفتم، می نشستم تا شیخ رضا سراج منبر برود و نحوه اداره کردن مجلس و شیوه روضه خوانی او را بیاموزم. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی نیز، هنگامی که به قم برگشتم، منبرها را کم کردم و از سال ۵۸ تا ۶۲ خیلی جدی به درس چسبیدم. در این مدت، فقط ایام محرم و صفر و رمضان و شب های جمعه منبر قبول می کردم تا اینکه از سال ۶۴ با انتقال خانواده به تهران، دیگر در پایتخت مستقر شدید و پس از اقامت دائم در این شهر، دوره جدیدی از منبرهای من آغاز شد.

جوانی در جاهای مهمی مانند بنی فاطمه هم از من وعده می گرفتند. آن زمان، من حدود ۲۲ سال داشتم که به بنی فاطمه می رفتم. منبر رفتن در حضور آیات عظامی مانند مکارم شیرازی و سبحانی، کار دشواری بود، اما خدا یاری کرد و منبر من مورد توجه واقع شد. حدود ۶ سال هر صبح جمعه با آقا شیخ رضا سراج منبر رفتم و نکته های زیادی از او یاد گرفتم. آنچه امروز از این مرد بزرگ در محافل مذهبی نقل می شود، من از نزدیک مشاهده کرده ام و درس فراوانی از سیر و سلوک و منبر این مرد گرفته ام.

(امام جمعه سابق تبریز) و تعداد دیگری از علما و روحانیون، همسایگان ما را تشکیل می دادند. درس را در محضر علما ادامه دادم و از سطح «دانی» به سطح «عالی» رفتم. همزمان با درس خواندن، منبر هم می رفتم. یادم هست اولین منبری که پدرم مرا دعوت کرد، قبا به تن داشتم. عمامای سرم گذاشتم و به «هیأت جوانان باب الحق» رفتم. ایرادهای منبرم را پدرم در همین هیأت می گرفت تا اینکه در تهران هم مرا برای منبر دعوت کردند. شب های جمعه به پایتخت می آمدم و با وجود



ایامی که منبری ها در تهران پرکار هستند، من به شهرستان ها می روم. تهران، شلوغ و خسته کننده شده است و برای رسیدن به یک مسجد یا هیأت باید وقت زیادی تلف کرد



خانمی با چادر مشکی در قلب ایالات متحده جلو آمد و سئوالی را مطرح کرد. گمان کردم که او یک زن عادی و معمولی است. به زعم خودم جواب سطحی به او دادم. قانع نشد. پاسخ قوی تری دادم و به نکاتی استناد کردم. باز هم قبول نکرد و من مجبور شدم ساعتی با آن زن مسلمان بحث کنم تا حرفم را بپذیرد. وقتی بحث ما تمام شد، از او درباره تحصیلاتش سئوال کردم. گفت که در فلان دانشگاه آمریکایی یکی از رشته های فوق تخصص پزشکی تدریس می کند. در حالی که من خیال می کردم آن زن، یک مخاطب بسیار ساده و معمولی است.

ایرانیان مقیم خارج از کشور، چون از میهنشان دور بوده اند، طبیعتاً خیلی از آموزه های طبیعی و دم دستی ما را نیاموخته اند و به شدت تشنه معارف اهل بیت علیهم السلام و مسائل توحیدی هستند، اما هر چه بشنوند بر علم نوین و منطق روز عرضه می کنند و اگر هم خوانی نداشته باشند، نمی پذیرند.

فکر می کنید می شود یک منبری خودش را وقف چنین مخاطبانی کند؟ مثلاً بروودر آمریکا، روح تشنه افرادی که توصیف کردید را سیراب کند.

آنها به چنین شخصی نیاز دارند و حتی ملتسمانه چنین درخواستی دارند. بادم هست یکی از دوستان ایرانی ما درس آنجلس، تازمان بدرقه کردن من برای بازگشت به ایران تقاضای کرد در آمریکا بمانم. حتی وعده داد که با کمک یکی از وکلای زبردست، سه ماه بعد خانواده مرا نیز به این کشور منتقل کند، اما من این پیشنهاد را نپذیرفتم؛ چون خاک کشورم را با هیچ جای دنیا عوض نمی کنم.

حاج آقا! من همیشه شما را با آن شورلت «نوا»ی ۶ سیلندری که اواخر دهه ۶۰ داشتید به یاد می آورم! سیما و چهره ظاهری، پوشش و لباس و حتی خودرویی که یک منبری استفاده می کند، چقدر در دفع و جذب مخاطب مؤثر است؟

همیشه به آرایشگر می گویم که مردم به نوع اصلاح من نگاه می کنند. به خیاطم می گویم این لباده ای که برایم می دوزی، بهترین تبلیغ برای خود توست. چون همه مردم می خواهند بدانند لباس یک منبری چگونه است و از چه پارچه و دوختی در آن استفاده شده است. نمی گویم یک منبری باید آنقدر شیک باشد که آن حالت روحانی خودش را از دست بدهد. به همین دلیل، من همیشه لباس متوسطی می پوشم که جنبه اشراقی و طاغوتی پیدا نکند.

قبلاً کسانی بودند که روزی یک دست لباس عوض می کردند، اما من این شیوه را نمی پسندم. لباس تمیز می پوشم و سعی می کنم چروک و نامرتب نباشد. همیشه عبا یا راتو می زنم و لباده ام را متناسب با

ایام انتخاب می کنم. عمامه یک منبری باید منظم و خوش ترکیب باشد. استاد ما آقای فلسفی بارها می فرمودند که موی یک منبری باید طوری از زیر عمامه بیرون زند که توی ذوق مخاطب نباشد. من به سفارش استاد دیدم، آیت الله مجتهدی، از ابتدا ساعت مچی نمی بندم. البته تمام اینها سلیقه استاد است و شاگردان معمولاً رعایت می کنند. در مجموع، تلاش می کنم زینت طلبگی خودم را حفظ کنم و خارج زنم.

■ شما جزو روحانیانی هستید که به اتومبیل خودشان خیلی اهمیت می دهند. زمانی در تهران همه پیکان سوار می شدند و شما شورلت ۶ سیلندر داشتید.

من در ۲۰ سالگی بنز سوار می شدم و حتی راننده داشتم. آن شورلتی که شما می گوید مال دوران ۳۵ سالگی من است. اجازه دهید یک حکایت برای شما تعریف کنم. یک روز در زمان طاغوت با شهید شاه آبادی درباره همین قضیه بحث می کردم. من جوان بودم و خیلی دلم می خواست ماشین خوب سوار شوم. می گفتم روحانی باید ماشین خوب سوار شود، اما آن را کثیف نگه دارد. آقای شاه آبادی می گفت: روحانی باید ماشینی سوار شود که مردم کف بزنند و بگویند: «ماشین آشیخ، ماشین آشیخ!» یعنی باید ماشین آخوند اینقدر ساده باشد. ما این اختلاف را به استادمان آقای فلسفی منتقل کردیم.

ایشان گفتند: روحانی باید هم ماشین خوب سوار شود و هم آن را تمیز نگه دارد. دهان او باید همیشه مسواک زده، لباسش مرتب و وضع ظاهری اش آراسته و جذاب باشد. ایشان می گفتند: کفش، لباس و ماشین یک روحانی باید برای مردم الگو باشد. چه کسی گفته محاسن یک روحانی باید آنقدر بلند باشد که همه وقتی او را دیدند یاد افتحعلی شاه بیفتند؟!

■ خیلی از اهالی منبر به سخنانی وزین و علمی، عده ای به منبر سیاسی و بعضی به قصه گوئی و داستان پردازی معروفند. یک منبری باید چگونه حرف بزند و چه چیزهایی روی منبر بگوید؟

اولاً حرف سیاسی جا دارد. یک منبری باید به مخاطبش نگاه کند. وقتی من برای جمعی از رجال سیاسی صحبت می کنم، باید در این وادی بتوانم حرف بزنم، اما یک مجلس ختم جای حرف های

سیاسی نیست. منبری نباید با سیاست بیگانه باشد، اما مخاطبش را بسنجد و بداند کجا این حرف ها را خرج کند. من با اینکه مسائل سیاسی محور سخنرانی باشم، مخالفم، ولی اگر قرار است شب بیست و دوم بهمن یا روز مقابل روز قدس منبر بروم، وظیفه دارم مردم را برای شرکت در راهپیمایی فردا آماده کنم. منبری در این جور مواقع باید به میدان بیاید و بخشی از منبرش را به این کار اختصاص دهد. منبری باید سیاست، بینش، دوراندیشی و بصیرت داشته باشد. گاهی مسئولان کشوری پای منبر من هستند.

فرصت را غنیمت می شمارم و درباره مسائل سیاسی صحبت می کنم؛ چون اثر خودش را می گذارد. بالاخره مادر جایی که صدا و سیما نمی تواند برخی مسائل را بازگو کند، زبان ملتیم. گاهی رهبر انقلاب باید سکوت کنند و ما فریاد بزنیم. امیر مؤمنان علیه السلام گاهی سکوت می کردند و ابوذر فریاد می زد. همه کار را آقا نباید بکنند، بلکه این ما مییم که باید ابوذر گونه به میدان بیاییم. بعضی جاها هم باید کار اخلاقی، ترویجی و تربیتی خودمان را بکنیم. بنابراین، منبری به اندازه ای که نمک منبرش باشد و ملال آور نباشد، باید وارد سیاست شود و دفاع کند.

اما درباره بخش دوم سئوال؛ استاد ما آقای فلسفی می فرمودند سعی کنید مقدمه علمی را در ۱۰ دقیقه بچینید. به خصوص در جایی که بار اول است منبر می روید، پربار ظاهر شوید. ۱۰ دقیقه موعظه ای صحبت کنید و ۱۰ دقیقه خطیب باش و مردم را تحت تأثیر قرار بده. یک جاهایی هم منبری باید عواطف

مستمع را با یک تلنگر دقیق تحریک کند. در مجموع توصیه ام به منبری های جوان این است که کلاس ببینند و حتماً پای منبر بروند. البته نه اینکه بروند منبر کسی را عیناً تقلید کنند. این کار بسیار اشتباه است؛ بلکه سبک ورود و خروج از منبر و نوع ارائه مطالب یک منبری کار کشته را نظاره کنند.

در شهرستانه
ترافیک هست و
نه به معاشرت های
بیهوده می پردازم.
برای همین، از
نظر خود منبر
تهران و شهرستان
سید محمدعلی غروی
خیلی باهم تفاوت دارد



موضوع ویژه.....



این رسانه چوبی، آتش به جان حکومت انداخت
مروری بر فعالیت های مبارزاتی
برخی از یاران امام منبر و عظم
خطابه

هیأت های مذهبی کانون
ارتباط انقلابی ها
قدیمی های هیأت مؤتلفه
از نقش هیأت های مذهبی
در پیروزی انقلاب اسلامی
می گویند

دستگاه را بیچاره کرده بودیم
خاطره های محمدعلی اسلامی
از عزاداری هیأتی ها

با محرم شروع شد، با محرم
اوج گرفت
حجت الاسلام مهدی ابوطالبی
عضو هیأت علمی موسسه امام
خمینی رحمه الله



مستبران

سید احمد شاهنکیان فرزند سید حسین شاهنکیان است، یکی از چهار جوانی که حدود یک قرن پیش علم هیأت بنی فاطمه را بلند کردند. گرچه آن روزها به نحوست حکومت قلدر میر پنج، هیأت ها علم و کتلی نداشت و پرچم هر هیأت فقط میان سینه اهالی اش برافراشته می شد، جایی که البته خاستگاه حقیقی اش بود، نشان به آن نشان که فرمود: حرم ما میان قلب های شیعیان مان است.

با حاج احمد شاهنکیان ۷۲ ساله در باره پیوند هیأت های مذهبی با جریان عمومی پیروزی انقلاب اسلامی صحبت کردیم و او هم از تلخ و شیرین کار در دستگاه امام حسین علیه السلام در عصر سلطه حکومت ظلم گفت. از روزهای اختناق و روزهای انقلاب گفت اما آنجا که صحبت به امام انقلاب رسید، لحن سخنش طمطراقی گرفت و آن قدر با اعتقاد و اشتیاق و محکم از این «مرد» حرف زد که آخر مجلس، باز هم ما ماندیم و عطش همه چیزهایی که در باره این «مرد» نمی دانیم!

حدود صد سال پیش
سید محمد زریاف،
سید حسین شاهنکیان،
سید حسین نیک پنجه و
آقامیر هوشی السادات در



مسجد بازارچه نایب السلطنه خیابان ری - که امروز نایب امام نام دارد - شب های جمعه جلسه داشتند. در سال ۱۲۹۷ شمسی تصمیم گرفتند با راه اندازی یک هیأت، پرچم عزاداری امام حسین علیه السلام را برافراشته کنند. آن زمان تعداد هیأت های مذهبی محدود بود. بنی فاطمه سومین هیأت عزاداری اباعبدالله علیه السلام در ایران بود. بانیان هیأت نمی دانستند نام آن را چه بگذارند تا اینکه سید اهل دلی را می بینند. می گویند



پای صحبت پیشکشوت هیأت بنی فاطمه سلام الله که پای کار انقلاب بودند و پای کار هم ماندند

قند هیأت ساواک را نمک گیر کرد!

موضوع ویژه

ماهنامه خیمه | بهمن ۱۳۹۰ | شماره ۸۴



خداوند می‌فرماید اگر هیچ کس از بندگان، از خلاق، برای حفظ و حراست دین قیام نکند، من عده‌ای را می‌گمارم برای اینکه دینم را حفظ کنند. این عزاداری‌ها و هیأت‌ها هم به این شکل حفظ شد

ترتیب کوچه - پس کوچه را یکی یکی می‌رفتند که گرفتار مأمور نشوند.

خداوند می‌فرماید اگر هیچ کس از بندگان، از خلاق، برای حفظ و حراست دین قیام نکند، من عده‌ای را می‌گمارم برای اینکه دینم را حفظ کنند. این عزاداری‌ها و هیأت‌ها هم به این شکل حفظ شد.

راپورتچی‌های با مرام هیأت!

در همین هیأت شخصی بود به نام حاج علی آقای حیدری که منزلشان در کوچه دردار بود. حاج علی آقا هیأتی بود، کارمند شهربانی آن روز هم بود. وزارت اطلاعات و ضد اطلاعات بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ درست شد. ولی کارمندان شهربانی، مأموران اطلاعات نبودند، مأموران آگاهی بودند و در عین حال داخل مردم بودند. شخصی دیگری بود در انتهای پامنار، سه راه دونگی، به نام ناهید، شغلش ساعت سازی بود. اهل این هیأت بود. هر وقت می‌خواستند واعظ یا مداح جلسه را برای سخنرانی علیه تندروی‌ها و بی‌عدالتی‌های شاهنشاهی بگیرند و ببرند، این‌ها خبر می‌دادند.

مثلاً در یک روز عزاداری تاسوعا یا عاشورا دسته به بازار می‌رفت. دستگاه نمی‌گفت که نمی‌توانید بیایید بازار - با توجه به جو مذهبی جامعه، نمی‌توانستند این کار را بکنند - رییس کلانتری بازار می‌آمد پای چهار پایه وسط چهارسوق و به مداح می‌گفت باید شاه را

دعا کنی. پای چهارپایه می‌ایستاد و مدام تکرار می‌کرد. مداح می‌گفت خدایا مریض‌ها را شفا بده، خدایا گرفتارها را نجات بده، خدایا امام زمان عجل الله را برسان و دعاهایی که معمولاً مردم می‌کنند. رییس کلانتری هم مدام می‌گفت اعلاحضرت را دعا کن. مداح برای اینکه بتواند جلسه بعدی هم بیاید، می‌گفت خدایا پادشاه اسلام را یاری کن! و از چهار پایه پایین می‌آمد.

یک حبه قند!

بعد از مدتی شعبه سازمان امنیت در بازار درست شد. سرهنگ صدارت رییس سازمان امنیت بازار بود. محدودیت‌ها بیشتر شد. هیأت‌ها را در فشار بیشتری می‌گذاشت، مداحان و واعظان را در تنگنا قرار می‌داد. مثلاً حاج عباس زربیاف را چند بار

هیأت شب‌های ماه مبارک رمضان برای حدود سه هزار جمعیت که بیشتر جوان بودند، سخنرانی می‌کرد.

این قلندر دغل باز!

من در زمان محمدرضا به دنیا آمدم و زمان رضاشاه را درک نکردم اما پدران ما و بعضی برادرانی که الان هستند و آن فضا را دیدند، تعریف می‌کردند که رضاخان زمانی که هنوز لقب می‌رینج را داشت، برای فریب افکار عمومی در عزاداری‌ها پای برهنه، سرش را به سبک عزادارهای آن روز گل می‌مالید و جلودار دسته‌های مذهبی به بازار می‌آمد. اما وقتی شاه مملکت شد، بساط عزاداری را جمع کرد.

حتی روحانی‌ها هم اجازه پوشیدن لباس روحانیت نداشتند. در همین هیأت عکس‌هایی داریم که در آن حدود ۱۰۰ - ۱۵۰ نفر، همه محاسن خود را

خضاب کرده‌اند اما کلاه پهلوی سرشان است، چون این پوشش را اجبار کرده بودند. جلسه‌ها تعطیل شده بود. در منازل عزاداری بود اما نه به این صورت که هیأت‌های مذهبی پرچم و حسینیه داشته باشند. میرینج عزاداری را ممنوع کرد. حتی پوشیدن پیراهن سیاه را هم ممنوع کرد.

عزاداری با تشریفات امنیتی!

اما بچه‌های هیأت بنی‌فاطمه سلام الله علیه‌ها مثل دیگر هیأت‌های فعال تهران، بی‌کار ننشستند و جلسه‌های مخفیانه

آغاز شد. هیأت‌ها برای عزاداری به کوچه - پس کوچه‌ها و زیرزمین خانه‌ها می‌رفتند و در را می‌بستند، همان جا آرام آرام عزاداری می‌کردند. برای آنکه مردم بدانند جلسه در کدام کوچه و کدام خانه برگزار می‌شود، علامت‌هایی را بین خود مشخص کرده بودند، مثلاً مقابل خانه‌ای که جلسه برگزار می‌شد، تسبیح آویزان می‌کردند. عزاداری که تمام می‌شد، صورتشان را می‌شستند تا آثار اشک و عزاداری به چهره‌هایشان نباشد، بعد چند نفر بین راه با فواصلی، یکی یکی می‌ایستادند، هر کس می‌خواست از هیأت بیرون برود، علامت می‌دادند. مثلاً نفر اول کبریت می‌زد؛ یعنی می‌توانید وارد کوچه شوید. در کمر کوچه، یکی دیگر دستش را به محاسنش می‌کشید، یا کشش را درست می‌کرد که یعنی کوچه امن است. به این

می‌خواهیم هیأتی راه بیندازیم، ولی نمی‌دانیم اسمش را چه بگذاریم؟ سید می‌پرسد: اسم خودتان چیست؟

می‌گویند: سیدمحمد، سیدحسین، آقامیر و سیدحسین. مرد می‌گوید: خب نام هیأت را هم بگذارید «بنی فاطمه»، پسران فاطمه سلام الله علیها.

شب‌نشینی با قرآن و مفاتیح

جلسه شب‌های جمعه با قرآن و دعای کمیل شروع می‌شد، اهالی هیأت شب را در همان خانه‌ای که هیأت بود، می‌خوابیدند و صبح زود دعای ندبه می‌خواندند و تا یک ساعت و نیم به ظهر روز جمعه، مراسم تمام می‌شد. عصر جمعه هم هیأت برای دعای سمات تشکیل می‌شد.

من چیزی حدود ۳۰ سال بعد از تشکیل هیأت به دنیا آمدم. ۶-۷ ساله بودم که دست ما را می‌گرفتند و به هیأت می‌بردند. آن زمان در هیأت‌ها با روضه‌خوانی بود یا تعزیه‌خوانی. در بنی فاطمه سلام الله علیه هم ابتدا فقط روضه‌خوانی بود، تا اینکه همان ۴ سیدی که بانیان هیأت بودند، در یکی از سفرهای زیارتی به کربلا، شخصی به نام حاج مزروق عرب را از کربلا به تهران آوردند که با لهجه عربی مداحی می‌کرد. او با هیأت بنی فاطمه سلام الله علیه مداحی را وارد مراسم عزاداری کرد.

یزید یا شاه، مساله این است!

قبل از انقلاب هیأت‌ها در عزاداری‌ها، در قالب شعار مخالفتشان را با نظام نشان می‌دادند، به ویژه در دسته‌های عزاداری که در بازار راه می‌افتاد، شعارهایی را با کنایه علیه نظام شاهنشاهی تکرار می‌کردند. شاعران این هیأت مانند مرحوم خوشدل تهرانی و مرحوم محمد منتظر، اشعار حماسی می‌گفتند و آن‌ها را بین مداحان تهران برای استفاده در مجالس عزاداری امام حسین علیه السلام پخش می‌کردند.

این شاعران، دم‌های تحریک‌آمیز نوحه را در منطقه بازار تکرار می‌کردند. به همین دلیل ساواک چند بار آن‌ها را دستگیر کرد و در چند نوبت زندانی شدند. مداحان دیگر هم از اشعار آن‌ها استفاده می‌کردند.

در ظاهر برای یزید و معاویه شعار می‌دادند ولی روی سخنشان با نظام شاهنشاهی بود. دستگاه دو-سه مرتبه هیأت را تعطیل کرد. کارهای هیأت را زیر نظر داشتند. واعظان و مداحان هیأت‌ها را می‌گرفتند و به زندان می‌انداختند یا تبعید می‌کردند. آیت‌الله ناصر مکارم شیرازی در همین

شاعران، دم‌های
تحریک‌آمیز
نوحه را در
منطقه بازار
تکرار می‌کردند.
به همین دلیل
ساواک چندبار
آن‌ها را دستگیر
کرد و در چند
نوبت زندانی شدند



تصویری از بانیان هیات بنی فاطمه
سلام الله علیها

گفتارها بودند، گفتند کار شاه تمام شد و واقعا بعد از این جشن، کارش تمام شد. چون به قول معروف این مملکت صاحب دارد، این لباس مشکی من و چادر مشکی شما صاحب دارد. پسرش خواست همان حرکت رضاخانی را بکند اما نه با سرنیزه با دامن زدن به بی‌حجابی. مجله‌های آن زمان را شما یادتان نمی‌آید. یادم است که از قصاب گوشت گرفتم، گوشت را توی کاغذ گذاشت، خدا شاهد است خجالت کشیدم این کاغذ را به خانه ببرم، کاغذ را دور انداختم و گوشت را در دست گرفتم. این قدر روزنامه‌ها و مجله‌ها مستهجن بود. همین نماز جماعت مسجدها، همین لیالی قدر، همین ماه مبارک رمضان، همین عزاداری محرم و صفر، تنها حربه هیأت‌های مذهبی بود که مقابل گستاخی‌ها و بی‌دینی‌های پهلوی بایستند.

دست دیگری در کار بود!

اما خداوکیلی این امام بود که کار را تمام کرد. زمانی که امام تبعید بودند، رساله ایشان بدون جلد یا با نام دیگران بین مردم توزیع می‌شد. اما مردم می‌دانستند رساله امام است. اعلامیه‌های حضرت امام هم می‌آمد و با هر مشقتی که بود، پخش می‌شد. یادم است برادرم تعدادی اعلامیه را برای توزیع به قم می‌برد، خانم برادرم توی ماشین این اعلامیه‌ها را در پیراهنش گذاشت که اگر مأموران ماشین را نگه داشتند، برادرم بگوید خانمم باردار است. در هر صورت هیأت‌ها طبق دستورهای امام راه می‌افتادند، بدون اینکه با هم متحد یا هماهنگ شوند، مثلا بگویند صبح می‌خواهیم راه بیفتیم، از این بازار، باپرچم یا بی‌پرچم، اصلا دست دیگری در کار بود که این جمعیت را راه می‌انداخت. خودجوش و خداجوش بود. این ادامه همان حرکتی بود که امام کرد. یک آه سرد سوخته جانی سحرزند/ بر خرمن وجود جهانی شراره‌ها

امام، پهلوان انقلاب بود

امام کسی بود که در نجف اشرف هر روز به حرم امیرالمومنین علیه السلام مشرف می‌شد و زیارت جامعه می‌خواند. حقیقتا در خدمت زیارت جامعه کبیره قرار گرفت. وقتی به ایران آمد، یک آخوند با نعلین و عمامه نبود، پهلوان بود. با یک پشتوانه قوی آمد. همین نفوذ را در تبعید هم داشت، از

تبعید کردند. ایشان یک بار با آیت الله مکارم به کنگان تبعید شد، به جرم اینکه که به نظام پرخاش می‌کرد. آیت الله مکارم شیرازی، حاج شیخ جعفر سبحانی و آیت الله سید علی خامنه‌ای، رهبر انقلاب، کسانی بودند که مرتب تبعید می‌شدند، دفعه آخر این‌ها را به تویسرکان تبعید کردند. ما با چند نفر از مداح‌های هیأت برای دیدار با آقایان به این تبعیدگاه سفر می‌کردیم.

یک بار، روز عاشورا حاج عباس زریباف را گرفتند. آن روز هیأت انتهای کوچه دردار، در خیابان ری بود. یک جیب آمد و ایشان را گرفت و برد. بردند میدان توپخانه، همان‌جا که الان موزه عبرت شده است. سرهنگی آمد که به قول معروف ایشان را سین جیم کند. گفت: اسم؟ گفت: سید عباس. گفت: فامیل؟ گفت: زریباف. قلم را انداخت زمین.

گفت: تو با سید محمد زریباف چه نسبتی داری؟ گفت: من پسرش هستم. سرهنگ گفت حیف که حق گردن من دارد. فرستاد غذا برایش آوردند. آن روز در هیأت توسل پیدا کرده بودند که خدایا حاج عباس را نجات بده. دوره بدی بود. حاج عباس را گرفته بودند و برده بودند بدون اینکه کسی بداند او را کجا برده‌اند. ناگهان دیدند که حاج عباس با یک ماشین به هیأت برگشت و گفت آزادم کردند. بعد داستان را تعریف کرده بود که؛ فرزند سرهنگ مدتی پیش مریض شده بود و

اطلبا جوانیش کرده بودند، در حال مرگ بود. به او می‌گویند برو هیأت بنی فاطمه، یک آقا محمد آنجا هست که انشاءالله خدا با نفس او بچه‌ات را شفا می‌دهد. به هیأت می‌آید، برنامه تمام شده بود. سرهنگ آقا محمد را با خودش می‌برد، همه فکر می‌کنند باز دستگیرش کرده‌اند اما سرهنگ او را بالای سر بچه‌اش می‌آورد. آقا محمد دست توی جیبش می‌کند و دو حبه قند به این بچه می‌دهد. سرهنگ می‌گوید با این قندها بچه من خوب شد.

کار شاه تمام شد

بعد از اینکه رضاخان تبعید شد و پسرش آمد، محمدرضا خواست از راه تجدد با دین مبارزه کند. شما جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی شیراز را یادتان نیست. محمدرضا آنجا خیلی بلند پروازی کرد. آنهایی که اهل دل بودند، آنهایی که متوجه

«به آن شاهی، همان که یک چشمش نابینا است، به او نده.» گفتم: «می‌خواهم به همان آدم بدهم.» گفت: «برو خانه.» مغازه را بستم و رفتم. بعدها فهمیدم که راست گفته بود و اگر داده بودم، گرفتار می‌شدم.

بعد دکتر مهندس حسن پنجه شاهی آمد و گفت: «من تکثیر می‌کنم و ظرف ۲ ساعت، ۲ هزار نوار به تو می‌دهم، به شرطی که به کسی نگیری از من گرفته‌ای، پول هم نمی‌خواهم.» آن نوارها را تا تویسرکان، تا شهر کرد پخش کردیم.

همه دنبال حرف امام بودند

خودمان نمی‌دانیم اعلامیه‌ها و نوارها چگونه به دستمان می‌رسید. اهالی همین هیأت‌های مذهبی که به هم اعتماد داشتند، این کارها را انجام می‌دادند. همه هیأتی‌ها در تکثیر و توزیع این اعلامیه‌ها کمک می‌کردند، همه دنبال این بودند که ببینند جدیدترین اطلاعیه امام چیست.

امام از ابتدا با لحنی محکم و قاطع صحبت می‌کرد. این لحن، مردم را تشجیع می‌کرد. با اینکه جوان‌های مبارز را می‌گرفتند و شکنجه می‌کردند و با شقاوت آن‌ها را به شهادت می‌رساندند، هر روز تعداد مبارزان بیشتر و بیشتر می‌شد.

مجاز رسمی برای غلط کردن!

قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی باعث شد که صدای اعتراض امام بلند شد. آن روزها جزو اعتراضات و اعلامیه‌های ابتدایی امام این بود که اگر کسی سگ آمریکایی‌ها را بکشد، باید محاکمه شود اما اگر آن‌ها یک ایرانی یا یک مسلمان را بکشند، هیچ! واقعا اگر کسی را می‌کشند، اگر اهانت می‌کردند، اگر به مال و ناموس مردم تجاوز می‌کردند، آزاد بودند، دستشان باز بود. مثلا یک اداره بود به نام «اصل ۴ ترومن» این اداره یک اتیکت کوچک داشت که نشانه «اصل ۴ ترومن» بود و جلوه هر ماشینی گذاشته می‌شد، اگر ورود ممنوع می‌رفت، چراغ قرمز رد می‌کرد یا هر کار دیگری، کسی نباید مانعش می‌شد، یعنی ماشین‌هایی که اصل ۴ ترومن را داشتند، هر غلطی می‌خواستند، می‌توانستند انجام دهند. تنها کسی که مقابل این‌ها ایستاد، امام بود. بقیه نق می‌زدند، نفرین می‌کردند، بد و بیراه می‌گفتند اما با ترس.

آنجا همه را هدایت می‌کرد. دستور می‌داد، اینجا مردم راه می‌افتادند.

قرآن می‌فرماید «ان الذین امنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا» هر کس ایمان و عمل صالح داشته باشد، قرار بر این است که بدون دلیل مردم دوستش داشته باشند، «ودا» از مودت می‌آید، مودت غیر از محبت است. امام سرمایه گذاری کرد، خدا هم به ایشان لطف کرد. خدا به کسی بدهکار نمی‌شود. آن سرمایه هم با امام به این مملکت آمد. هدایت دسته‌های عزاداری، از نفس امام بود.

خفقان، تا کجا؟

مردم دل‌پُری از اوضاع داشتند. آقایی به نام سالک مقدم، خانه‌اش در خیابان مصطفی خمینی، خیابان سیروس بود. ساواک برای اینکه ایشان را بگیرد، نصفه شب از دیوار به خانه‌اش ریخت، هر چه کتاب بود، بیرون ریختند، زندگیشان را زیر و رو کردند. هیچی گیرشان نیامد. این آقا، آن موقع یک بچه محصل بود. او را گرفتند و بردند. از خواهرش پرسیدم برای چه او را گرفتند؟ گفت عقربه رادیوی بالاسرش، رادیو بغداد بود! از اینجا بخوانید که خفقان تا کجا بود.

اعلامیه‌های امام را با بسم الله، بسم الله توزیع می‌کردیم. خدا می‌داند. قرار بود یک نوار از صحبت‌های شاه را تکثیر کنیم.

این نوار روز ۱۷ شهریور در هلی کوپتر ضبط شده بود که شاه گفته بود «مردم را بکشید، قتل عام کنید، بکشید» من این نوار را آوردم که تکثیر کنیم. مغازه‌ها همه تعطیل بودند، اعتصاب کرده بودند. در مغازه را به اندازه ۷۰-۸۰ سانتی متر از زمین بالا برده بودم و منتظر یک نفر بودم که بیاید و نوار را ببرد.

حاج عزیزالله جوهری آن موقع در سرچشمه رنگ فروشی داشت. کاری به کار کسی نداشت و اصلا حرف نمی‌زد. توی جمع هم که بود، با کسی حرف نمی‌زد. آن روز آمد و مقابل مغازه من ایستاد. گفت: «چرا اینجا ایستادی؟» گفتم: «منتظر کسی هستم.» گفت: «منتظر کی هستی؟» اصلا کسی توی عمرش ندیده بود که حاج عزیزالله این قدر با کسی حرف بزند. گفتم: «منتظر کسی هستم.» باز گفت: «منتظر کی؟» گفتم: «راستش یک نوار هست، می‌خواهم بدهم تکثیر کنند.» گفت:

هیأت‌ها برای
عزاداری به
کوچه-پس
کوچه‌ها و
زیرزمین‌خانه‌ها
می‌رفتند و در
در را می‌بستند،
همان‌جا آرام
آرام عزاداری
می‌کردند



حاشیه

سرباز امام، بر منبر تبلیغ

طلبه‌ای خوش فکر و با استعداد بود، اما از همان ابتدا آمده بود که روی منبر سرباز نهضت باشد. میان شلوغی و هیاهوی رسانه‌های رژیم، بالای منبر رفت و با وعظ و خطابه مقابل حمله‌های رژیم ایستاد و برای این انتخاب بارها از سوی مراجع و بزرگان دین تشویق شد.

ویژگی منبرهای شیخ حسین انصاریان از همان سال‌های ابتدایی شروع کارش در دهه پنجاه و تا همین حالا، زبان ساده و بیان شیرین او در طرح بحث‌های دینی، اجتماعی، سیاسی و ... است. نحوه ورود به بحث در منبرهای شیخ حسین انصاریان دقیق و از روی حساب و کتاب است. او سال هاست که ساده و همه فهم صحبت می‌کند اما با همین بیان روان، مسایل مهم و گاه پیچیده روز را برای مردم باز و مطرح می‌کند. پشتوانه محکم علمی در علوم روز و به ویژه در معارف دینی و شرح و تفسیر آیات و روایات‌ها

منبر شیخ حسین انصاریان را برای مردم ویژه می‌کرد و دایره مخاطبان و پامنبری‌هایش را هر روز گسترده‌تر می‌کرد. برای طیف مخاطبان منبر او در همه

سال‌های فعالیتش نمی‌شود ویژگی‌های مشترکی پیدا کرد و تیپ‌های ثابتی را مثال زد. با اینکه کارهای علمی و پژوهشی شیخ حسین انصاریان در سال‌های مبارزه و بعد از آن هیچ وقت متوقف نشد، اما او با پرهیز از ورود سازمانی و رسمی به این عرصه‌ها، زمانی که منبر تنها و مهم‌ترین سلاح برای مبارزان نهضت امام خمینی بود، با این ویژگی‌ها و با فهم درستی که از ظرفیت منبر و وعظ و خطابه در آن شرایط داشت، توانست آدم‌های زیادی را با حرف نهضت آشنا کند و پای کار انقلاب و مبارزه بیاورد.



مروری بر فعالیت‌های مبارزاتی بر خیز از امام بر منبر و وعظ و خطابه

این رسانه چوبی، آتش به جان حک

سمانه توحیدی



اوضاع آشفته تر از آن بود که کسی بخواهد سودای دست گرفتن روزنامه و مجله و حتی ساعتی از رسانه‌ای مثل رادیو و تلویزیون را در سر پیوراند. حرف‌ها روی زمین مانده بود و به دست اهلبش نمی‌رسید. روشنفکرترها امیدهای کم‌رنگی داشتند و گاهی جرقه‌هایی میانشان روشن می‌شد، اما دولت مستعجل بود و به کار قیام نمی‌آمد. روحانیت شیعه اما، رسانه‌ای به نام «منبر» داشت که میراث پیشوایان مذهب بود و با اعتقاد و دین و ایمان و با روضه سیدالشهدا تا عمق جان مردم و بطن و متن زندگی آنها رسوخ کرده بود و رضاخان قلدر و پسران زورگوش هر چه می‌کردند، نمی‌توانستند آن را از دست روحانیت و از میان کوچه و خیابان‌ها و مسجدهای کوچک و بزرگ محله‌ها جمع کنند. در سال‌هایی که به نهضت اسلامی و انقلاب اسلامی مردم ایران منجر شد، مرجعیت شیعه با تیزهوشی، این رسانه مکتبی را احیا کرد و با راهنمایی‌های دقیق پیشوای نهضت توانست نهایت حظ و استفاده را از آن ببرد. در مرور صفحه‌های تاریخ این انقلاب، حرکت‌های زیادی دیده‌ایم که از پای پله‌های یک منبر چوبی آغاز شده است.

حاشیه

پاره تن امام، مجاهد و خستگی ناپذیر

با اینکه کرسی حوزه و دانشگاه را داشت، منبر را رها نکرد. شاگرد باهوش و خوش قریحه علامه طباطبایی و امام خمینی بود. می توانست خودش را از کار مبارزه کنار بکشد و بنشیند به تحقیق و تالیف و هفته‌ای چند ساعت را هم با منت بر سر جامعه علمی کشور، به تدریس در حوزه و دانشگاه بگذراند! اما...

اما مسجد و منبر و مردم را رها نکرد. با دردرس و زحمت فراوان جلسه‌ای ترتیب می داد و مسجدی را هماهنگ می کرد و حسینیة ارشادی به راه می انداخت تا حرف نهضت را به صاحبانش برساند و پیامی که خود را رسول ابلاغ می آن دانست، به مخاطبانش تحویل بدهد.

استاد مطلق قشر فرهیخته مذهبی در آن سال ها بود اما با این همه، از ظرفیت تربیون پنج پله ای مسجدهای گوشه و کنار شهر و حال و احوال سیاسی مردم عامی هم غافل نمی شد.

ویژگی منبرها و جلسه‌های سخنرانی استاد مطهری عالمانه و تحقیقی بودن بحث‌ها بود. او در همان گیرودار مبارزه و زندان و تبعید و شکنجه برای جلسه‌هایش طرح و برنامه داشت. به همین دلیل توانست ایدئولوژی اصیل اسلامی را در همین جلسه های درس و بحث و کتاب های تالیفی اش ارایه کند.



او و دوستان همفکرش بعد از قضایای سال ۱۳۴۲ و دستگیری اعضای گروه اصلاح حوزه در سال ۱۳۴۴، مبارزه‌های سیاسی آشکار علیه رژیم پهلوی را به مبارزه فرهنگی تغییر دادند.

با چند نفر از هم دوره ای ها جلسه هایی در باره «مبانی حکومت در اسلام و ریشه های انقلاب» تشکیل داده بودند که معمولاً شب های جمعه در منزل آقای حایری در قم برگزار می شد و افرادی مثل شهید ربانی شیرازی، شهید بهشتی، شهید قدوسی و... در آن شرکت می کردند. حرفش روی منبر و در کرسی استادی حرف دین و نهضت بود و نگاهش به دهان رهبر و پیشوای نهضت اسلامی آن روز ها بود و حتی در چاپ و تکثیر اطلاعاتیه های امام خمینی هم دخالت مستقیم داشت.

در روزگاری که کار مبارزه هر روز برای مردان نهضت سخت تر می شد و حکومت با سخت گیری دایره فعالیت آنها را تنگ تر می کرد، شیخ حایری تهرانی هر روز کانون و انجمنی به عنوان های مختلف به راه می انداخت و منبر سازی می کرد و فرصتی تازه برای خود همفکران و هم دوره ای هایش ایجاد می کرد تا حرف های نهضت را به گوش مردم برسانند.

مدرسه حقانی و مدرسه دین و دانش که از پایگاه های مهم مبارزه علیه حکومت بود نقش مهمی در جریان انقلاب و تثبیت نظام و تأمین نیروهای مدیریتی نظام داشت با همت مرحوم حایری تهرانی و برخی از هم دوره ای او راه اندازی شد.

کارهای حاج مهدی حایری تهرانی در امور خیر و بنیان گذاری مؤسسه های خدماتی و فرهنگی و تأسیس مراکزهای دینی دامنه وسیعی داشت. اصالت خانوادگی، تمکن مالی و ارتباط گسترده او با تجار و متدینان بازار، دست او را برای حل مشکل نیازمندان و محرومان و ارایه خدمات رفاهی، فرهنگی و اجتماعی در حوزه های علمیه و خارج از آن باز گذاشته بود.

در سال ۱۳۵۵ به دعوت جمعی از مردم تهران، در مسجد ارک و سال های بعد، در مسجد الغدير - در خیابان میرداماد - منبر می رفت؛ ظهر هادر مسجد ارک و شب هادر مسجد الغدير نماز جماعت می خواند.

او و دوستان همفکرش بعد از قضایای سال ۱۳۴۲ و دستگیری اعضای گروه اصلاح حوزه در سال ۱۳۴۴، مبارزات سیاسی آشکار علیه رژیم پهلوی را به مبارزات فرهنگی تغییر دادند. آیت الله حائری در پایه ریزی کانون های مهم مبارزه چون مدرسه حقانی، دین و دانش و... نقش مهمی ایفا کرد و این مراکز نقش سرنوشت سازی در جریان انقلاب و سپس تثبیت نظام و تأمین نیروهای مدیریتی نظام داشتند.



حکومت انداخت



مهدی حایری تهرانی شاگرد امام خمینی و علامه طباطبایی بود و عزم بلندی برای یادگیری علم دین داشت. در حوزه خیلی زود به

درجه اجتهاد رسید، به دانشگاه رفت و آنجا هم الهیات را تا مرتبه دکترا خواند اما با اینکه در حوزه و دانشگاه برای خودش مرتبه و جایگاهی داشت به درس و مدرسه بسنده نکرد، وارد فعالیت های مبارزاتی شد و ارایه دانش و معلومات خود را به کرسی استادی محدود نکرد. میان عوام و خواص مردم کوچه و بازار جلسه به راه انداخت و روی منبر، رسالتی را که لباس پیغمبر صلی الله به دوشش گذاشته بود، خوب و درست ادا کرد.

پهلوان منبر



نیامد. بالای منبر در پیروی از موضع امام خمینی، رفراوند شاه را تحریم کرد و مردم را علیه طرح او شوراند، بالای منبر نخست وزیر استیضاح کرد و آشوبی علیه دستگاه شاه به راه انداخت که هنوز بزرگ ترها خاطره اش را با هیجان برای جوان ترها تعریف می کنند، علیه حزب توده یک ماه سخنرانی کرد و حکومت که حزب توده را مانعی بر سر راه خود می دید، سخنرانی های او را مستقیم از رادیو پخش کرد تا پامنبری هایش میلیونی شوند و ...

میان همان حرف‌های ساده اما پرمغز خود، حرف و حدیث‌های سیاسی را هم جا می داد و چشم مردم را به اتفاق‌های دور و برشان باز می کرد. مرحوم فلسفی، هم جایگاه مسجد و منبر را در کنه و غایت اعتقادات دینی و مذهبی مردم، خوب پیدا کرده بود و هم در بده بستان‌های زبانی، از حال و احوال زندگی شان باخبر می شد. وقتی به این دو امتیاز، ایمان و خودساختگی و فهم درست از اتفاق‌های سیاسی و اجتماعی و استعداد غریزی او در وعظ و خطابه هم اضافه شد، توانست از بالای منبر بسیاری از حرکات‌های دقیق و عظیم مردم را در مبارزه با طاغوت رضاخان و فرزندان خلفش رهبری کند. هنوز ۳۰ سالش نشده بود که رضاخان خلع لباس و ممنوع المنبرش کرد، این اتفاق تا پیروزی انقلاب بارها تکرار شد و هر بار زندان و شکنجه و تحریم تازه ای هم به آن اضافه شد، اما «پهلوان منبر» هیچ وقت کوتاه

اولین بار که بالای منبر نشست و سخنرانی کرد، نوجوانی ۱۵-۱۶ ساله بود. خطابه غزایی از حفظ خواند و پایین آمد. از آن روز بیشتر از نیم قرن گذشته، حالا بزرگان منبر، مرحوم محمد تقی فلسفی را خطیب الخطبای انقلاب اسلامی و پایه گذار سبک جدیدی در وعظ و منبر و خطابه می دانند. مردم حرف‌های او را دوست داشتند. پیر و جوان و باسواد و بی سواد هم نداشت، همه پای منبرش می آمدند و پای منبرش هم می ماندند. با توده مردم و میان آنها زندگی می کرد، برای همین بود که از همه گیر و گرفت‌های زندگی شان باخبر بود. روی منبر که می رفت، مردم حرف و مساله زندگی شان را از زبان او می شنیدند و پامنبری اش می شدند، آن قدر که حاضر بودند برای شنیدن سخنانش خطر کنند و به تهدیدهای ساواک و آدم‌های حکومت بی تفاوت باشند. با تیزهوشی از استقبال مردم استفاده می کرد و

صدای آشنای مهدیه



در جریان فعالیت‌های سیاسی و مذهبی مرتب با مراجعی مثل امام خمینی، آیت‌الله خوئی، آیت‌الله گلپایگانی و آیت‌الله مرعشی نجفی مشورت می کرد و با اینکه توانسته بود از ظرفیت منبر به بهترین شکل استفاده کند و هزاران نفر را پای جلسه‌های خود بکشد، هیچ وقت سودای تک نوازی به سرش نیفتاد.

بی سرپرست و محروم کمک و از آنها حمایت می کرد، بعدها به دلیل کمک به خانواده خرابکاران و مخالفان شاه، دستگیر شد. پس از سه ماه حبس، ساواک همه برنامه‌های مهدیه را تعطیل و کافی را برای یک سال به ایلام تبعید کرد. مرحوم کافی از طلبه‌های مشهوری و از مریدان آیت‌الله میلانی بود. از جوانی و در اتفاق‌های سال‌های ۴۱-۴۳ با اخلاق انقلابی بزرگ شده بود و نمی توانست از آن وضعیت فاصله بگیرد. برخی به او طعنه‌هایی می زدند که مردم را سرگرم کرده و با جدیت به مسایل انقلاب نمی پردازد، اما بعدها با انتشار اسناد انقلاب جایگاه و نقش او به عنوان یک شخصیت تأثیر گذار میان توده‌های مردم که به عشق مذهب و صدای زیبای او و عشق به امام زمان عجل الله در مهدیه و شهرهای مختلف پای منبرش حاضر می شدند و با کنایه‌ها و اشاره‌های او با مسایل سیاسی روز آشنا می شدند، مشخص شد. باروژه‌های شب جمعه در کمیل خوانی‌ها و آرزوی فرج منتقم کربلا در ندبه خوانی هایش، راه و رسم مبارزه با دستگاه جور را به مردم عامی کوچه و بازار یاد می داد. او

می گویند پای بعضی از منبر هایش تا پنجاه هزار نفر هم می نشستند. گاهی در یک روز هشت منبر متوالی داشت. آوازه جلسه‌هایش در همه شهرها که پیچیده بود، هیچ، کم کم از مرزهای ایران هم گذشت. علما و مردم برخی از کشورهای مجاور برای سخنرانی دعوتش می کردند. سفر به لبنان و ملاقات با امام موسی صدر از خاطره‌های فراموش نشدنی او بود.

شیخ احمد کافی اعجوبه منبر و واعظ محبوب مردم بود. به اهل بیت علیهم السلام محبت ویژه داشت، هنوز خیلی جوان بود که از طرف آیت الله مدنی مأمور خواندن دعای کمیل در صحن امام حسین علیه السلام و دعای ندبه در مدرسه طیب شد. استقبال گسترده مردم از جلسه‌های سخنرانی و مراسم دعای کمیل و ندبه او، باعث شد ساخت مهدیه را در تهران پیشنهاد کند. خانه اش را فروخت و با کمک مردم و چهار نفر از بازاری‌های خوشنام تهران سال ۱۳۴۸ قطعه زمین ۴ هزار متری در خیابان ولی عصر عجل الله خرید. به هر شیوه‌ای که می شد به خانواده‌های

پیشوای ماندگارترین نماز انقلاب

«حکومت اسلامی» با استناد به مباحث قرآنی و نکته‌های تفسیری زمینه‌های نهضت اسلامی را تشریح کرد.

در سال ۱۳۵۲ برای ایجاد انسجام و همسویی بین تشکلات دینی و نیروهای امامت مسجد جاوید را پذیرفت و یک هسته مقاومت در آنجا تشکیل داد. کتابخانه‌ای مجهز تأسیس کرد و کلاس‌هایی در رشته‌های تفسیر قرآن، نهج البلاغه، اصول عقاید، فلسفه، اقتصاد، تاریخ ادیان، عربی، جامعه‌شناسی در سطح خواهران و برادران تشکیل داد.

جماعت مسجد قبا با کار شبانه روزی و تلاش فراوان توانست این مسجد را به کانون رفت و آمد نیروهای انقلابی تبدیل کند تا جایی که پس از تعطیلی حسینیۀ ارشاد خیل واعظ و مستمع از آنجا به مسجد قبا سرازیر شد.

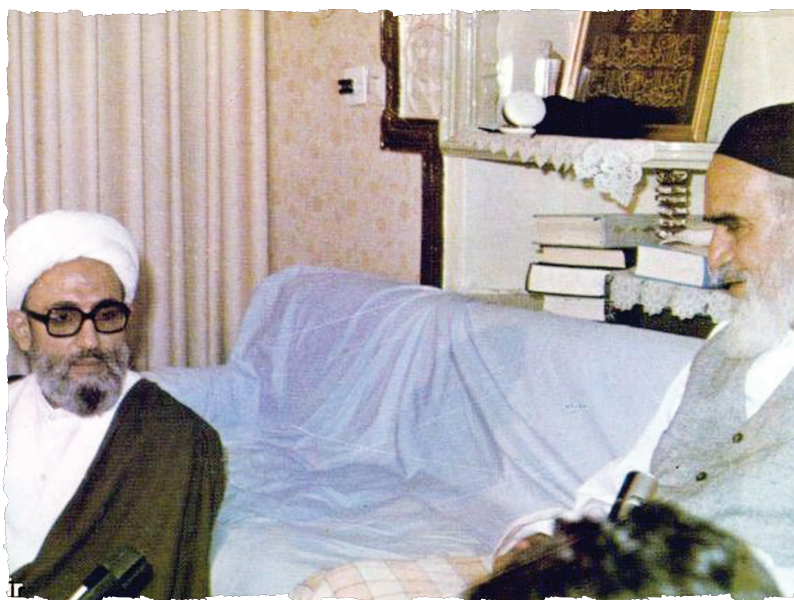
در سال‌های ۱۳۴۹ تا ۱۳۵۰ که مسجد الجواد زیر نظر شهید مطهری بود، محمد مفتاح با درخواست اهالی محله به این مسجد دعوت شد، جلسه‌های تفسیر قرآن را در آن مسجد برپا می‌کرد.

او در مسجد صاحب الزمان که یکی دیگر از کانون‌های انقلاب بود، در سلسله بحث‌های

نماز عید فطر سال ۱۳۵۶ در تپه‌های قیطریه و راهپیمایی چند صد هزار نفری مردم تهران که یکی از روشن‌ترین نقطه‌های تاریخ نهضت اسلامی مردم ایران است، حاصل خطابه‌های پر شور محمد مفتاح و برنامه ریزی‌های حساب شده او در احیای مسجد به عنوان پایگاه مذهبی مردم در آن روزها بود.

برانگیختن این اجتماع پر شور برای مقابله مستقیم با عاملان دستگاه ظلم، حتی برای روحانی متفکر و خطیب اندیشمند و آگاهی‌میل دکتر مفتاح هم کار ساده‌ای نبود. او پس از پذیرش امامت

مسجد جلیلی، سنگر مبارزه مجتهد جوان



برای مبارزه، جایگاه ویژه‌ای داشت. دستگاه حکومت در آن دوره سعی می‌کرد با ممانعت از طرح و بحث درباره شخصیت و سخنان و پیام‌های امام خمینی ایشان را بایکوت کند و در انزوا قرار دهد، مهدوی‌کنی که از شاگردان مستقیم امام خمینی رحمه‌الله بود و از انگیزه و اهداف ایشان برای انقلاب باخبر بود، در سخنرانی‌هایش، پیوسته مردم را با اندیشه و افکار امام خمینی آشنا می‌کرد.

تهران شد و کانون مبارزه و روشنگری علیه طاغوت. آیت الله مهدوی‌کنی، خود از سخنرانان اصلی مسجد جلیلی بود که بعد از نماز جماعت، بالای منبر می‌رفت و درباره مسایل مختلف صحبت می‌کرد.

در جلسه شب‌های شنبه که مدت‌ها در مسجد تشکیل می‌شد و در جلسه‌های دعای ندبه او سخنران مجلس بود، در سخنرانی‌های این دوره صحبت از امام خمینی و هدف و برنامه ایشان

اواخر سال ۱۳۴۱ هیأت امنای مسجد تازه تأسیس جلیلی از مهدوی‌کنی برای امامت جماعت مسجد دعوت کردند. او آن روزها ۲۸-۲۹ ساله بود، تازه ازدواج کرده بود و در خیابان زرین نعل تهران زندگی می‌کرد. اما فقط روحانی ساده محل نبود، پیش از ازدواج، در حوزه علمیه قم به درجه اجتهاد رسیده بود و حالا به تهران آمده بود تا آنچه در این سال‌ها یاد گرفته، پای کار نهضت امام خمینی خرج کند که آن روزها حرف و حدیثش بیشتر و جدی تر شده بود.

دعوت را پذیرفت و زمام کار را در مسجد جلیلی به دست گرفت. کم‌کم توانست مسجد را از حالت رکودی خارج کند که خیلی از مسجدهای آن دوره به آن مبتلا بودند. خط و مشی فکری و مبارزاتی او مثل خیلی از همفکران و هم دوره‌ای‌هایش مشخص بود اما هوشیار بود و مستقیم سراغ کار سیاست نرفت. کار را در مسجد جلیلی با فعالیت‌های فرهنگی شروع کرد. کلاس‌ها و جلسه‌های مختلفی برای جوانان برپا کرد. کتابخانه خوبی در مسجد راه انداخت و کلاس‌های آموزش قرآن و زبان عربی برپا کرد. جلسه‌های هفتگی تفسیر قرآن، دعای ندبه و دعای کمیل بخشی از برنامه‌های آموزشی-عبادی مسجد جلیلی بود. او منبر و سخنرانی را به مسجد محدود نکرد، جلسه‌های صبح جمعه (دعای ندبه) به شکل سیار در خانه مردم برگزار می‌شد.

کم‌کم مسجد جلیلی یکی از مسجدهای سیاسی



ابوالفضل حاجی حیدری یکی از اعضای مؤسس هیأت‌های مؤتلفه اسلامی است که این روزها به حزب مؤتلفه اسلامی تغییر نام داده است. حاجی

حیدری از اعضای فعال هیأت‌های مذهبی به ویژه هیأت انصار الحسین تهران بوده و طعم زندان رژیم شاه را هم چشیده است.

حاجی حیدری درباره نقش هیأت‌های مذهبی در پیروزی انقلاب اسلامی می‌گوید: در زمان طاغوت تلاش نظام و رژیم شاهنشاهی این بود که برای فریب مردم پایگاه‌های مذهبی و اعتقادی را هم در اختیار بگیرد. عنوان‌های مختلفی از طریق سازمان اوقاف در اختیار شاه بود، مجالسی را با عنوان عزاداری برگزار می‌کرد. در این محافل گویندگان خاصی را به منبر می‌فرستادند و مطالبی بیان می‌کردند که در جهت حفظ و حراست نظام طاغوت بود.

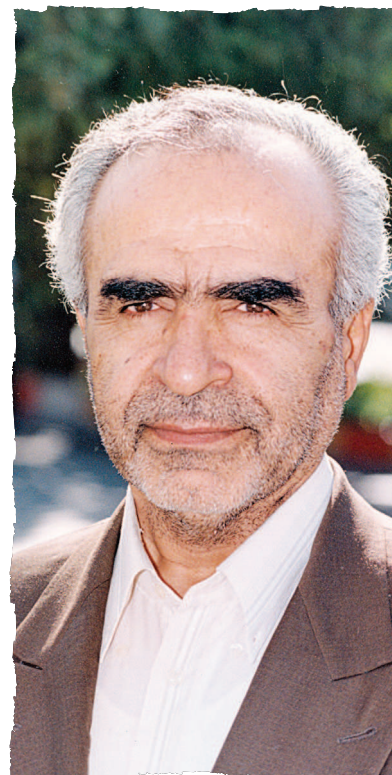
در مقابل هیأت‌ها و جلساتی بود که پیرو فقه و فقاقت بودند. تلاش‌شان هم این بود که برای ارتقای بینش و اعتقاد اسلامی جامعه فعالیت کنند تا نهضت حسینی به صورت صحیح و پسندیده و بر اساس مکتب، حفظ و نگهداری کنند.

حاجی حیدری درباره نظر مراجع و علما درباره برگزاری هیأت‌های مذهبی قبل از پیروزی انقلاب می‌گوید: مراجع و علما اعتقادشان بر این بود که مجالس عزاداری و سخنرانی در بیان حقیقت و مسائل اعتقادی تلاش و فعالیت کنند. روند این حرکت به ویژه در زمان مرجعیت حضرت امام و شکل‌گیری نهضت و بیشتر شد. یعنی هیأت‌ها و مجالس عزاداری که به نام امام حسین علیه السلام تشکیل می‌شد و می‌توانستند اثر گذار باشند، فضای هیأت‌های طاغوتی را بر هم می‌زدند.

حاجی حیدری درباره فعالیت رژیم شاهنشاهی برای مقابله با هیأت‌های عزاداری می‌گوید: از سخنوران تعهد گرفته بودند که حتی روی منبر بحثی از قیام عاشورا نکنند، چون می‌دیدند این نهضت تا چه اندازه در بطن جامعه و بین مردم ریشه دوانده است.

تلاش رژیم ستمشاهی این بود که همه مراسم عزاداری را در اختیار خود بگیرد، بحمدالله با هدایت و ارشاد و روحانیت مبارزان روز و رهنمودهای امام رحمه الله، اداره مجالس، نظام پیدا کرد. تاسوعا و عاشورا، در بازار تهران دسته عزاداری راه می‌انداختند، نوحه‌ها با اشعار انقلابی همراه بود و مسایل را به جامعه بود منتقل می‌کرد. دستگاه امنیتی حتی برخی مداحان را تحت نظر داشت، شعرهایی که آنها در این مراسم

محمد رضا اعتمادیان



ابوالفضل حاجی حیدری

قدیمی‌های هیأت مؤتلفه از نقش هیأت‌های مذهبی در پیروزی انقلاب اسلامی می‌گویند

هیأت‌های مذهبی کانون ارتباط انقلابی‌ها

مصطفی حسینی

هیأت‌های مذهبی در سال‌های قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، یکی از کانون‌های مهم مبارزه مردمی بود. به دلیل ارتباط و تبعیت از مرجعیت و به ویژه امام خمینی رحمه الله، افراد متدین انقلابی که دل در گرو اسلام داشتند، توانستند نقش ویژه‌ای در تاریخ انقلاب اسلامی ایفا کنند.

هیأت‌های مذهبی چنان تاثیری در فضای سیاسی قبل از انقلاب داشت که رژیم ستمشاهی مجبور شد هیأت‌ها را تعطیل و صحبت از قیام عاشورا را در هر منبر و خطابه‌ای ممنوع کند.



و انقلابی که طرفدار ولایت هستند، در هیات‌ها هستند.

هیات‌های مهمی که نقش ویژه در پیروزی انقلاب داشتند، همان هیات‌های مولفه اسلامی بودند. ما هم در هیات یزدی‌های مقیم تهران که بدون نام فعالیت می‌کردند، جلسه‌های بسیاری داشتیم که آیت الله یزدی آن را اداره می‌کرد و این هیات در صبح جمعه برگزار می‌شد.

یزدی‌های مقیم مرکز خواستند در جلسه‌هایشان از عالمی استفاده کنند که شهید مطهری را انتخاب کردیم. هر ماه جلسه‌ای برگزار می‌شد. کتاب حجابی را که شهید مطهری نوشته بود، در آن جلسه بحث می‌شد. زمانی که منافقان فعال شده بودند، روزی ایشان به منبر رفتند. در آن زمان منافقان شعارشان این بود که به نام خدا و به نام خلق قهرمان ایران کار می‌کنند. شهید مطهری بالای منبر فرمودند آغاز هر کاری به نام خداوند متعال توحید است، به نام غیر خدا شرک و کفر است.

اعتمادیان معتقد است مجالس مذهبی اثر گذاری بسیاری بین مردم داشتند. مردم راهنمایی می‌شدند و حتی با ضرورت تشکیل حکومت اسلامی آشنا و توسط علما هدایت می‌شدند.

مصوبه خبر دار شد، شبانه آن را به قم انتقال داد که آن زمان در فشار و پوشش امنیتی شدید بود. خبر به حضرت امام رسید و بعد، با وجود فشارهایی که بود، اعلامیه امام را چاپ کردند و در یک شب در سراسر تهران و کشور توزیع کردند.

محمدرضا اعتمادیان یکی دیگر از فعالان مذهبی در سال‌های ۴۲ تا به امروز بوده و عضو شورای مرکزی حزب مولفه اسلامی و عضو هیات امنای مهدیه تهران است.

اعتمادیان در این باره می‌گوید: هیات‌های مذهبی در زمان رژیم ستمشاهی، نقش موثری داشتند چون مسوولان هیات‌ها با امام آشنا بودند و امام را رهبر خودشان قرار داده بودند.

امروز هم خوشبختانه هیات‌های مذهبی همان روش را ادامه می‌دهند. کسانی که با مجالس مذهبی ارتباط دارند، خوب و بد را از هم تشخیص می‌دهند و اگر سوالی پیش می‌آید مطرح می‌کنند و جواب می‌گیرند. هنوز جمعیت مخلص

می‌خواندند، باید با دستور العمل‌هایی که صادر می‌کردند، هماهنگ می‌شد. امام خمینی رحمه الله با توجه به فشارهایی که برای مداح‌ها و سخنرانان هیات‌ها بود، ارتباط مناسب را بین افراد و گروه‌ها برقرار می‌کرد.

در آن روزها چند هیات فعال بودند، با ارتباط‌هایی که برقرار شد، حتی آهنگ شعر و مدیحه سرایی آنها هم بر اساس نظر امام به افشای یک سری واقعیت‌ها و نیازهای اجتماعی تغییر ماهوی داد و بسیار موثر بود.

پیشکسوت هیات مولفه در باره سال ۴۲ که برای امام خمینی محدودیت‌های زیادی گذاشته بودند، می‌گوید: ایام محرم بود و هیات‌ها فعال بودند. فردی به نام حاج علی تشکری که از برادران مبارز و فعال در کارهای تدارکاتی بود، بعد از دستگیری امام، در نیمه‌های شب، به دلیل اینکه جاده‌های فرعی را خوب بلد بود، خودش را به تهران رساند. صبح هیات انصارالحسین علیه السلام در بازار تشکیل شده بود و بسیاری از مبارزان مذهبی آنجا حضور داشتند که تشکری خبر دستگیری امام رحمه الله را به آنها می‌دهد، از همان جا حرکت‌ها شروع شد.

اگر بخواهیم از هیات‌های مذهبی بگوییم که بیشتر کار سیاسی می‌کردند، هیات‌های مختلفی حضور داشتند و از همه فعال‌تر، هیات‌های مولفه اسلامی بود. هیات انصارالحسین علیه السلام و فاطمیه و هیات قنات که برای حاج اکبر ناظم بود، از همین جرگه بودند. هیات‌های مولفه اسلامی در خدمت مرجعیت بودند، تلاش می‌کردند و ارتباط مستقیم

با مراجع داشتند و مسائل را از مراجع به مردم منتقل می‌کردند.

عضو هیات موسس هیات‌های مولفه اسلامی در باره ارتباط هیات‌ها با امام خمینی می‌گوید: هیات‌های مولفه اسلامی متشکل از سه گروه بودند، بعد از مرجعیت امام در خدمت ایشان بودند، در زمینه مرجعیت حضرت امام رحمه الله تلاش فراوانی کردند. اعلامیه‌های امام را توزیع و چاپ می‌کردند. از سوی دیگر چون در سطوح مختلف جامعه بودند، امکانات و حوادث مختلف اجتماعی را

از سخنوران تعهد گرفته بودند که حتی روی منبر بحثی از قیام عاشورا نکنند، چون می‌دیدند این نهضت تاجه اندازه در بطن جامعه و بین مردم ریشه دوانده است

بدون هدر رفتن زمان به امام انتقال می‌دادند. در مصوبه کاپیتولاسیون، تلاش رژیم شاه این بود که این مصوبه را در پوشش زیادی در مجلس آن روز طرح و تصویب کند اما وقتی مولفه‌ها از این

حجت‌الاسلام مهدی ابوطالبی، عضو هیات علمی موسسه امام خمینی رحمه الله

بامحرم شروع شد بامحرم اوج گرفت

امیر عباس سجادی

اساس انقلاب ۵۷ محرم بود و بساط عزای اباعبدالله. اینکه جماعت ایرانی پای کار انقلاب ایستادند و حرف دین را از زبان امام رحمه الله، خوب فهمیدند، دلیلش این بود که سال‌ها پای روضه امام حسین علیه السلام نشسته بودند و آداب مبارزه را یاد گرفته بودند و بافتند و جای این بساط، بزرگ شده بودند. حجت الاسلام مهدی ابوطالبی، در این گفت و گوی کوتاه از کارکرد هیات‌ها و نقش آنها در پیروزی انقلاب اسلامی می‌گوید.

■ یعنی باطن مبارزه با ظلم و ظلم‌ناپذیری که توسط این روضه‌ها در جان و مرام مردم جا افتاده بود، به کار انقلاب آمد؟

البته خیلی از مولفه‌های دینی به این شکل نهادینه شده است، مثلاً استکبارستیزی که ناشی از روحیه تبری نسبت به کفار و ظلم است، ادبیات آن از قالب هیات در ذهن مردم جا افتاده است. حتی موضوع پیروی از رهبر؛ یکی از شاخص‌های انقلاب اسلامی است که با همه انقلاب‌های دنیا فرق دارد، موضوع

نظام اعتقادی شیعه که یکی از عوامل اصلی وقوع انقلاب است، توسط هیات‌ها در مردم نهادینه شده است. یکی از ابزارهای مهم نهادینه شدن این نظام، منبرهایی است که در هیات‌ها پا گرفت.

نمادهای شیعی تأثیرگذار در پیروزی انقلاب اسلامی مثل نهضت عاشورا، غدیر و مناسبت‌های مذهبی دیگر که در مقاطع مختلف، در انقلاب تأثیرگذار بوده و نقش ایفا کرده، باز از همین هیات‌ها بیرون می‌آید. مثلاً نماد مذهبی عاشورا، جلوه‌اش در هیات‌های مذهبی دیده می‌شود. ایام محرم و صفر، جلوه عاشورا و اربعین در هیات‌ها دیده می‌شود. حتی مناسبت‌های مذهبی مثل عیدها و ایام شهادت‌ها، جلوه‌اش در هیات‌ها دیده می‌شود. این کارکرد عام هیات‌ها است که فرهنگ سیاسی شیعه را در جامعه نهادینه کردند و این فرهنگ با قالب‌های مختلف عامل انقلاب شد. این حرفی است که حتی متفکران غربی در تحلیل انقلاب اسلامی به آن اعتراف و تصریح کرده‌اند.

هیات‌های مذهبی چه نقشی در جریان پیروزی انقلاب اسلامی داشتند؟
هیات‌ها، دو نوع نقش و کارکرد در انقلاب اسلامی داشتند،



یک کارکرد عام، که براساس آن، محافل مذهبی به صورت مستقیم و غیرمستقیم در پیروزی انقلاب اسلامی نقش داشتند و آن؛ فرهنگ‌سازی هیات‌های مذهبی در جامعه ایرانی بود. تحلیل گرانی که درباره انقلاب اسلامی بحث کردند، گفتند انقلاب اسلامی، انقلابی است که بیشترین تأثیر را آموزه‌ها و مباحث تشیع در آن داشت. فرهنگ سیاسی شیعه هم سه عنصر کلی دارد، نظام اعتقادی، نمادهای شیعی و سبیل‌های شیعی که در فرهنگ سیاسی تأثیرگذار است. مثلاً در نظام اعتقادی شیعه موضوع ولایت، مهدویت و انتظار و تولی و تبری است که در هیات‌ها خیلی روی آن مانور می‌شود.

انقلابی‌های مذهبی دنبال حرکت امام راه افتادند و محل تجمع آنها هم مسجدها و تکیه‌ها و هیات‌ها بودند به همین دلیل هیات‌ها یکی از مراکز پیشبرد نهضت شد





امام و انقلاب می‌ایستند و انقلابی می‌شوند، چطور اتفاق می‌افتد؟ این اتفاق از منبر است؟ از مداح است یا مدیریت در دست امام خمینی رحمه الله است؟ چه می‌شود که یک دفعه مردم به فکر قیام و انقلاب می‌افتند؟

فضایی که از اوایل دهه چهل در کشور ایجاد شد و سردمداری امام به عنوان یک فرد روحانی و یک مبلغ مذهبی، باعث شد افراد مذهبی جذب نهضت شوند. قبل از انقلاب رسمی‌ترین و اجتماعی‌ترین تشکل افراد مذهبی، هیأت‌ها بود. البته بعدها کم‌کم گروه‌های مبارزاتی خاص شکل گرفتند اما تشکل طبیعی مذهبی که قشرهای مذهبی را به عنوان یک گروه اجتماعی دور هم جمع می‌کرد، هیأت‌های مذهبی بود. طبیعتاً انقلابی‌های مذهبی دنبال حرکت امام راه افتادند و محل تجمع آنها هم مسجدها و تکیه‌ها و هیأت‌ها بود. این باعث شد که هیأت‌های یکی از مراکز تشکل اجتماعی-سیاسی تصمیم‌گیری برای پیشبرد نهضت بشود.

از طرفی دیگر از دهه چهل به بعد، امام و سخنران‌های دیگری که در آن مقطع علیه مفاسد رژیم در ابعاد فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و... موضع می‌گرفتند، کاری کردند که البته قبل از آن هم

شدند. یکی از کارهای کاملاً سیاسی و مبارزاتی اینها، ترور حسن علی منصور بعد از موضوع کاپیتولاسیون در سال ۱۳۴۴ بود. از این مقطع به بعد، هیأتی‌ها به طور صریح وارد کارهای مبارزاتی و سیاسی شدند.

■ یعنی از این مقطع به بعد مثل یک اهرم و ابزار مهم به کار امام و انقلاب آمدند، درست است؟

بله، البته همه جریان انقلاب اسلامی الهام گرفته از حادثه عاشورا بود، نه فقط هیأت‌ها. به ویژه در فضای محرم و ماه رمضان یا مثلاً در حادثه‌ای مثل ۱۵ خرداد، سخنرانی امام در عصر عاشورا اتفاق می‌افتد. شروع قیام با محرم است و در آخر کار هم، روزهای اواخر دی و اوایل بهمن که ضربات کاری به رژیم زده شد، راهپیمایی اربعین، عاشورا و تاسوعا است که ضربات نهایی را به رژیم می‌زند. یعنی فضای مراسم مذهبی، یک وسیله جدی برای پیشبرد اهداف انقلاب بوده است.

■ این ظرفیتی که در دستگاه امام حسین علیه السلام تولید می‌شود، اینکه یک عده آدم،

از قشرهای مختلف که مذهبی هستند، اما احتماً انقلابی و امام خمینی شناس نیستند، نزدیک انقلاب اسلامی که می‌شود، یک باره همه پشت سر

رهبری امام و ولایت‌پذیری و نگاهی است که مردم نسبت به امام دارند و حرف او را حرف دین می‌دانند. این درسی است که از گزاره ولایت در دین گرفته‌اند. این مفاهیم و ذهنیت‌های اعتقادی و حتی نمادها، از طریق هیأت‌ها منتقل شد.

مثلاً شخصی مثل مرحوم کافی، شاید اگر در سخنرانی‌های او جست‌وجو کنید، یک یادو سخنرانی باشد که مستقیم علیه رژیم شاه صحبت کرده، اما همان مجالس مذهبی مرحوم کافی که روح انتظار و مهدویت را در جان مردم زنده نگه می‌داشت، یا روح توجه به امامان معصوم علیهم السلام و محبت به اهل بیت علیهم السلام را ایجاد کرد، نقش انکار ناپذیری در پیشبرد جریان انقلاب اسلامی در ایران داشت.

بعد از انقلاب اسلامی، کنفرانسی در تل‌آویو برگزار شد که در آنجا گفتند دو عامل است که شیعه را در ایران جلو برده و به انقلاب اسلامی رسانده است؛ یکی مساله عاشورا و امام حسین علیه السلام است و یکی هم موضوع امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف و مساله انتظار. اگر اینها، دو تراز پایه‌های انقلاب اسلامی باشند، قطعاً شخصی مثل مرحوم کافی و امثال او که در مجالس و هیأت‌های مذهبی، این فرهنگ را بین مردم جا انداختند، عناصر تاثیرگذار این نهضت هستند. نیازی نیست که مستقیم درباره انقلاب و دستگاه شاه سخنرانی کرده باشند.

■ کار کرد دوم که از آن به کار کرد خاص تعبیر کردید، چه بود؟

کار کرد خاص از زمانی شروع شد که رسماً وارد مبارزه سیاسی شدند. پیشینه اصلی این بحث به اوایل دهه ۴۰ برمی‌گردد که افرادی مثل مرحوم حاج مهدی عراقی و... از فعالان هیأت‌های تهران بودند. این افراد جلسهای با امام داشتند، امام به ایشان پیشنهاد کردند هیأت‌های مختلفی را که به مباحث سیاسی هم توجه دارند، با هم هماهنگ کنید و یک تشکل منسجم تشکیل دهید. این افراد به این پیشنهاد عمل کردند و هیأت‌های موله‌ها ایجاد شدند.

■ این گروه موله که امروز فعالیت می‌کنند، بقایای همان ائتلاف هستند؟

این گروه ادامه آن جریان است، اما اصل آن تشکل، ائتلاف سه هیأت بزرگ تهران بود، هیأت مسجد امین الدوله، هیأت مسجد شیخ علی و هیأت اصفهانی‌ها. برخی از اعضای این ائتلاف آقایان بهادران و بادامچیان و عسگر اولادی و صادق امانی و اسدالله لاجوردی و مهدی عراقی بودند که در سه هیأت و مسجد مهم تهران جمع شدند و تشکلی به نام هیأت‌های موله‌ها را انداختند و رسماً وارد مبارزه

وقتی می‌خواستند
از ظلم رژیم
بگویند، آن را با
ظلمی که به اهل
بیت رفت پیوند
می‌دادند. شاه می‌شد
یزید زمان، فضای
عزاداری در هیأت
کاملاً با فضای
سیاسی زمان گره
می‌خورد



مثلاً در دور نهضت تنباکو و نهضت مشروطه و نهضت نفت انجام شده بود. مفاسد رژیم با همان ادبیات و نگاه دینی مطرح می‌شد. چون این بحث‌ها با نگاه دینی مطرح می‌شد، کاملاً همانندسازی می‌کردند. به‌ویژه در جریان انقلاب اسلامی و در سخنرانی‌هایی که می‌شد، وقتی می‌خواستند از ظلم رژیم بگویند، آن را با ظلمی که به اهل بیت علیه‌السلام رفت، پیوند می‌دادند. یعنی اهالی ظلم را با ظالمان عصر اهل بیت علیه‌السلام تطبیق می‌دادند. شاه‌می‌شد یزدان و به این ترتیب فضای عزاداری در هیأت کاملاً با فضای سیاسی زمان گره می‌خورد.

■ یعنی از ظرفیتی که در سال‌های قبل در بطن مردم نهادینه شده بود، حالا به این شکل استفاده می‌کردند؟

بله، تطبیق عینی می‌دهند. یعنی برای مردمی که عمری به امام حسین علیه‌السلام علاقه‌مند هستند و بایزید دشمنی دارند، در این فضای گویند این کار شاه، کمتر از کار یزید نیست. این ظلم شاه، کمتر از ظلمی نیست که به امام حسین علیه‌السلام شد. به این ترتیب مردم از آن فضا به فضای امروز منتقل می‌شوند. این تطبیق دادن‌ها و همانندسازی‌ها، کاملاً فضاهای هیأتی را با بحث‌های سیاسی، پیوند می‌زند.

■ درباره مدل مدیریت و رهبری این ظرفیت‌ها توسط امام خمینی توضیح بدهید. مثلاً صحبت‌های امام را که مرور می‌کنیم، آن زمان ادبیات محکم و تند و تیزی علیه دستگاه به کار می‌بردند، اثر این رفتار میان اهالی منبر و واعظان چه بود؟

وقتی رضاشاه رفت، فضای فرهنگی جامعه باز شد. در دوره رضاخان استبداد شدیدی حاکم بود و کسی جرأت فعالیت مذهبی و انقلابی نداشت. اما بعد از رضاشاه، فضا باز شد، البته هم نگاه‌های انحرافی مثل مارکسیست‌ها و افراد منحرفی مثل کسروی فرصت‌طلبان پیدا کردند و هم آدم‌های مذهبی، در آن مقطع مایک‌سری تشکیل مذهبی می‌بینیم که علیه فضای فرهنگی موجود که مورد تأیید رژیم هم بود، موضع می‌گرفتند. مثلاً در دهه ۳۰ تشکیل از اهالی منبر داریم. یک سری روحانی‌های منبر، تشکیلی تشکیل می‌دهند و به صورت جدی با انحرافات عقیدتی - سیاسی که در جامعه پخش می‌شود، مبارزه می‌کنند. اطلاعیه می‌دهند و در نشریه‌های مختلف اعتراض‌نامه و بیانیه منتشر می‌کنند.

از همان موقع، مقابله فرهنگی با فضاها و ضد مذهبی و ضد اسلامی شکل گرفت. زمانی که خود امام به عنوان یک روحانی وارد عرصه شدند، یکی از کارهای مهم ایشان این بود که رویکرد بسته حوزه را نسبت به

این ترتیب بر روحانیت و اهالی منبر تأثیر گذاشت و از رسانه خودشان که منبر بود، این‌طور استفاده کردند. گاهی با کنایه، گاهی مستقیم و گاهی در مقام مقایسه حرف را به مردم می‌رساندند.

■ نقطه قوت این رسانه هم این بود که خاموش شدنی نبود، مثلاً درباره آقای دستغیب می‌گویند ایشان را ممنوع المنبر کرده بودند، ایشان در همان مسجد جامع روی زمین می‌نشستند و صحبت می‌کنند، مأموران که اعتراض می‌کنند، ایشان می‌گویند شما گفتید منبر نرو و من هم نرفتم، روی زمین نشستم و صحبت می‌کنم!

بله، برای یک منبری، اگر منبر نبود، گعده‌ها بود، اگر مسجد نبود، روضه‌های خانگی بود و رژیم نمی‌توانست این رسانه را خاموش کند.

در نهایت هم چیزی که به کار انقلاب شتاب داد، اربعین‌های پس از نوزده دی بود، که چله چله ادامه پیدا کرد تا پیروزی انقلاب اسلامی. روزهای قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، دورا راهپیمایی محکم و کوبنده داریم، به‌ویژه راهپیمایی اربعین که فکر می‌کنم ۳۰ دی ۱۳۵۷ بود. در آن راهپیمایی که حدوداً ۲۰ روز قبل از انقلاب بود، در بیانیه‌ای که خوانده شد، رسماً ساقط شدن سلطنت و اسلامی بودن انقلاب تصریح شد و چند روز بعد هم رژیم کامل ساقط شد.

فضاهای سیاسی تر حکومت، شکستند. امام در همان مقطع دهه ۴۰ تعبیری دارند که می‌گویند: امروز تقیه حرام است. یعنی تا حالا علما احساس می‌کردند رژیم سفاکی وجود دارد و چون امکان مقابله نداریم، چاره‌ای جز تقیه نیست. ولی امام این فضا را شکستند. در صحبت‌های امام اولین مخاطب، خود حوزویان هستند. ایشان می‌فرمایند: وای بر نجف ساکت، وای بر قم ساکت، علمای اسلام، اسلام در خطر است. این نهیب‌ها و شکستن فضای تقیه، باعث شد بقیه علما و روحانیون هم جرأت صحبت کردن پیدا کنند. تربیون روحانیت، منبر است و منبر هم جایش در مسجد و هیأت و تکیه است. پس این حرکت امام باعث شد مبلغان و کسانی که در منبرهای تبلیغی در مساجد و تکیه‌ها و هیأت‌ها کار می‌کردند جرأت کنند، بحث‌هایشان را این‌طور تنظیم کنند. یکی از کارهایی که در اواخر دهه چهل و اوایل دهه پنجاه، بعد از تبعید حضرت امام اتفاق افتاد، تبعید خیلی از روحانیون مثل رهبر انقلاب، آقای مشکینی و... بود که با قدرت مبارزه می‌کردند و رژیم که نمی‌دانست با این آدم‌ها چه باید بکند، آنها را به نقاط دور دست منتقل کرد. این افراد به عنوان روحانی به آن مناطق رفتند و منبر رفتند و در فضاها و مذهبی شرکت کردند. از همین فضا هم برای مبارزه با رژیم استفاده کردند و پیام نهضت و امام را به نقاط دور دست رساندند. این جسارت امام در شکستن فضای تقیه به



امام بین علما و مراجع ویژگی‌های منحصری داشت، فضای اجتماعی جامعه را خوب می‌شناخت و از کارکردها و ظرفیت‌هایشان آگاهی داشت

گذری تاریخی بر پیشینه هیات‌های مذهبی و نقش آنها در پیروزی انقلاب اسلامی ایران

انقلاب پابرهنه‌ها، انقلاب هیات‌ها بود

یعقوب توکلی

در تاریخ ایران، سابقه شکل‌گیری مجامع دینی حول محور عزاداری سیدالشهدا علیه السلام، سابقه‌ای به وسعت تاریخ تشیع در ایران دارد. این مجامع از گذشته‌های دور به صورت مراسم عمومی و دسته‌های عزاشکل می‌گرفت. در دوره‌های جدیدتر مثل دوره صفویه و قاجار، شکل برگزاری مراسم، روضه و تعزیه‌خوانی بود. البته برگزارکننده‌های این مراسم غالباً با هم ارتباط و پیوند اجتماعی داشتند و نوعی رقابت جدی هم بین این مجموعه‌ها و ترکیب‌های جمعی برخی از محله‌ها بود.



مساله شکل‌گیری هیات به صورت یک مجموعه سازمان یافته، به لحاظ تاریخی سبقه دراز مدتی ندارد. این جلسه‌ها در واقع نوعی برداشت نازل از جلسه‌های آموزشی حوزه‌های علمیه بود که کم به کم به شکل هیات مذهبی درآمد. هیات‌هایی که حول آموزش و تفسیر قرآن یا برگزاری مراسم آموزشی و با توجه به ساختار محلی و قومی هر جمعیتی شکل می‌گرفت؛ هیات آذربایجانی‌ها یا مازندرانی‌های مقیم تهران... مثلاً در شهری که قوم‌های مختلف در آن زندگی می‌کردند، به استناد سنخیت قومی که وجود داشت، هیات تشکیل می‌شد. گاهی هم هیات‌ها ماهیت صنفی پیدا می‌کردند و افراد در ماهیت صنفی خود، دور هم جمع می‌شدند؛ هیات بزازها، هیات آهنگرها و ...

اختناق رضاخان هیات‌ها را جدی‌تر کرد

در دوره‌ای که هجوم ادبیات و فرهنگ غرب به ایران آغاز شد، به تبع آن بعد از رفتن رضاخان، شکل‌گیری هیات‌ها حالت تصاعدی پیدا کرد. فشار دوره رضاخان بر جریان‌های مذهبی و مجامع دینی و بعد از آن فرار رضاخان از کشور، کمک زیادی به تشکیل هیات‌های مختلف برای احیای میراث دینی شیعه و بازگشت جامعه به فرهنگ دینی کرد. در حقیقت هیات‌های مذهبی نوعی مقاومت فرهنگی در جامعه ایجاد کرده بود. اشخاصی که سراغ تاسیس و راه‌اندازی هیات‌های مذهبی می‌رفتند، اولین دغدغه‌شان تعلیم و تربیت افراد برای جلوگیری از فشار و نفوذ فرهنگ ضددینی طاغوت بود. به تدریج شکل‌گیری هیات‌ها پررنگ‌تر و وسیع‌تر شد. حتی در هیات‌های مذهبی شهرستان‌ها، شاید افراد اهل

مبارزه سیاسی به معنای مصطلح آن روز نبودند اما همه نسبت به فضای حاکم، معترض بودند. این ادبیات اعتراض بیشتر از طریق فرهنگ دینی و ترویج مباحث تاریخ اسلام، مباحث تفسیری، نفی تعبد طاغوت و ضرورت بازگشت به توحید مطرح می‌شد.

رهنمودهای هوشمندانه امام رحمه الله

در اوایل دهه ۴۰ هیات‌های مذهبی نقش پررنگ‌تری در جریان‌های اجتماعی پیدا کردند و حول محور امام خمینی گرد هم آمدند. امام که درک درستی از ضرورت ائتلاف این هیات‌ها داشت، توانست به درستی از این ظرفیت استفاده کند. امام بین علما و مراجع ویژگی‌های منحصری داشت، فضای اجتماعی جامعه را خوب می‌شناخت و از کارکردها و ظرفیت‌هایشان آگاهی داشت. البته دلیل محکم بودن این رابطه دو سویه این بود که در کشور ترجمان ارتباطی این نیروها با مرجعیت و رهبری دینی بود نه پادشاهان. حداکثر تلاش این هیات‌ها،

رسیدن به حوزه نظر و دیدگاه و فتوای مرجع تقلید بود. امام هم ورود و آشنایی درستی به جریان هیات‌ها داشت. تقسیم وظایفی که انجام می‌داد و نوع تکالیفی که تعیین می‌کرد، هوشمندانه و همراه با مشورت‌های دقیق و عمیق بود. هیات‌های مولفه در مرکز و هیات‌های فراوانی در روستاها و شهرهای مختلف نشست‌های آموزش

هیات‌های مذهبی
نوعی مقاومت
فرهنگی در
جامعه ایجاد کرده
بودند و اولین
دغدغه‌شان تعلیم و
تربیت افراد برای
جلوگیری از فشار
و نفوذ فرهنگ
ضددینی طاغوت
بود

قرآن، احکام و عقاید برگزار می‌کردند و جالب اینکه هیات‌ها به قصد انجام کار خیر و هدایت و ارشاد جوانان و مردم و آموزش دینی، انجام وظیفه می‌کردند و اهداف اقتصادی در نگه داشتن و کنترل آنها موثر نبود.

همه چیز هیات‌ها را اداره می‌شد

بعد از دهه ۴۰ با ظهور جریان انقلاب اسلامی، هیات‌های مذهبی آرام آرام بروز پیدا کردند، حتی مجموعه‌هایی که خیلی هم سیاسی نبودند، نقش دینی‌شان به قدری پررنگ شد که کنار هیات‌های سیاسی، به عنوان مکمل، خواه ناخواه معنای سیاسی و انقلابی گرفتند. علاوه بر این الزاماتی که معمولاً در یک حزب یا سازمان، در این مجامع اعضا وجود دارد، در این مجامع مذهبی نبود و افراد در آمدن و نیامدن، مختار بودند. به همین دلیل هیات‌ها توانستند تا حد زیادی برای انقلاب نیرو تامین و تربیت کنند و البته پس از تقدیم این نیروها به انقلاب، به کارکرد گذشته خود برگشتند. البته بعد از انقلاب در دوره‌ای افراد بیشتر متوجه انجمن‌های اسلامی و محافل مذهبی شبه سیاسی شدند و هیات‌ها دچار رکود شدند. به نظر می‌رسد برای فرار از این آسیب باید درایت بیشتر هیات‌ها را به سمت بحث‌های معرفتی ببریم چون اساس شکل‌گیری هیات‌ها، مباحث معرفتی بود و حیث است که از اهداف اولیه خود دور شوند.

خاطره‌های محمد علی اسلامی از عزاداری‌های تها در روزهای مبارزات انقلاب

دستگاه را بی‌چاره کرده بودیم

حمید محمد محمدی

مرحوم محمد علی اسلامی فطرت، پیشکسوت نوحه خوانی کشور، خاطرات فراوانی از تأسیس هیأت‌های مذهبی قدیمی تهران و نقش آنها در پیروزی انقلاب داشت.

این مداح و نوحه خوان سرشناس درباره فعالیت‌های انقلابی هیأت‌های مذهبی می‌گفت: هیأت‌ها نقش ویژه‌ای در تظاهرات سیاسی علیه رژیم پهلوی و قیام پانزدهم خرداد داشتند. در افتادن محمدرضا با دین و علمای اسلام و مراجع تقلید باعث شد جامعه دینی ایران علیه آن نظام قیام کند.

یادم هست بعد از انتشار خبر فوت آیت‌الله بروجردی، سیل جمعیت از تمام شخصیت‌های لشکری و کشوری برای تشییع جنازه به سوی قم روانه شد. در بین راه که می‌رفتیم، خوشدل تهرانی، شاعر اهل بیت علیهم السلام در ماشین شروع کرد به نوشتن قصیده‌ای طولانی که این بیتش را حفظ هستم:

آیت‌الله بروجردی اگر بر بست رخت/ چون خمینی را خدا بر شیعہ مولا می‌کند
آن روزها باید نوحه‌هایی با مضامین انقلابی در هیأت‌ها خوانده می‌شد. این همان سالی بود که امام فرمودند: «من سینه‌ام را برای اصابت سر نیزه‌ها آماده کرده‌ام». مرحوم خوشدل تهرانی شعری سرود که هیأت بنی فاطمه در بازار تهران خواند و مردم حاضر در بازار کفاش‌ها، هم‌صدا با مشت‌های گره کرده، این شعار را جواب می‌دادند. مردم هیأت‌ها را رها کرده بودند، آمده بودند بنی فاطمه. بنی فاطمه شده بود دانشگاه بچه‌های باسواد، بچه‌های

دیپلمه، لیسانسه و هرکس هر جا نمی‌توانست چیزی بگوید، می‌آمد در هیأت بنی فاطمه. شعر خوشدل این بود:

عباس مه لقا عباس مه لقا، سقای کربلا شد دو دستش جدا، واویلا، واویلا فرمود والله ان قطعتموا

یمینی شد موسم یاری مولانا خمینی ای اهل عالم، الله اکبر

روز بعد، روز دهم، یادبود شهدای فیضیه بود که مأموران به فیضیه ریختند، علما را از بالای پشت بام انداخته بودند پایین و زده بودند. مدرسه و درس را هم تعطیل کرده بودند. دوازدهم محرم که ۱۵ خرداد بود، هیأتی‌ها از «سرچشمه»، منزل آقای تنها، بیرون آمدند. خوشدل این نوحه را ساخته بود:

دخت علی عقیده علمیه/ نازل به صبرش آیه کریمه/ شجاعت، شهامت، بلاغت، فصاحت/ یک زن و این دل.

بند آخر را مردم دوبار تکرار می‌کردند. ادامه نوحه این بود: من معنی آزادی زنم/ دخت رشید شاه مؤمنانم/ آزادی نه این است/ آزادی ز دین است/ یک زن و این دل، یک زن و این دل

ما به بازار آمدیم. دیدیم این طرف بازار مقابل ماشین‌های ارتشی، سربازها با تفنگ نشسته‌اند. سر بازارها و سر بازار کفاش‌ها، تمام بازار با تفنگ نشسته‌اند و ما با این دم وارد شدیم. یک وقت دیدیم صدای گلوله و تیراندازی می‌آید و صدای الفرار! هرکس هر جا بود، شروع به دویدن کرد. آنها که لیاقت گلوله خوردن را داشتند، لیاقت شهادت را داشتند،

مردم مخفیانه در جلسه‌ها روضه می‌خواندند و سینه می‌زدند تا اینکه دستور صادر شد که باید هیأت‌ها الزاماً بیرون بیایند

شهید شدند. عده‌ای هم زخمی شدند. جمعیت در گذر لوطی صالح و جاهای دیگر پراکنده شدند. از این طرف و آن طرف میدان اعدام یا حتی خانی‌آباد سر درآوردند. مردم را کشتند و پرچم‌ها را خواباندند. یک سال برنامه عزاداری مردم با خفقان پیش رفت. آنها خیلی مخفیانه در جلسه‌ها روضه می‌خواندند و سینه می‌زدند تا دستور صادر شد که باید هیأت‌ها الزاماً بیرون بیایند.

یوم القیام است، روز انقلاب است/ تنها نه در کربلا قحط آب است/ قحط عدل است، قحط فضل است/ حق بر باطل پیروز است. با این نوحه آمدیم بیرون. آن سال حدود ۱۷-۱۸ دسته به بازار آمدند. بنی فاطمه هم با پلاکاردها و با این نوحه وارد بازار شد. بزرگ‌ترها نگران بودند و می‌گفتند نوحه را عوض کنید. اینها الآن دوباره مردم را می‌کشند. حاج آقا صدرای اراکی آمد قرآن برداشت و گفت: به این قرآن از این نوحه‌ها نخوانید. نوحه‌های قدیم بخوانید. خلاصه مردم گوش نکردند. آمدند، نوحه را شروع کردیم.

سال بعد، خوشدل شعر رهبر جهانی، مرد آسمانی را برای امام سرود و مردم در بازار دم دادند؛ البته با بنی فاطمه. نوحه این بود:

رهبر جهانی، مرد آسمانی/ حماسه آفرین تاریخ جهانم/ آئینه بابم، امیر مؤمنانم/ رهبر انقلاب، تشنه‌ام نی به آب/ تشنه آزادی و خون ستمگر سال بعد، یعنی سال ۱۳۴۵، نوحه ما این بود:

امروز حق غالب به کفر و کین شد/ دین پایدار از خون شاه دین شد/ اگر کشته شد آن خسرو



یک بار سیدعباس از بندر کنگان به زیارت امام رضا علیه السلام رفته بود. در آن زمان که اوج خفقان بود، امام را در صحن رضوی دعا کرد. گفت: «خدایا! آن سفر کرده که صد قافله دل همراه اوست/هر کجا هست، خدایا به سلامت دارش.» بعد گفت: می دانید چه کسی را می گویم؟ صحن امام رضا علیه السلام، روز شهادت موسی بن جعفر علیه السلام بود. گفت آیت الله العظمی خمینی را

عرض می کنم.
صحن از تکبیر مردم به یکباره لرزید. این هم هنر آقا عباس بود.

خواندن نوحه های انقلابی در هیأت ها ادامه پیدا کرد. مثلاً یکی از نوحه هایی که در روز عاشورا خوانده می شد و خیلی در ایران سروصدا کرد و مشهور شد، این بود:

حسین سرباز ره دین بود/
حسین قربانی آیین بود/عاقبت حق طلبی این بود/از روی نی گفت، سبط پیامبر/الله اکبر، الله اکبر گفتا به یاران، پسر فاطمه/چون مرگ باشد در کمین همه/کی مرد را باشد از آن واهمه/الله اکبر، الله اکبر به اشک گرم نازنین دخترم/به سوز قلب قهرمان خواهرم/به پهلوی شکسته مادرم/که نیست بیم زین همه لشکر/الله اکبر، الله اکبر

امیر عباس هویدا
روز عاشورا
آمدیم تیمچه
حاجب الدوله با
مسئولان و تمام
افراد و ساواک
که زریباف باید
شاه را دعا کند

کند. به من گفتند، شما اول برو روی چهارپایه. من هم رفتم و نوحه خواندم و دو تا دعا کردم به مریض ها و حاجتمنداها و آمدم پایین. زریباف بعد از من روی چهارپایه رفت و این شعر را خواند: نازم حسین را که چو در خون خود تپید/اشیواترین حماسه عالم بیافزید/دیدنی بلند خواهد و فکری بلندتر/تا پی برد به نهضت آن خسرو رشید/قامت چو زیر بار زر و زور خم نکرد/در پیش عزم و همت او آسمان خمید/برگی بود ز دفتر خونین کربلا/هر لاله و گلی که به طُرف چمن دوید/یک سان رخ غلام و پسر بوسه داد و گفت/در دین ما سیه نکند فرق با سپید شعر از سروده های خوشدل بود. او این اشعار را خواند و این دعا را به زبان آورد: «به من می گویند، مسلمان نیست، بابا اگر مسلمان نبود چرا تسوی خانه خودش ۳ روز روضه می خواند به نام اهل بیت علیهم السلام؟ بابا خدا بهش پسر داد، اسمش را گذاشتند، علیرضا.»

عین این عبارت را چند دفعه تکرار کرد. بعد، در همان حال و هوا که به اجبار می خواهد شاه را دعا کند، گریز به کربلا و گودال قتلگاه زد و شروع کرد به حسین، حسین گفتن و مردم هم دم گرفتند و وضع به هم خورد. عملاً به این شکل خود را از زیر فشار سازمان امنیت خلاص کرد.

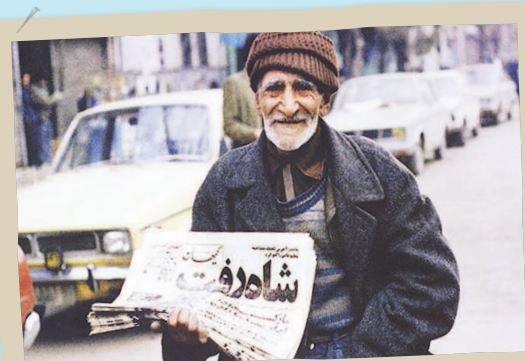
فرخنده/باشد مراسم تا قیامت زنده/پدر بتان را در حرم شکستی/پسر بت ظلم و ستم شکستی/ آن پدر، این پسر، لایق یکدگر، الله اکبر بند آخر را باز مردم دوبار می گفتند. یعنی تکرار می کردند: آن پدر، این پسر، لایق یکدگر، الله اکبر. به اینجا که رسیدیم، مأمورها ریختند حاج عباس زریباف، مداح هیأت را بردند زیر چادر سازمان امنیت در سبزه میدان. به او گفتند شما منظورتان، رضاخان با پسرش هست. اما زریباف گفت: منظور ما از پدر و پسر، علی علیه السلام و امام حسین علیه السلام است. علی بت ها را در مکه خرد کرد، ریخت زمین، پسرش بت ظلم و ستم یزید را کوبید. گفتند، نه شما با رضاشاه و پسرش بودید. ۳ سال من و حاج عباس را در کنگان تبعید کردند. از این مدت، ۶ ماهش را من پیش حاج عباس بودم. چون تنها بود. روزی ۶ کیلومتر راه می رفتیم تا به بندر دیر برسیم، یک ذره آب شور برای خوردن گیر بیاوریم. بعد از زندان، آقای خوشدل و آقای ژولیده نوحه می ساختند و به ما می دادند. بنگاه من در بازار محل توزیع نوحه های انقلابی به تمام شهرستان ها شده بود.

از طرف ساواک و مقامات دستور رسمی و جدی آمده بود. حتی امیر عباس هویدا روز عاشورا آمد دم تیمچه حاجب الدوله با مسئولان و تمام افراد و ساواک که زریباف باید شاه را دعا کند. اصلاً انگشت روی این کار گذاشتند. خیلی سمج! طوری که او می خواست روی چهارپایه نرود و با وضعی روبه رو بود که خلاصه از زیر این برنامه فرار

این انقلاب را از «کرجی محله» ها داریم

محسن میرخانی

زندگی پیکار باشد در ره اندیشه‌ها
باشد این گفتار شیرین گوهر بارحسین
گر نداری دین به عالم لااقل آزاده‌باش
این کلام نغمه‌می باشد ز گفتارحسین



این، نوحه‌ای است که دسته سینه زنی روستای کرجی محله (از توابع به‌شهر) خوانده بودند و سازمان اطلاعات و امنیت کشور، موسوم به ساواک، برایش سند و پرونده تشکیل داده بود. شنبه و یکشنبه و دوشنبه و سه‌شنبه و چهارشنبه برایش نظریه صادر کرده بودند و در آخر هم گزارش را به یک مهر قرمز رنگ «خیلی محرمانه» (!) مزین کرده بودند.

همه این بگیر و ببندها فقط و فقط برای چهار خط شعر بود، چرا؟ برای اینکه آخرین سفیر جزیره انگلیس در دوره قاجار به وزارت خارجه متبوعش وعده داده بود حداکثر تا یکصد سال دیگر، همه ایران «بهایی» خواهند شد. بنابراین هر جا اسم حسین علیه‌السلام برده شود، ولو که از زبان چند روستایی ساده باشد، باید به شدت با آن برخورد شود. بالین حال نه آمریکا، نه انگلیس، نه رژیم صهیونیستی و نه ... (شاه و دم و دستگاهش هم که کاره ای نبودند).

هیچ‌یک، از قتل و شکنجه و تبعید و زندان و ... طرفی نبستند. شنبه، منبع ساواک، یکشنبه، رهبر عملیات، دوشنبه، رئیس دایره عملیات، سه‌شنبه، امنیت داخلی و چهارشنبه، رئیس سازمان اطلاعات و امنیت منطقه، همه، کارشان به جمعه کشید و تعطیل شدند. امام و مردم تعطیلشان کردند. باهمه این‌ها اعتراف می‌کنیم؛ اعتراف به اینکه ما، هم انقلاب و هم این پایداری ۳۳ ساله را از «کرجی محله» ها داریم. مردم روستایی ساده‌ای که به یمن عشق به ابا عبدالله الحسین علیه‌السلام از امامشان یاد گرفتند که هر چه دارند، از محرم و صفر است.

امام خمینی؛ مبتکر الگوی تطبیقی مبارزه با طاغوت

محسن حسام مظاهری

گفتمان حاکم بر مجالس مذهبی و انقلابی در روزهای مبارزه علیه رژیم طاغوت، الگوی تطبیق مبارزات ضد رژیم شاه بر قیام عاشورا بود. بی‌شک باید امام خمینی را مبتکر این الگو دانست. وی از همان آغاز نهضت این الگو را مطرح کرد و در سال‌های مبارزه هم به مناسبت‌های مختلف در قالب بیانیه، تلگراف، پیام، مصاحبه و ... بر آن تاکید می‌کرد. به موازات شدت گرفتن جریان مبارزات و خصوصا پس از قتل عام مردم قم که به انتشار مقاله توهین‌آمیز روزنامه اطلاعات در ۱۹ دی ۱۳۵۷ اعتراض داشتند، روند سیاسی شدن مجالس عزاداری شتاب و گسترده‌گی ویژه‌ای یافت و به مناسبت‌های چهل‌م شهدای شهرهای مختلف کارکرد سیاسی - مبارزاتی هیأت‌ها برجسته می‌شد. این همان چیزی است که محمدرضا شاه در کتاب پاسخ به تاریخ خود، تحت عنوان «تاکتیک‌های عزاداری» به آن اشاره کرده است و با ادعان به تأثیرگذاری فراوان این تاکتیک‌ها در گسترش و تعمیق روند انقلاب، با عصبانیت از آن به «بهره‌برداری بی‌شرمانه از مرگ کسی برای اهداف سیاسی» تعبیر می‌کند!

بر اساس اسناد موجود، رژیم شاه و ساواک هم به وقت لزوم از رسانه هیأت‌های مذهبی و منبریان و واعظان غیرسیاسی یا نزدیک به خود برای تضعیف انقلابیون بهره‌برداری می‌کردند. برای مثال، می‌توان به نامه‌ای اشاره کرد که در تاریخ ۱۳۵۱/۶/۵ و با امضای «کمیته تعیین روش و سیاست» از اداره اوقاف وقت خطاب به امیرعباس هویدا ارسال شده و در آن راهکارهایی برای تضعیف شخصیت و جایگاه امام خمینی نزد مردم پیشنهاد شده بود. در فرازی از این نامه آمده است:

به کلیه واعظ باید ابلاغ شود که موظفند روی منابر، به صورت غیرمستقیم و بدون اینکه نام خمینی را ببرند، اعمال او و هم‌دستانش را تقبیح و تکفیر شدید کنند. به مروجان مذهبی ابلاغ می‌شود که در دهات و روستاها اعمال خمینی را که خیانت آشکار به مردم و مملکت است، تشریح کنند...
بر گرفته از: کتاب «رسانه شیعه»



قرآن.....



محبوب ایرانی
تأثیر تلاوت‌های استاد شحات بر
قاریان ایرانی را نمی‌توان نادیده
گرفت



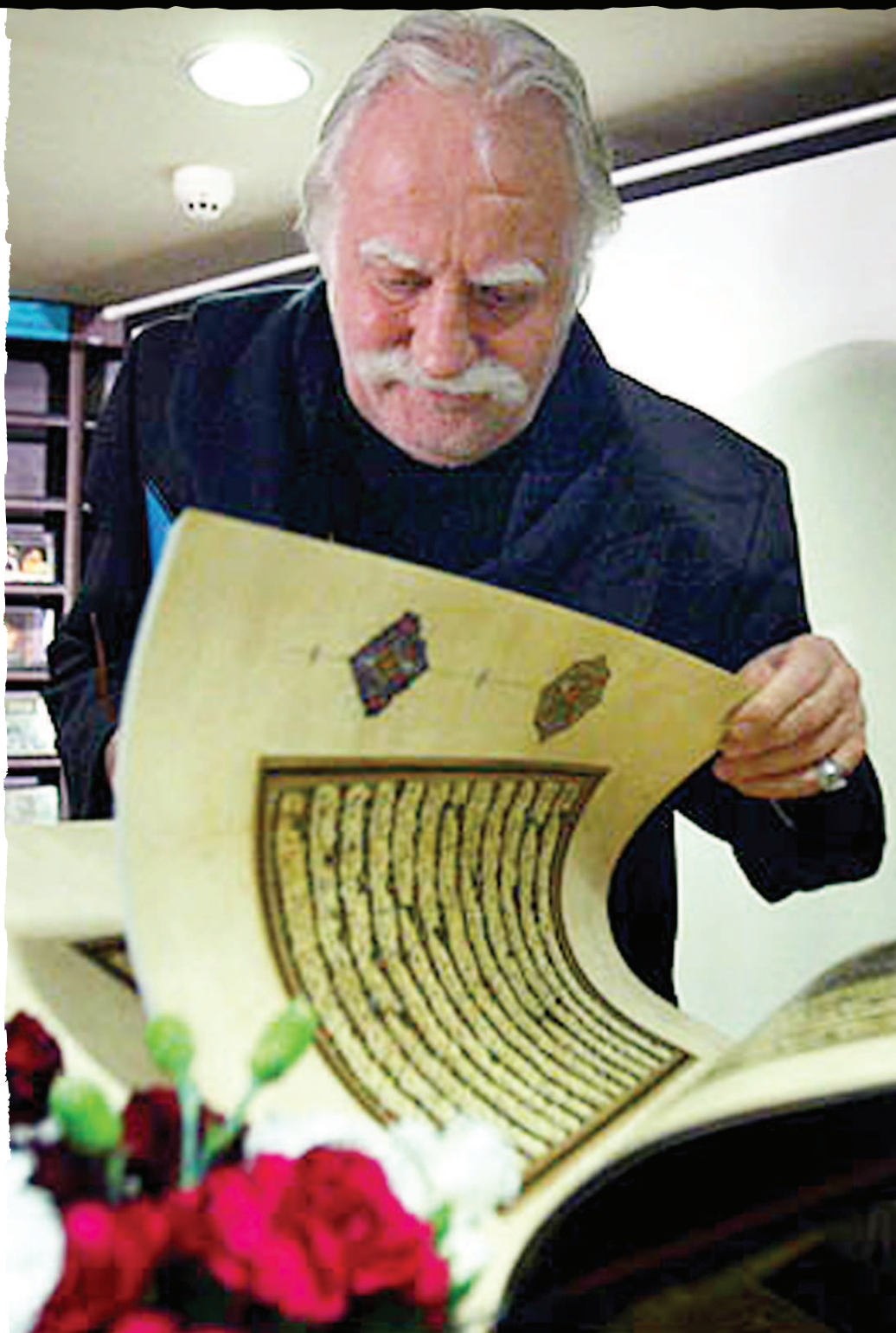
اشفع لنا عند الله
چرا باید به وسایل الهی توسل
بجوئیم؟



صدای انسان هم تنبل می‌شود
یک شب باقرآن در جلسه‌ی استاد
فربین



زبان، کیسه‌ی اعمال را سوراخ
می‌کند
پای موعظه‌های آیت‌الله
خوشوقت



حضور شاگردان علاقه‌مند برگزار می‌شود که به صورت مستطیل شکل در شبستان مسجد و در فضایی نزدیک به محراب نشسته‌اند.

در دیوار بالایی طبقه دوم بنرهای سبزرنگی نصب شده و بر نمای آجری مسجد آیات کامل سوره انسان با خط نستعلیق حک شده است. در دو طرف مسجد، دو بلندگو بر پایه‌های بلند قرار دارد و چهل چراغ بزرگی به همراه نورافکن‌های محراب، فضای مسجد را روشن کرده است و همچون سایر مساجد قدیمی، پنکه‌های سقفی با زنجیرهای بلند از سقف آویز شده‌اند.

یکی از ابتکارات جالب در مسجد جامع الزهرا سلام الله علیها این است که تاریخ زندگانی چهارده معصوم بر روی یک تابلوی بزرگ نوشته شده که به خوبی از هر جای مسجد قابل مشاهده است. در دو طرف فضای مسجد و در کتابخانه‌ها و قفسه‌های آن، مصحف شریف قرآن کریم و کتب ادعیه چیده شده‌اند و چند سوره کوتاه از قرآن کریم و آیاتی از قرآن که با کلمه «رَبَّنَا» آغاز می‌شود به همراه ترجمه فارسی آنها در کاشی‌کاری‌های مسجد دیده می‌شود.

در دست استاد یک میکروفن سیار و در کنار استاد، یک میکروفن ثابت قرار دارد که هر کس از شاگردان که می‌خواهد قرائت کند، در این جایگاه مستقر می‌شود. با اینکه جلسه قرآن در فصل پاییز و ایام مدارس برگزار می‌شود، ولی باز هم تعداد قابل توجهی از شرکت‌کنندگان جلسه قرآن را دانش‌آموزان تشکیل می‌دهند. البته چون کلاس قرآن بعد از اقامه نماز مغرب و عشا برگزار می‌شود، برخی از نمازگزاران مسجد را ترک کردند اما رفته رفته شاگردان همیشگی این جلسات، خود را به مسجد رساندند و به تعداد آنان افزوده شد. از چهره آنها مشخص بود که مشغله و خستگی کسب و کار روزانه هم مانع حضور و کسب فیض از محضر قرآن کریم نشده است.

استاد فریبین بر اساس میزان آمادگی شرکت‌کنندگان، از آنها می‌خواست تا داوطلب قرائت شوند و بخشی از آیات را تلاوت کنند. در حین تلاوت شاگردان، استاد فریبین نکاتی را به آنها تذکر می‌دهد و از آنها می‌خواهد تا بادر نظر گرفتن نکات بیان شده، دوباره آیات را تلاوت کنند. استاد بعد از اتمام قرائت هر یک از شاگردان و بعد از ذکر نکات فنی تلاوت آنها، به بیان نکات تفسیری برخی از آیات تلاوت شده هم می‌پردازد تا در کنار تلاوت، به پیام انسان‌ساز و تعالی بخش این کتاب آسمانی نیز توجه شود.

استاد به مناسبت قرائت آیاتی که در آن به تدبیر در نشانه‌های الهی اشاره می‌شود، می‌گوید: هر یک از



یک شب با قرآن در جلسه استاد فریبین صدای انسان هم تنبل می‌شود

سید میلاد اوصیاء

صلوات پایانی نمازگزاران، حاکی از پایان اقامه نماز مغرب و عشا در مسجد جامع الزهرا سلام الله علیها دارد. با اینکه ساعت نزدیک ۶ عصر بود، هوای تاریک زمستانی خبر از شبی سرد در محله یافت آباد تهران می‌داد. نمازگزاران بعد از خواندن تعقیبات نماز عشا به تدریج از مسجد خارج می‌شدند ولی عده‌ای منتظر تشکیل جلسه قرآن استاد «علی فریبین» هستند و سالیان زیادی با این جلسه و محفل نورانی در یکشنبه شب‌ها انس دارند. جلساتی که همچون سایر محافل قرآنی تهران، مامن خیل قرآن‌آموزان در رده‌های سنی مختلف است. از کودک و خردسال گرفته تا پیرمردان سالخورده که عمری همتشین قرآن کریم بوده‌اند.

می‌گیرد. فضای درونی مسجد گنجایش چند صد نمازگزار را دارد و در دو طبقه بنا شده است. معماری درونی مسجد به سبک معماری اسلامی است و نقوش و طرح‌های اسلیمی در طراحی پنجره‌ها و نماهای آن دیده می‌شود. جلسه قرآن استاد فریبین در مسجد جامع الزهرا با

گنبد و نمای بیرونی مسجد به خوبی وسعت شبستان آنرا مشخص می‌کند. در حیاط مسجد، مصالح ساختمانی به چشم می‌خورد که برای تعمیرات و بازسازی مسجد مورد استفاده قرار





استاد فریبین خود از قاریان بین‌المللی محسوب می‌شود و داوری بسیاری از مسابقات قرآن ملی و بین‌المللی را بر عهده داشته است و به خاطر تسلط بر این مباحث، نکات رقابتی را نیز به شاگردانش تذکر می‌دهد

حواس انسان، موضوعی جداگانه برای تدبیر دارد. به عبارت دیگر هر یک از چشم و گوش انسان، خوراک جداگانه‌ای برای تعقل در نشانه‌های الهی دارد.

نکات کنکوری

استاد فریبین خود از قاریان بین‌المللی محسوب می‌شود و داوری بسیاری از مسابقات قرآن ملی و بین‌المللی را بر عهده داشته است و به خاطر تسلط بر این مباحث، نکات رقابتی را نیز به شاگردانش تذکر می‌دهد و بعد از تلاوت یکی از حضار می‌گوید: دستگاهی که شما در آن تلاوت کردید، دستگاه بیات بود و در این مقام، اوج رسانی صدا بسیار قابل اهمیت است که داور لحن در مسابقات قرآن به خاطر رعایت این نکته، نمره خوبی را به متسابق می‌دهد. فریبین معتقد است که تقلید از سبک قرائت بزرگان تلاوت مانند قاریان مصری چیز بدی نیست. به طور مثال اگر کسی بتواند مانند «عبدالباسط» قرائت کند خوب است و به تدریج همین گوش دادن زیاد به قرائت قاریان معروف و تقلید از آنها، تلفظ حروف را در شخص بهبود می‌بخشد و به تدریج باعث پیشرفت وی می‌شود. همچنین استاد در بخش‌هایی از تلاوت شاگردان، که آنها نفس کم می‌آورند، همان آیات را با آنها تلاوت می‌کند و به کمک آنها می‌آید و با صوت دلنشین خود، نقطه ضعف تلاوت را جبران می‌کند.

در اواسط جلسه، استاد با اشاره به خادم مسجد، از او می‌خواهد تا پذیرایی را که وسط جلسه چیده شده، بین حضار توزیع کند. کیک و ساندیس برای پذیرایی حضار تدارک دیده شده است. در حین اینکه خادم مسجد مشغول توزیع پذیرایی است، استاد به نکته مهمی در نحوه تلاوت قرآن اشاره می‌کند: یک قاری خوب باید با معنای آیات آشنا باشد و لحن خود را به گونه‌ای انتخاب کند که شنونده، حتی اگر به زبان عربی هم آشنا نباشد، سیاق و معنای آیات را حس کند. مثلاً در آیه شریفه «اکثرهم الکافرون» تا وقتی که قاری صدای خود را بالا نبرد، این معنا درک نمی‌شود که تأکید جمله بر کلمه اکثرهم است یا بر کلمه الکافرون و این انتقال معنا از طریق صوت، هنر قاری است.

در کلاس استاد شاگردان با همه گونه سطح آمادگی شرکت می‌کنند؛ از نوجوانی ۱۲ ساله که دارای چندین رتبه برتر در مسابقات قرآن است گرفته تا پیرمردی مسن که می‌خواهد در مسابقات منطقه‌ای شرکت کند. یکی از دشواری‌های اداره چنین جلساتی این است که افراد در رده‌های مختلف آمادگی، حاضر می‌شوند اما نوعاً اساتید بعد از ارزیابی و قرائت قاری یا حافظ، درس جلسه بعد را به وی می‌آموزد تا به مدت یک هفته بر روی

نکات تکمیلی کار کند.

استاد فریبین نیز بعد از ارزیابی شاگردان به فراخور توانایی آنها، تمرین‌هایی را برای جلسه بعد به آنها می‌دهد و اگر فاصله شاگرد با سطح میانگین کلاس خیلی زیاد باشد، استاد منابعی را به وی معرفی می‌کند. کتاب‌های آموزش مفاهیم قرآن کریم نوشته «مسعود وکیل» که در ۹ پایه تدوین شده است یکی از توصیه‌های استاد است و تأکید می‌کند که بعد از مطالعه این کتب، تا حد زیادی می‌توان بر مفاهیم قرآن کریم مسلط شد. می‌گوید: سعی کنید اسم‌ها و نشانه‌هایی از آیات قرآن در لحن و صدای شما انعکاس یابد. جملات اسمیه برای شروع بهتر از جملات فعلیه هستند. انتهای جملات سئوالی اگر وقف شود معنا بهتر منتقل می‌شود و باید دقت کرد که معنای جمله با وقف نا به جا می‌تواند کاملاً دگرگون شود. گاهی قاریان مصری

که تلاوت‌های ایرانی را گوش می‌دهند دچار شگفتی می‌شوند که چرا آیاتی که در قالب شکایت و ملامت هستند توسط قاری در اوج خوانده می‌شود؛ زیرا ملامت و شکایت را باید در صدای پایین خواند نه اوج. اولین شرط شرکت در مسابقات قرآن این است که تلاوت بی نقص و عیبی را از خود به نمایش بگذارید. بعد از رعایت بی نقص خواندن، دومین شرط، زیبا خواندن است. به طور مثال از فرود آمدن از اوج، نباید به یکباره صدا را رها کرد و صدا سقوط کند. بلکه اگر بخواهیم اوج بگیریم باید به تدریج صدا را بالا ببریم و اگر

بخواهیم از اوج به پایین بیاییم نیز باید به تدریج صدا پایین بیاید. برای مثال، فرود و اوج باید مثل موشک باشد که شیبش را به تدریج زیاد می‌کند نه یکباره و ناگهانی.

فریبین درباره اهمیت تحریر در تلاوت می‌گوید: استاد غلوش یکی از قاریان پر تحریر است. یک تحریر زیبا می‌تواند نقاط منفی تلاوت را بپوشاند. در زمینه تحریر زدن، می‌توان از سبک استاد منشلاوی نیز تقلید کرد. باید متوجه بود که برای تقلید از قاریان معروف، بهتر است جاهایی انتخاب شود که تلاوت، تحریر دارد و فراز و فرود دارد، زیرا این قطعات بهتر در ذهن حک می‌شود. در مسابقات قرآن، قرائت با صدای بم یا به اصطلاح بم خوانی نمره مثبت دارد.

استاد فریبین بعد از تلاوت یکی از حضار این نکته را تذکر می‌دهد که در رشته قرائت تحقیق مسابقات

استاد در بخش‌هایی از تلاوت شاگردان، که آنها نفس کم می‌آورند، همان آیات را با آنها تلاوت می‌کند و به کمک آنها می‌آید

قرآن نباید یک آیه را بی جهت دوبار خواند زیرا تکرار در رقابت‌ها، نمره منفی دارد اما در ترتیل خوانی، تکرار مانعی ندارد. در قرائت، وقتی که آیه به پایان رسید و قصد سکوت و نفس گرفتن را دارید، نباید لحن انتظاری را به کار ببرید زیرا در این صورت شنونده منتظر ادامه آیه می‌ماند.

یکی از شاگردان نقطه اوج را نمی‌توانست به خوبی اجرا کند بنابراین استاد فریبین با اشاره دست، نقطه اوج را به وی نشان می‌داد تا بالاخره شاگرد نتوانست به خوبی نکات مدنظر استاد را در تلاوت رعایت کند. البته فریبین همچون سایر اساتید جلسات قرآن، از شنیدن صدای تلاوت قرآن لذت می‌برد حتی اگر این تلاوت توسط یکی از شاگردان مبتدی باشد، ولی باز حرکت بدن و دستان استاد، نشان از لذت درونی از استماع کلام وحی می‌دهد.

با نزدیک شدن به انتهای جلسه، خادم مسجد چراغ‌های عقب شبستان را خاموش می‌کند و در مواقعی که استاد سکوت می‌کند، صدای جارو دستی خادم که در حال نظافت مسجد است به گوش می‌رسد.

استاد می‌گوید: در این جلسات افراد با استعداد زیادی شرکت می‌کنند. خودتان را دست کم نگیرید. بسیاری از ستاره‌های مسابقات قرآن از همین جلسات هفتگی آغاز کردند و به مرور زمان با تمرین و ممارست به عرصه رقابت‌های بین‌المللی پا گذاشتند.

این قاری بین‌المللی و داور مسابقات قرآن صحبت‌های خود

را ادامه داد و گفت: صدای انسان به طور عادی میل به تنبلی دارد و اگر از آن کار گرفته نشود، می‌خواهد تنبل شود. اما در قرائت‌ها باید توجه داشته باشیم که نه یکنواخت بم قرائت کنیم و نه بیش از حد اوج بخوانیم تا شنونده خسته نشود. به طور کلی باید ریتمی را انتخاب کنیم که مستمع خوابش نبرد!

در پایان جلسه حضارن آیاتی از کلام‌الله مجید را به شیوه جمع خوانی با هم قرائت کردند و استاد فریبین هم آیاتی را در دستگاه بیات تلاوت کرد. بعد از تلاوت استاد، که نشاط خاصی به حضار داد، همه قرآن‌آموزان با استاد جمع خوانی این آیات را آغاز کردند و استاد فریبین هم با حرکات دست محل اوج و فرود را نشان می‌داد. بعد از جمع خوانی و ادعیه قرآنی، استاد فریبین دعای ختم قرآن کریم را به فارسی خواند: خدایا! ما را با قرآن محشور گردان....

شحات محمد انور قاری
مسجد رفاهی در روستای
کفرالوزیر که منطقه‌ای
دورافتاده در مصر است، در
یک خانواده کم جمعیت



متولد شد. شحات خاطرات ایام کودکی را به یاد می‌آورد: «در آن دوره من با حفظ کردن قرآن کریم، سعادتی وصف نشدنی یافتیم؛ مخصوصاً پس از اتمام حفظ قرآن و در اثنای یادگیری تجوید آن، به خاطر اینکه صدای زیبایی داشتم و ادای لحن من شبیه ادای قاریان بزرگ بود، بر هم دوره‌هایم پیشی گرفته و در میان آنان به استاد کوچک شناخته می‌شدم. همکلاسی‌هایم در مکتب به دنبال فرصت بودند که استاد مشغول کاری شود تا از من بخواهند که با تجوید، آیات قرآن را برایشان بخوانم و چنان مرا تشویق می‌کردند که گویی من قاری بزرگی هستم. یک بار استاد از دور صدای مرا شنید و ایستاد و به من گوش داد تا اینکه از تلاوت فارغ شدم. از آن پس، اهتمام بیشتری برای من می‌کرد و تمرکز بیشتری بر من داشت؛ چرا که آینده خوب و روشنی را از من متوقع بود. به یاد می‌آورم که ضمن یادگیری قرآن کریم، برای همکلاسی‌هایم زیاد تلاوت می‌کردم. روزی یکی از ایشان فکری کرد. او یک قوطی کبریت تهیه کرد و جعبه آن را توسط یک نخ بلند به کشوی آن متصل کرد. من یک قسمت را مقابل دهانم می‌گرفتم و می‌خواندم، گویی که میکروفن است و هر یک از دوستانم قسمت دیگر را به گوش می‌چسباندند تا تنین صدا را از آن بشنوند. همه این‌ها راه و هدفم را در حالی که طفل خردسالی بودم مشخص کرد و باعث شد که من هر راه و وسیله‌ای را که به واسطه آن از قرآن کریم متمکن می‌شویم، جستجو کنم که از دست نرود. بالاخص پس از اینکه جوانی شدم و بعد از وفات دایی‌ام که سرپرستی خانواده را به عهده داشت، من باید به خود، مادر و پدر بزرگم تکیه می‌کردم. هرگاه می‌شنیدم یکی از بزرگان فوت کرده است و از یکی از بزرگان فوت کرده است و از یکی از مشاهیر قراء برای احیای مجلس دعوت به عمل آمده، من در حالی که کودک ۱۲ تا ۱۵ ساله‌ای بودم، به مکان‌های عزا می‌رفتم تا به قرآن گوش دهم، از قاری چیزی یاد بگیرم و در فضای آن مناسبت قرار بگیرم تا اگر به چنین مجلسی دعوت شدم مثل همین مشاهیر باشم.»
ابتدای کار استاد شحات، ابتدای سختی بود، او



تأثیر تلاوت‌های استاد شحات بر قاریان ایرانی را نمی‌توان نادیده گرفت

محبوب ایرانی‌ها

سید جاسم موسوی

ایرانی‌ها فقط صدایش را شنیده بودند اما او را از نزدیک ندیده بودند. وقتی برای اولین بار به ایران آمد بیشتر از قبل جذیش شدند. هم استاد تلاوت بود و هم اخلاق و رفتار خوبی داشت. شاید تحولی که شحات در قرائت ایرانی‌ها ایجاد کرد حتی از اثر او در بین خود مصری‌ها هم بیشتر بود. حالا چند سالی از فوت او می‌گذرد ولی به سادگی می‌توان رگه‌هایی از سبک تلاوت شحات را در قاریان ایرانی شنید.

حاشیه

فرزند ارشد

انور شحات فرزند ارشد شحات که از قاریان مطرح مصری است درباره شروع کارش می‌گوید: پدرم از دو سالگی مرا به مجالس قرائت قرآن می‌برد. شش ساله بودم که شروع به حفظ قرآن کردم و در ۱۲ سالگی هم حافظ شدم. شاید دلیلش این بود که من در خانواده‌ای مذهبی به دنیا آمدم یعنی تربیت دینی باعث شد تا به راه قرآن بروم و البته مهم‌ترین عامل این تربیت پدرم بود که از بچگی دوستش داشتیم و از همان بچگی هم شروع به تقلید از پدرم کردم. در خانواده ما، من و محمود طریقه پدر را پیش گرفتیم و محمود تلاوتش به طریق پدر بسیار نزدیک‌تر و محکم‌تر است. من از همان کودکی که با پدرم به محافل می‌رفتم به نام مسجد هم می‌رفتم. پدرم مسجدی به نام مسجد «شحات» در قاهره دارد و من از بچگی مؤذن آنجا بودم.



ما می‌بایست ابتدا قرآن را حفظ کنیم و بعد شروع به تلاوت. من وقتی که شروع به تلاوت کردم و پدرم فهمید هنوز قرآن را حفظ نکرده‌ام تنبیهم کرد و مدتی با من حرف نزد و این بود که شروع به حفظ قرآن کردم و بعد از تلاوت پدر تقلید کردم تا ۱۶ سالگی که رسماً وارد تلاوت‌های مجامع و محافل شدم. در همان سن ۱۶ سالگی بود که نفر اول مسابقات کشور مصر شدم و تلاوتی در حضور رئیس جمهوری داشتم و از آنجا بود که مرا برای تلاوت به محافل دعوت کردند. انور حرف‌های جالبی نیز از زمان کودکی خود می‌زند: از نظر تربیت خانوادگی باید بگویم پدرم از ناحیه ثروت کم و کاستی نداشت و اگر مرا به حال خودم واگذار می‌کرد احتمال زیاد داشت به راه دیگر و کار دیگری بروم؛ ولی این جو معنوی و تربیت خانواده بود که به راه قرآن رفتم.

وی تأثیر پذیرفتند. می‌توان گفت حتی استادان بزرگ مصری هم به اندازه مرحوم شحات انور در ایران تأثیر شگرفی برجا نگذاشتند. این تأثیر فوق العاده طوری است که همه قاریان ایرانی را تحت پوشش قرار می‌دهد. ضمن اینکه نوع کلام استاد شحات با موسیقی ایرانی نیز همخوانی دارد که در فراگیری آن بی‌تأثیر نبوده است.» احمد ابوالقاسمی قاری بین المللی قرآن نیز معتقد است که استاد شحات محمد انور در همان دوران جوانی به رتبه‌ای بسیار بالا در قرائت قرآن دست یافت. وی فردی وزین و با وقار بود به گونه‌ای که از رفتار بیرونی او امکان پی بردن به خصایص درونی ایشان فراهم بود حتی شخصیت سنگین و با وقارش در خواندن و قرائت او هم تأثیرگذار بود. او با وجود توانایی‌های بالای خود هیچ‌گاه شأن قرآن را زیر پا نگذاشت و این کتاب آسمانی را با رعایت کامل قوانین تلاوت می‌کرد. وی قرآن را در سطح خاص خودی خواند و ذوق و هوش و استعدادش سبب شد تا در فاصله بسیار کمی به اوج موفقیت برسد. در اولین جلسه مجمع قاریان ایران در سال ۱۳۶۱ صدای شحات در سالن پخش شد که همه را منقلب کرده بود و به شدت مورد استقبال حاضران واقع شد. همگی پیگیری می‌کردند که نام این استاد قرائت قرآن را بفهمند یا نوار صدای وی را به دست آورند.

راز محبوبیت شحات

شاید خیلی‌ها رمز و راز این تأثیرگذاری را در آرامشی که در تلاوت‌های این استاد مشهود است جستجو کنند اما تسلط و آشنایی فوق‌العاده این استاد بر مبانی و اصول موسیقی و حتی استفاده از بعضی از گوشه‌ها و ردیف‌های موسیقی ایرانی در تلاوت خود از نکاتی است که باعث شده او در بین قاریان ایرانی محبوب باشد. این محبوبیت البته نه در ایران بلکه حتی در بین قاریان جوان مصری نیز مشهود است به طوری که هم‌اکنون کمتر قاری در مصر با نوا و نغمات این استاد مأنوس نیست و از تلاوت‌های این استاد تقلید نمی‌کند. تلاوت‌های دهه ۸۰ این استاد در مصر مؤید این مطلب است که اجراهای وی در جریان سفر به ایران اسلامی فقط بخشی از عظمت و

در حالی که پسری ۱۵ ساله بود قرآن کریم را در همه روستاهای شمال مصر با دستمزد بسیار کمی می‌خواند اما آرام آرام با رسیدن به سنین جوانی موقعیت بهتری به دست آورد.

شحات می‌گوید: «من دوست کارمندی در مجلس شهر میت غمر داشتم. او به من گفت: رییس مرکز برای مراسم افتتاحیه یک محفل دینی، تو را دعوت کرده است که مسئولان بلندپایه و رئیس رادیو در آن حضور دارند و محفل در مسجد زنفلی در شهر میت غمر برگزار خواهد شد. من قبول کردم و رفتم. وقتی مرحوم دکتر البوهی صدای مرا شنید گفت: شما با این استعداد چرا اقدام نمی‌کنی تا در رادیو قرائت کنی و مرا به این کار تشویق کرد. من رفتم و تقاضانامه نوشتم. نامه‌ای با تاریخ آزمون برایم آمد. طبق تاریخ رفتم ولی هیئت داوران با وجود اعجاب شدیدشان نسبت به خواندن من گفتند: تو باید مدتی برای فراگیری نغمه‌ها و دستگاه‌ها کلاس ببینی. من از استاد محمود کامل و استاد احمد صدقی از چگونگی کار سؤال کردم. ایشان مرا به آموزشگاه راهنمایی کردند. من ۲ سال رفتم و همه مقامات موسیقی را با کیفیت عالی فرا گرفتم و در سال ۱۹۷۹، تقاضانامه را دوباره نوشتم. سرانجام موفق شدم و برنامه‌ای برای تلاوت‌هایم به من داده شد. از آن پس به رادیو راه یافتیم. شحات محمد انور به اذعان

پیشکسوتان قرآنی کشورمان پس از استادان عبدالباسط محمد عبدالصمد، محمد صدیق منشای و مصطفی اسماعیل تأثیرگذارترین قاری بر قاریان ایرانی است به طوری که کمتر قاری ایرانی را می‌شناسیم که از تلاوت‌ها و سبک و هنر این استاد بزرگ در تلاوت قرآن تأثیر نپذیرفته باشد.

سید محسن موسوی بلده، استاد و پیشکسوت قرآنی درباره شحات می‌گوید: «اولین قاری بزرگ مصری در این زمینه استاد عبدالباسط است. بعد از وی استاد منشای تأثیر فوق العاده‌ای روی قاریان ایرانی داشتند. در ادامه نیز استاد مصطفی اسماعیل با سبک خود بسیاری از قاریان ایرانی را مجذوب خود کرد و این روند ۱۰ تا ۱۵ سال ادامه داشت. با ظهور استاد شحات انور به طور تقریبی تمام قراء ایرانی از

کمتر قاری ایرانی را می‌شناسیم که از تلاوت‌ها و سبک و هنر این استاد بزرگ در تلاوت قرآن تأثیر نپذیرفته باشد

شکوه و قدرتمندی این استاد در تلاوت قرآن را نشان می‌دهد. به عبارتی دیگر، تلاوت‌های اجرا شده وی در ایران به صورت فنی و تجویدی اجرا شده و استاد همه هنرنمایی‌های لحنی خود را به نمایش گذاشته است. شاید به خاطر همین مطلب نیز بعضی از استادان تلاوت‌های این استاد را در دوباره زمانی قبل از سفر به ایران و بعد از سفر و اجرا در ایران تقسیم‌بندی می‌کنند.

به عنوان مثال وقتی تلاوت سوره‌های زخرف و مطففین این استاد را که در سال ۱۹۸۶ در مجلس یادبود مادر استاد محمد احمد شیبی تلاوت شده گوش می‌کنیم، هیچ‌گونه شباهتی حتی به صورت جزئی با تلاوت‌های این استاد که در ایران اجرا شده، نمی‌یابیم.

استاد شحات محمد انور یکی از قله‌های قرائت جهان اسلام است که دست تقدیر او را خیلی زود از دوستدارانش گرفت. شاید خیلی‌ها هنوز هم خبری که در ۲۴ دی ماه سال ۱۳۸۶ بر روی خروجی معتبرترین خبرگزاری‌های جهان قرار گرفت را باور نکرده‌اند: «استاد شحات محمد انور درگذشت».

شبه‌ترین به پدر

محمود شحات انور فرزند استاد شحات محمد انور در سن ۱۲ سالگی حفظ قرآن را به پایان برد و توانست در همان سال مقام اول مسابقات

بین المللی «لیل‌ه القدر» مصر را از آن خود کند. توفیقات وی در این راه مرهون زحمات پدرش و نیز برادر بزرگش انور می‌باشد. خود او درباره پدرش می‌گوید: پدرم جزء قراء نسل پیش‌تاز مصر است که بسیاری از قاریان و جوانان از سبک ایشان پیروی می‌کنند. به‌نظم صدای دلنشین ایشان بهترین نغمه‌ای است که تاکنون در عمرم شنیده‌ام این نه بخاطر اینکه پدرم است بلکه واقعاً صدای ایشان در شنوندگان و عموم مردم تأثیر می‌گذارد.

در مورد ویژگی‌های ایشان در قرائت باید بگوییم بهترین ویژگی ایشان داشتن حس و حال است او قرآن را با احساس عالی تلاوت می‌کند. تلاوت او آرام و همراه با احساس است بطوری که بسیاری از کسانی که تلاوت ایشان را می‌شنوند گریه می‌کنند. من هم وقتی تلاوت‌های ایشان را گوش می‌کنم دچار حالت گریه می‌شوم.

در حقیقت من هرچه دارم از پدرم دارم. من از سن ۱۲ سالگی با راهنمایی پدرم حفظ و خواندن قرآن را شروع کردم. یادم می‌آید در آن سن پدرم در محفل قرآنی شب قدر در حضور رئیس جمهور مصر مرا به حضار معرفی کرد و من به تلاوت پرداختم و اتفاقاً در رشته حفظ و هم در قرائت مقام نخست را کسب کردم. از سن ۱۸ سالگی در محافل قرآنی شرکت کردم و در این راه برادرم انور کمک کار و یاور و مشوق من بود تا اینکه از

ضمن اینکه نوع کلام استاد شحات باموسیقی ایرانی نیز همخوانی دارد که در فراگیری آن بی‌تأثیر نبوده است

سن ۱۹ سالگی رسماً در محافل مختلف در مصر و سایر کشورها حضور یافتم.

محمود رفتار پدر با فرزندان را در خانه مملو از خاطره می‌داند و می‌گوید: زندگی ما با ایشان همه‌اش خاطره است. ایشان بطور دائم با اهل خانه بگو و بخند و شوخی داشت و با اهل خانه با مهربانی رفتار می‌کرد. اصولاً روش زندگی ما در خانه براساس سادگی و بی‌آلایشی است و ما با هم راحت بودیم. وضعیت زندگی ما کاملاً ساده است و موقع غذاخوردن روی زمین می‌نشستیم و خبری از مبل و صندلی و غیر ذلک نبود. ایشان ما را عادت داده‌اند که هر صبح و شام همگی قرآن بخوانیم.

محمود معتقد است که هر چند راهنمایی‌های پدرش باعث موفقیت او در امر تلاوت قرآن بسیار مؤثر بوده اما استعداد ذاتی و پشتکار وی در امر تلاوت نیز بی‌تأثیر نبوده است: ممکن است فرزند یک قاری مشهور در بسیاری مواقع پا جای پای پدر گذارد و راه او را ادامه دهد اما در قرائت قرآن شرط اساسی داشتن موهبت ذاتی و استعداد درونی است. پدرم وقتی دید که ما استعداد قرائت قرآن داریم ما را به این راه تشویق کرد اگر ما از این استعداد بی‌بهره بودیم هیچ‌وقت این کار را نمی‌کرد. در مورد مشاهیر قراء باید بگوییم فرزندان مشاهیری همچون استاد محمد اللیثی، استاد منشاوی و راغب مصطفی غلوش از آنان دنباله روی می‌کنند اما باز تأکید می‌کنم که نمی‌توان بخاطر شهرت پدر وارد عرصه تلاوت شد. شهرت پدر پنجاه درصد نقش دارد پنجاه درصد بقیه مربوط به استعداد ذاتی فرد است. درست است که فرزندان برخی از مشاهیر مصر تلاوت قرآن می‌کنند اما چون استعداد ندارند مشهور نشده‌اند.

نوع تلاوت را مختص او دانست البته این دوره بسیار مهم در تلاوت حداقل ۱۰ سال کاری را می‌طلبد که قاری باید تمامی آنچه را گفته شد فرا گرفته و آن‌گاه با شرایط لازم به کار گیرد.

شحات انور با توجه به نوع ویژه صدا و قدرت در اجرای درجات صوتی پایین و بالا (ماژور و می‌نور) و تسلط و شناخت کامل نغمات و الحان موسیقی تلاوت موفق به ارائه سبکی در تلاوت شدند که مستمعان زیادی را به سوی خویش جذب کرده است. اینکه استاد در هر مقام به طور معمول درجات و الحان آن را به زیبایی تلاوت می‌کرد و سپس به

سبک‌های تلاوت به ۴ دسته بدیع، تألیفی، تألیفی - ترکیبی و تقلیدی تقسیم می‌شوند. مثلاً سبک استاد رفعت بدیع، استاد عبدالفتاح شعشاعی تألیفی، استاد شحات انور تألیفی - ترکیبی و سبک بسیاری از قاریان حال حاضر مصر و ایران در زمره سبک تقلیدی است اما سبک استاد شحات انور از لحاظ کلی تألیفی - ترکیبی است. یعنی وقتی قاری تمامی مقامات و نغمات را فرا می‌گیرد و ضمن یادگیری فنون تلاوت را نیز به آن‌ها می‌افزاید و سپس با استفاده از صدا و صوت خود و احساس و ذوق موسیقایی مبادرت به تلاوت می‌کند آن وقت است که می‌توان این سبک و

تحلیل بر تلاوت‌های استاد شحات

لحن دلنشین و صدای نافذ



ذکات در قرائت یعنی اینکه قاری تشخیص دهد که کجا صدا را بلند کند یا کدام آیه را با صدای زیر بخواند یا از چه مقامات موسیقایی در کجا استفاده کند

حجاج و یا تولد نوزادان مراسم و محافل قرآنی بر پا می‌شود. در باقی استان‌ها هم در هر مناسبتی مثلاً ولادت پیامبر و اهل بیت علیهم السلام یا مناسبت‌های دینی دیگر محافل قرآنی عظیم بر پا می‌شود و قراء مشهور در آن‌ها به تلاوت می‌پردازند.

اما بیشتر در مناسبت‌های سوگ و عزا محافل قابل توجه قرآنی بر پا می‌شود و در یک محفل چه بسا ۱۵-۱۰ قاری به تلاوت بپردازند.

محمود به عضویت خود در اتحادیه قاریان و حافظان مصر اشاره می‌کند و می‌گوید: در مصر اتحادیه قاریان و حافظان قرآن کریم وظیفه امور قاریان را برعهده دارد. قاری قرآن توسط یک هیئت بیست نفره از قاریان برجسته مورد آزمایش و امتحان قرار می‌گیرد و پس از دریافت گواهینامه رسمی، این امکان را می‌یابد که به عنوان یک قاری در مصر و خارج از آن به تلاوت قرآن کریم بپردازد. اعضای این هیئت را استادانی چون «احمد نعیم»، «انور شحات»، «فتحی ملیجی» و «فرج الله شاذلی» تشکیل می‌دهند و بنده هم عضو این هیئت هستم.

او آینده تلاوت در مصر را بسیار درخشان ارزیابی می‌کند و می‌گوید: من پیش بینی‌ام این است که قاریان برجسته‌ای در مصر ظهور خواهند کرد. الان بسیاری از نونهالان مصری با صوت زیبا تلاوت می‌کنند این‌ها پس از ۲۰ سال قاریان برجسته‌ای خواهند شد.

و ذکات استوار است و تقلید فرع بر آن است. ذکات در قرائت یعنی اینکه قاری تشخیص دهد که کجا صدا را بلند کند یا کدام آیه را با صدای زیر بخواند یا از چه مقامات موسیقایی در کجا استفاده کند.

یک قاری باید در اثنای تلاوت ارتباط حسی با شنونده برقرار کند. باید به چهره شنوندگان نگاه کند و چهره‌اش درهم کشیده نباشد. این ارتباط میان او و شنونده بسیار مهم است و این همان ذکات و هوش قرائت است.

محمود شحات انور درباره قاریان جوان مصری نیز می‌گوید: در مصر جوانان با استعداد و قاریان خوش صدای زیادی وجود دارد و محافل قرآنی بسیاری برگزار می‌شود اما نکته مهم داشتن مقبولیت مردمی است. قراء زیادی در مصر وجود دارند اما مشهور نشده‌اند و از طرف عامه مقبول واقع نگردیده‌اند. چرا؟ برای اینکه عده‌ای از آنان هستند که در قرائت خلوص ندارند و هدف و انگیزه‌شان یا نام است یا نان و من و برادرم انور به همه آنان توصیه می‌کنیم با این صوت خوبی که دارید حیف است بخاطر مسائل بی‌ارزش

دنیایی تلاوت کنید بلکه باید برای خدا تلاوت کنید تا مردم دوستان داشته باشند.

وی درباره محافل قرآنی و دینی مصر نیز می‌گوید: ما در مصر برای هر چیزی محفل قرآنی برگزار می‌کنیم در منطقه صعید در جنوب مصر در شادی‌ها، در عزاداری‌ها، در جشن‌ها، ولیمه‌های

وی سفر به ایران و تلاوت در شهرهای کشورمان را از بهترین خاطرات خود می‌داند و می‌گوید: واقع امر این است که بیشترین استقبال از تلاوت‌های من در ایران بیشتر از همه جا بود. زیرا مردم ایران قرآن را دوست دارند و به آن عشق می‌ورزند و محافل قرآنی بخاطر کسب رضای خدا برگزار می‌شود نه برای انگیزه‌های دیگر، اما در بیشتر کشورهای دیگر، برگزاری مجالس قرآن بعضاً بخاطر شهرت طلبی و درآمد و پول درآوردن است.

در سفر اولم ایران را همچون مصر دیدم. می‌دانید که در مصر محافل قرآنی بسیار زیادی برگزار می‌شود. از طرفی من از طریق پدرم و برادرم و سی دی‌های قرآنی، با اوضاع قرآنی ایران تا حدودی آشنا بودم اما وقتی به ایران آمدم شور و شوق قرآنی را همچون مصر دیدم و عشق مردم به پدرم را در محافل و مجالس بطور ملموس مشاهده می‌کردم. از اینرو من همه مردم ایران را دوست دارم چون آنان پدرم را دوست دارند. استاد شحات هم مردم ایران را خیلی دوست دارد و به من و انور همیشه توصیه می‌کرد که به ایران سفر کنید و خوب تلاوت کنید چون ایران زیباست و دوستدار قرآن است.

وی همچنین در سفارش‌های خود به قاریان جوان ایرانی می‌گوید: اولاً یک قاری خوب باید حافظ قرآن باشد. حفظ قرآن به قلب راحتی و آرامش می‌دهد و از تشویش می‌رهاند، ثانیاً یک قاری باید بفهمد چه می‌خواند. زیرا اگر شما ندانید چه می‌خوانید نمی‌توانید دیگران را تحت تأثیر قرار دهید. یک قاری باید آیات را فهم و حس کند تا آن را به شنونده انتقال دهد. این توصیه پدرم به ما بود.

نکته بعدی اینکه تلاوت قرآن در اصل بر هوش

یک قاری خوب باید حافظ قرآن باشد. حفظ قرآن به قلب راحتی و آرامش می‌دهد و از تشویش می‌رهاند



گوشه‌ها و نعمات را معمولاً مورد توجه قرار داده و با توجه به مفاهیم مبادرت به تلاوت آن‌ها می‌کند. مثلاً نعماتی که استاد شحات معمولاً در مقام حجاز تلاوت می‌کردند عبارتند از کار، کوردی، حجاز نوا، حجاز حسین، حجاز عجمی، حجاز محیر، شاه ناز و... کسانی که صاحب معرفتی بر الحان عرب باشند، می‌بینند عدم تعجیل اجرای یک مقام که منجر به از دست رفتن کیفیت و کمیت تلاوت و در واقع روح و حسن تلاوت می‌شود که متأسفانه این موضوع هنوز بین قاریان عزیز و با استعداد ایرانی شیوع پیدا نکرده است.

مقام یا نغمه بعدی منتقل می‌شدند شنونده را برای استماع تلاوت ترغیب می‌کرد. به عنوان مثال در مقام بیات، استاد شحات انور بعد از درجه چهارم مقام بیات با استفاده از مدلاسیون در بیات وارد مقام رست شده و با استفاده از نعمات رست، نوا، گردان و... آن هم با تجزیه به صدا و تجزیه به لحن در استفاده از فنون صوتی که به زیباسازی صوت بیش از پیش کمک می‌کند، مقام را به اتمام می‌رساند و وارد مقام شارجه یا چهارگاه می‌شود. در مقام حجاز کمتر استادی مثل ایشان به جنبه‌های موسیقایی و ملودیک الحان توجه می‌کند و تمامی



چرا باید به وسایل الهی توسل بجویم؟

اشفع لنا عند الله

دکتر مریم حاجی عبدالباقر / استاد دانشگاه

سؤال این است که آیا ما اجازه داریم به وسایل و وسائط الهی توسل بجویم یا نه؟ اگر اجازه داریم دلیل آن چیست و اگر اجازه نداریم دلیلش چیست؟ وقتی ما بحث توحید ذاتی را مطرح می کنیم، وهابی ها به ما اعتراض دارند که شما دروغ می گوئید که مسلمان هستید بلکه مشرکید، چون در توحید عبادی غیر خدا را عبادت کرده توسل جسته و از آنها شفاعت می جوئید. باید دانست تمام مسلمانان به جز وهابی ها به توسل و شفاعت اعتقاد دارند. منتهی بعضی رفتارهای اغراق آمیز در این رابطه وجود دارد.



ائمه اطهار جز حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از دنیا رفته اند ولی اعتقاد داریم انسان می تواند با آنها ارتباط برقرار نماید و به آنان توسل جسته و از آنان به اذن خدا کمک جوید



خداوند چرا وسایل و وسائط را قرار داده است؟ پاسخ این است که هر چه تعداد وسائط و وسائطی که ما بوسیله آنها

با خدا ارتباط برقرار می کنیم بیشتر شود، یعنی نمایشگاه های الهی زیاد می شود. خداوند می خواهد هر لحظه یک جلوه گری جدید بنماید. خدا می تواند هر لحظه که ما تشنه شدیم آب در حلقمان بریزد تا احساس تشنگی نکنیم. ولی ببیند از آبی که ما را سیراب می کند تا آنجا که در طبیعت است چقدر وسیله وجود دارد. خورشیدی باید در طبیعت باشد، چاه، چشمه، آب، باد، ابر، جریان رودخانه، تصفیه خانه، لوله و کارخانه باید باشد تا این آب به ما برسد یعنی تعداد زیادی از ابزار خدانشناسی در همین آب خوردن وجود دارد. اگر دقت کنیم، قرآن تمام آنچه را که در هستی، وجود دارد، نشانه و آیه خوانده است پس چرا ابا دارد که امور را خارج از اسباب شان جاری کند، بلکه می خواهد همه امور در سبب خاص خودشان باشند. یک دلیل آن این است که خدایی که عادل است، می خواهد تمام چیزها را در جای خودش قرار دهد. دیگر اینکه، می تواند بدون اسباب و وسائط به ما چیز دهد اما می خواهد که ما از کانال اسباب و وسایل نزد نمایندگانش برویم. هر چقدر نمایندگان خدا را بیشتر ببینیم بیشتر با او آشنا می شویم و معرفت ما بیشتر می شود. در کره زمین همه چیز از طریق اسباب به ما داده می شود، از عوامل حیات مادی گرفته تا عوامل معنوی. مثلاً آیا امکان نداشت خداوند بدون پیامبران حرف های آنان را به ما القاء نماید؟ چرا امکان پذیر بود ولی خداوند خواسته پیامبر خودش خدا نما باشد، قرآن خودش خدانما باشد تا ما از آن طریق، او را بهتر بشناسیم یک دلیل دیگر که از این هم مهم تر است آن است که خداوند، ظرفیت ما را به عنوان مخلوقات در نظر می گیرد. در همان مثال سد، آیا ما ظرفیت ارتباط با آب ذخیره شده پشت سد را داریم؟ یا آب باید کانالیزه و لوله کشی شود و به مقدار لازم و در حد ظرفیت وارد خانه های ما شود؟ اگر آب سد را روانه خانه ما کنند که به جای سیراب شدن و بهره بردن، سیل ما را با خود می برد! یا برای بهره گیری از برق، برق ساخته شده در نیروگاه باید با مبدل های قوی به برق ضعیف تر تبدیل شود تا برای خانه هر یک از ما، قابل استفاده گردد. ما ظرفیت ارتباط مستقیم با برق نیروگاه بدون واسطه و مبدل را نداریم و منجر به نابودی ما می شود. ارتباط بشر با خداوند از طریق وحی همیشه در طول تاریخ به واسطه

پیامبران که انسان هایی دارای ظرفیت بالای ارتباطی بودند، انجام شده است.

دعای توسل

در قرآن سوره مائده آیه ۳۵ آمده است «یا ایها الذین امنوا اتقوا الله وابتغوا الیه الوسیله وجهدوا فی سبیله لعلکم تفلحون» ای کسانی که ایمان آورده اید مراقب نگاه الهی باشید وسیله ای را به سوی خدا بجوید (دنبال ابزاری که شما را به خدا نزدیک کند باشید) و در راه خدا جهاد کنید شاید رستگار شوید.

کلمه وسیله، یعنی چیزی که برای نزدیکی به کار می رود دعای توسل یعنی دعای تقرب. در قرآن کریم داریم «یا ایها الذین امنوا استعینوا بالصبر والصله» ای کسانی که ایمان آورده اید با صبر و نماز به سوی خدا تقرب جوید. پس صبر و نماز وسیله و راه توسل ما به خداست. پیامبر می فرماید یکی از صبرهای بارز، روزه است. روزه یک راه تقرب است و نماز یک راه تقرب و اگر کسی راه تقرب به سوی خدا بجوید با چیزی که خداوند آن را، راه تقرب به سوی قرار نداده، راه خطا رفته است. بت پرست چرا راهش تقرب نیست چون سنگ و اشیاء دیگر را می پرستد. انسان های مومن هم می توانند راه تقرب به سوی خدا باشند وقتی ما برای یک مومن توسل قائلیم هر چه درجه بالاتر رود و مومن صالح تر باشد تقرب هم بیشتر است. مثل تفاوت یک شیشه کوچک عطر که در آن را

باز کنیم با یک شیشه عطر بزرگ که در همان فضا باز می کنیم طبیعی است آن شیشه عطر بزرگ تأثیرش در فضا بیشتر است.

در قرآن ۲ آیه داریم که بحث توسل را به ما نشان می دهد (توسل به آدمیان مقصود است) در سوره یوسف آیه ۹۳ حضرت یوسف به برادرانش می گوید پیراهن مرا نزد پدر ببرید که بینایی اش را باز یابد «ذهبوا بقمیصی هذا فالفوه علی وجه ابی یات بصیراً» جایی که یک پیراهن و توسل یافتن به آن که فقط یک شیء است می تواند کار ساز باشد با این حساب توسل به آدمیان مومن امری طبیعی است باز در سوره یوسف آیه ۹۷ داریم «یا ابانا استغفر لنا ذنوبنا انا کنا خاطئین» برادران یوسف به پدر می گویند استغفار کن برای ما پس معلوم می شود که برادران به مقام پدرشان واقف

ارتباط بشر با خداوند از طریق وحی همیشه در طول تاریخ به واسطه پیامبران که انسان هایی دارای ظرفیت بالای ارتباطی بودند، انجام شده است

بودند که چنین خواهشی از او می نمایند. حضرت یعقوب نیز در جواب می گوید آیه ۹۸ «قال سوف استغفر لکم ربی» من بزودی برای شما استغفار خواهم کرد که گفته شده در شب جمعه این کار را انجام می دهند. وهابی ها معتقدند توسل به آدم زنده اشکال ندارد ولی توسل به ائمه امامان و انبیاء اشکال دارد ما می گوییم بعد از مرگ کشته شدگان جنگ بدر پیامبر صلی الله علیه و آله به کنار قبر آنها رفتند و گفتند ما وعده خدا را حق دیدیم آیا شما نیز وعده خدا را حق یافتید وقتی حضار می بینند حضرت رسول الله با مردگان سخن می گویند تعجب می کنند حضرت می فرمایند اینان از شما بهتری می فهمند و می شنوند.

ما معتقدیم ائمه اطهار جز حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از دنیا رفته اند ولی اعتقاد داریم انسان می تواند با آنها ارتباط برقرار نماید و به آنان توسل جسته و از آنان به اذن خدا کمک جوید. توسل یک راه میان بر است زیرا وقتی ما به خدا متصل می شویم در حقیقت یک موجود جاهل پر گناه ضعیف می خواهد به منبع قدرت و فیض متصل شود. توسل زمانی است که راه بر ما بسته شده و مانند نذر می ماند. مثلاً برادران یوسف چه زمان به پدر گفتند «یا ابانا استغفر لنا» زمانی بود که احساس کردند برادرشان را که پیامبر خدا بود در چاه انداخته و پدرشان را که یک پیامبر دیگر خدا بود فریب داده بودند یعنی کارشان به جای باریک کشیده بود.

شبهات شفاعت

شفیع در لغت یعنی جفت، زوج، همراه. وقتی یک نفر شفاعت می نماید یعنی در واقع اعلام زوجیت و همسری و هم خطی با کسی می کند. در قرآن آیاتی داریم که شفاعت را نفی می کند و آیاتی نیز داریم که شفاعت را تثبیت می نماید وهابی ها از آیاتی که شفاعت را نفی می کنند دستاویزی درست می کنند مبنی بر اینکه شفاعت وجود ندارد.

سوره بقره آیه ۴۸ «واتقوا یوما لاتجزی نفس عن نفس شیئاً ولا یقبل منها شفاعه ولا یؤخذ منها عدل ولا هم ینصرون» بترسید از روزی که نفسی در مقابل نفسی دیگر جزا ندهد و شفاعت از کسی پذیرفته نیست و از کسی برابر گرفته نمی شود و



فیشفعوا لنا او نرد فنعمل غير الذی کنا نعمل قد خسروا انفسهم و ضل عنهم ما كانوا یفترون».

آیا نمی‌نگرید به تأویل آیات قرآن روزی که تأویل آن می‌آید و کسانی که فراموش کرده بودند خدا را از قبل، زمانی که فرستادگان از طرف پروردگار ما به حق آمد می‌گویند آیا شفیع برای ما هست امروز که شفاعت کند یا برگردانده شویم به دنیا و یک جور دیگر زندگی کنیم این افراد به خود ضرر زدند و افتراهایی که به خدا می‌بستند گم شد. (به جایی نرسیدند)

آیه بیانگر این مطلب است که شفاعت برای بعضی افراد سود ندارد.

چرا خدا ۳ جا فرموده شفاعت اصلا به درد نمی‌خورد که برای برخی سوال انگیز باشد؟ در سوره بقره آیه ۲۶ می‌فرماید: «ان الله لا یستحی ان یضرب مثلا ما بعوضه فما فوقها فاما الذین امنوا فلیعلمون انه الحق من ربهم و اما الذین کفروا فلیقولون ماذا اراد الله بهذا مثلا یضل به کثیرا و یمهدی به کثیرا و مایضل به الا الفاسقین» خداوند ابا ندارد از اینکه به پشه یا بالاتر از آن مثال بزند

قیامت این است که تمام کسانی که پرستیده شده‌اند چه به عمد و چه به تقصیر چه بت‌ها چه آدمیان چه فرشتگان همه آنها روز قیامت حاضر شده و هر یک در پیشگاه الهی از خود سلب معبودیت می‌نماید و می‌گوید من لیاقت پرستش نداشتم. در آن روز حق کاملا روشن می‌شود و تردیدها و شک‌ها و اختلاف‌ها از بین رفته و حق با حساب و کتاب و استدلال روشن می‌شود.

در سوره مائده آیه ۱۱۶ خداوند به حضرت عیسی می‌فرماید: «انت قلت للناس اتخذونی و امیتا لهین» آیا تو به مردم گفتی که تو و مادرت را بپرستند. در آیه ۱۱۷ حضرت عیسی عرض می‌کند «ما قلت لهم الا ما امرتني به ان اعبد و الله ربی و ربکم و کنت علیهم شهیدا ما دمت فیهم فلما توفیتني کنت انت الرقیب علیهم و انت علی کل شیء شهید» من به آنها نگفتم مگر اینکه خدا را بپرستند که پرودگار من و آنهاست و من در بین آنان گواه بودم تا زمانی که در بین آنها بودم ولی زمانی که مرا میراندی و روحم را گرفتی تو مراقب بودی و تو بر هر چیز شاهد هستی. از آیه معلوم می‌شود که در معنی شهید، رقیب هم نهفته است. رقیب یعنی مراقب. شهید هم معنایی دارد که رقیب در آن وجود دارد. یعنی حاضر و ناظر و مراقب است و در نهایت گواهی می‌دهد. بر گردیم به آیه ۸۶ زخرف که فرمود: کسی می‌تواند شفاعت نماید که گواه به حق دهد. حق هم یعنی واقعیت ثابت غیر متزلزل واقعیتی که اختصاص به امروز ندارد (واقعیت مستمر) و این گواهی عالمانه است.

در سوره نباء آیه ۳۸ می‌فرماید: «یوم یقوم الروح و الملائکة صفا» روزی که روح و ملائکه در آن روز به صف می‌ایستند (قیام می‌کنند) اوضاع روشن شدن حق برقرار است «لا یتکلمون الا من اذن له الرحمن و قال صوابا» کسی در آن روز حق حرف زدن ندارد مگر کسانی که خدا به آنان اذن داده و حرفشان درست است.

با بررسی آیات به این نتیجه می‌رسیم که آیه ۳ آیه ابتدای بحث از عدم شفاعت صحبت کرد آیه ۳ آیه دیگر شفاعت را منوط به شرایطی از قبیل اذن و اجازه خدا، قول، حق، شاهد به حق و علم نمود.

در آیه ۵۳ سوره اعراف داریم: «هل ینظرون الا تأویله یوم یاتی تأویله یقول الذین نسوه من قبل قد جاءت رسلنا بالحق فهل لنا من شفعاء

خداوند خواسته
پیامبر خودش خدا
نما باشد، قرآن
خودش خدا نما
باشد تا ما از آن
طریق، او را بهتر
بشناسیم

هیچ کسی یاری داده نمی‌شود.

شبهه این آیه در همین سوره آیه ۱۲۳ می‌باشد که می‌فرماید «واتقوا یوما لا تجزی نفس عن نفس شیئا ولا یقبل منها عدل ولا تنفعها شفاعه و لا هم ینصرون» روزی که هیچ نفسی در مقابل نفس دیگر جزا داده نمی‌شود. و از کسی برابر گرفته نمی‌شود و شفاعت در آن روز سودی ندارد و هیچ کسی یاری داده نمی‌شود این آیه شفاعت را نفی می‌نماید. وهابی‌ها این آیه را معیار قرار می‌دهند که طبق آیات قرآن شفاعت پذیرفته نیست باز در سوره بقره آیه ۲۵۴ داریم «یا ایها الذین امنوا انفقوا مما رزقنا من قبل ان یاتی یوم لا یبیع فیه و لا خله و لا شفاعه و الکافرون هم الظالمون» ای کسانی که ایمان آورده‌اید انفاق کنید از آنچه به شما روزی دادیم قبل از آنکه روزی بیاید که نه بیع (خرید و فروش) و نه خله (خلیل و دوستی نزدیک) و نه شفاعت وجود ندارد و کافران همان ظالمان هستند. طبق این آیه شفاعت پذیرفته نیست

از آنجایی که در تفسیر قرآن باید از آیات دیگر کمک گرفت باید ببینیم آیات دیگر چه می‌فرمایند در آیه ۲۵۵ «الله لا اله الا هو الحی القیوم تا من ذالذی یشفع عنده الا باذنه» یک استثناء وجود دارد. چه کسی می‌تواند نزد خدا شفاعت کند؟ اگر انسان اذن و اجازه از طرف خدا داشته باشد می‌تواند شفاعت نماید تا اینجا آیات از شفاعت در روز قیامت صحبت

نکرد. در سوره طه آیات ۱۰۰ تا ۱۰۹ درباره روز قیامت است در آیه ۱۰۹ می‌فرماید «یومئذ لا تنفع الشفاعه الا من اذن له الرحمن و رضی له قولا» نوعی از شفاعت در آن روز سود دارد برای کسی که خدا به او اذن داده باشد که از نظر قول، خداوند از او راضی باشد. یعنی قول و فعل این فرد یکی باشد در سوره زخرف آیه ۸۶ می‌فرماید «ولا یملک الذین یدعون من دونه الشفاعه الا من شهد بالحق و هم یعلمون» کسانی که غیر از خدا را می‌خوانند مالک شفاعت نیستند مگر کسی که شهید باشد. یعنی حاضر، ناظر، مراقب و گواه باشد. مثل پاسبان. اگر سر چهار راه نباشد شلوغ می‌شود اگر باشد و نگاه نکند باز شلوغ می‌شود اگر باشد نگاه کند ولی مراقب نباشد فایده ندارد اگر باشد و نگاه نکند و مراقب هم باشد ولی دفتر چه نداشته باشد قدرت گواهی دادن ندارد یکی از هنگامه‌های

برای کبائر (گناهان کبیره) است آنجایی که انسان واقعا گیر کرده خداوند در این میان یک راه برقرار می کند که شخص چنان جذب عوامل معنوی و انسان های والا بشود که دست به دامان آنان می شود. شفاعت یک سد شکنی برای کسانی است که در گناهان گیر کرده و می خواهند نجات یابند. مسلما فردی که می خواهد مورد شفاعت قرار بگیرد باید مومن باشد که جذب آن نیروی مغناطیسی (شفیع) شود. کسی که در این دنیا دل به حق نسپرده باشد در آن دنیا مورد شفاعت قرار نخواهد گرفت ولی کسی که دلش برای حق بتپد و چه بسا گناهانی هم داشته باشد ولی با آن دل مشتاق حق، از گناه کنده شود مورد شفاعت قرار می گیرد.

در صحرای محشر که افراد، یکدیگر را با گناهان شان می بینند، همین شرمندگی از انجام گناه و در معرض مردم بودن باعث می شود این فرد از گناه خود کنده شود و تا عالم میزان این تکامل برای شخص وجود دارد. بعد از عالم میزان که معلوم شد فلش وجود شخص سمت حق است یا باطل دیگر امکان بازگشت وجود ندارد یا فرد بهشتی است یا جهنمی اما تا قبل از آن تمام موقفاها برای این است که اگر شخص بد است از بدی ها کنده شود. این دنیا و آن دنیا در ارتباط و در راستای یکدیگرند. اینک ما الان مجذوب چیزی هستیم تجسم آن در آن

دنیا مجذوب آن شدن و مورد شفاعت قرار گرفتن است. مومن هر چه درجه اش بیشتر باشد قدرت شفاعتش بیشتر است تا چه رسد به مقام عصمت پیامبران. قرآن، شفاعتش رد نمی شود، قرآن حیات دارد. اگر قرآن کسی را شفاعت کرد او نجات یافته است. رسول اکرم هم رحمه للعالمین است و شفاعتش مورد قبول است. شفاعت آخرین مرحله قبل از میزان است یعنی اگر نباشد بیچاره ایم.

در سوره نساء آیه ۸۵ داریم: «من یشفع شفاعه سینه یکن له کفل منها» شفاعت سینه، جذبه های باطل است که بواسطه آن دیگران به طرف ما کشیده می شوند یا ما به طرف آنها کشیده می شویم و توجه به این جذبه ها که در شخص تاثیر می گذارد، گاهی باعث نابودی می شود اگر به خود نیاییم.

شفاعت را نفی می کند چرا باید شفاعت را نفی کند. زیرا هم شفیع و هم مشفوع شرایط دارند هر کسی نمی تواند هر کسی را شفاعت کند هر کسی هم مورد شفاعت نمی تواند قرار گیرد. پس بهتر است ما چنین فکر کنیم که ممکن است مورد شفاعت قرار نگیریم لذا خودمان را اصلاح نماییم از امام صادق علیه السلام روایت داریم «لاتنال شفاعتنا من استخف الصلاه» هر کسی نماز را سبک بشمارد به شفاعت ما نمی رسد. معلوم است بعضی، از قابلیت شفاعت شدن محروم می شوند و همه مردم قدرت شفاعت کردن ندارند.

حقیقت شفاعت چیست؟

اینکه فرد اهل گناه است و توبه می کند، نیاز به شفاعت ندارد ولی گاهی دل کندن از گناه سخت است یعنی گناه مثل یک زالو، زگیل چسبیده و ملکه شخص شده است. مثلا فردی اخلاق خوبی که دارد، نماز می خواند، صدقه می دهد ولی بد دل است و هر چه گریه، اشک و توبه می کند درست نمی شود. در این مواقع، اگر این شخص سعی خود را در برطرف کردن این رذیله نمود خداوند، در سر راهش چیزهایی قرار می دهد که جذب شود بعد از آن جاذبه، فرد را به خود مشغول می کند که از بدی کنده می شود و این نه بدان خاطر است که این شخص بدی سابق خود را دوست ندارد بلکه بدان معنا است که این شخص دیگر خودش نیست

مجذوب است. اگر یک قوه و نیروی مغناطیسی قوی در اطلاقی باشد و در آن اتاق انواع وسایل آهنی، براده ها، سنجاق ریخته باشد تمام این وسایل جهت گرفته و در صورت قوی بودن میدان جاذبه، جذب نیروی مغناطیسی می شوند. اگر دل های ما بسان براده های آهن شد که هر دلی مشغول به چیزی باشد ولی یک دفعه یک میدان جاذبه قوی روشن شود، خواه ناخواه این براده های آهن در آن محیط جذب خواهند شد ما باید ببینیم چه چیزهایی ما را جذب می کنند که از خود بی خود می شویم عوامل مختلفی از قبیل قرآن، مسجد، امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف وجود دارد که همین ها می تواند شفیع ما باشد. ما انسان ها گناهانی داریم که به ما چسبیده اند البته کوتاهی در ترک آنها از ما بوده ولی حالا این گناهان ملکه ما شده اند لذا شفاعت

مسلمان فردی که می خواهد مورد شفاعت قرار بگیرد باید مومن باشد که جذب آن نیروی مغناطیسی (شفیع) شود



پس کسانی که ایمان آورده اند می دانند آن حق است از جانب پروردگارشان و کسانی که کافر شدند می گویند خداوند چه اراده کرده از زدن این مثل که گروهی را بوسیله آن گمراه می کند و گروهی دیگر را هدایت و جز فاسقین گمراه نمی شوند.

باید گفت خداوند قصد گمراهی افراد را ندارد بلکه خداوند در هر آیه ای در مقام بیان یک مطلب است. مثلا معلم گاهی شاگرد را می ترساند که حواسش را جمع کند اگر از ابتدا بگوید هیچ کس نگران نباشد، هیچ کس درس نمی خواند، خداوند در آیه ۴۸ سوره بقره می فرماید که بترسید. در مقام ترساندن بندگان است اگر از ابتدا بفرماید شفیعانی هستند که چه کارها که نمی توانند بکنند ما هیچ کار مثبت انجام نمی دهیم اصولا ما انسان ها حتی با توجه به آیاتی از این قبیل که شفاعت در روز قیامت پذیرفته نمی شود خیلی راحت برخورد می کنیم حال اگر، در آیاتی گفته شود که شفیعان در روز قیامت هستند که خیلی کارها می توانند انجام دهند چه خواهیم کرد؟

پس این آیه در مقام انذار و ترساندن ماست، لذا

غُرْمِي لَوْ كُنَّا نَعْلَمُ عِنْدَ نَا مَامَا نُوَاوَمَا فُلُو لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذَٰلِكَ خِصْرًا
 غازیان اگر میبودند نزد ما می دانستیم که می کنند ما را دانه آزار آن بهر بیت
 فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ يُخَيِّرُ وَيُمِيتُ وَاللَّهُ بِنَا نَعْمَلُونَ بَصِيرٌ وَلَئِنْ
 در دلهاست آن و خدا زنده می کند و میمیراند و خدا آنچه می کند بخت و اگر
 فُلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مِنْكُمْ لَعَفِيرَةٌ مِنْ اللَّهِ وَرَحْمَةً خَيْرٌ مِمَّا يَجْعَلُونَ
 گشته شدید در راه خدا یا مردید هر آینه امر زشتی از خدا و رحمتش بهتر از آنچه می کنند
 وَلَئِنْ مِنْكُمْ أَوْ فُلْتُمْ لَأِلَى اللَّهِ تُحْشَرُونَ فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لَنْتَ
 و اگر مردید یا گشته شدید هر آینه بوی خدا محو نشود پس بر رحمتی از خدا زنی کرد
 لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ قَضَاءً غَلِيظًا الْقَلْبُ لَا نَقُضُوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ
 مرا بخشاید و اگر بودی بدگوی سخت دل هر آینه بزرگوار می شود از حولت پس عفو کن
 عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ
 از ایشان و آمرزش خواه برای ایشان و مشورت کن با ایشان در کار پس چون غم گویی پس توکل
 عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ إِنْ يَنْصُرْكَ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ
 بر خدا بجز خدا دوست ندارد متوکلین را اگر یاری کند شمارا خدا پس نیست غایبی
 لَكُمْ وَإِنْ يَخْذُ لَكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَعَلَى اللَّهِ
 شمارا و اگر دایم سازد شمارا پس است اگر یاری دهد شمارا از جانب او بر خدا
 فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَغْلَ وَمَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِهَا
 پس باید توکل کنند مؤمنان و نیست مر پیغمبر را که غلبه کند و کیست ضایع می نماید
 عَلَى يَوْمٍ الْفَيْمَةِ ثُمَّ تُوْفَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ
 خیزد گرد است روز قیامت پس تمام داده میشود هر نفس را آنچه کسب کرده و ایشان ظلم گزیده نمیشود
 أَفَمِنْ أَنْبَعِ رِضْوَانِ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ وَمَا لَهُ جَهَنَّمَ يَكْسِرُ
 آیا پس است که بر روی گردد رضا پس خدا چون نیست که بگشت بسخط از خدا و آرد نکاح من خست و پیرا
 الْمَصِيرُ هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ مِمَّا يَعْمَلُونَ لَقَدْ مَنَّ
 آنچه می بدست ایشان مرتبانه نزد خدا و خدا پست است آنچه می کند حقیر کرد



قرآن با ترجمه
 تحت اللفظی. کاتب
 این قرآن را به اتمام
 نرسانده و تا واسط
 جزء بیست و چهارم
 را تحریر نموده است
 و از شواهد و قرائن
 اینطور می آید که
 قصد داشته تمام
 قرآن را کتابت کند
 اما موفق به انجام
 آن نشده است

بامشورت زنله می شوند

فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ

به (برکت) رحمت الهی، در برابر آنان [=مردم انرم (ومهربان) شدی] و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو، پراکنده می شدند. پس آن ها را ببخش و برای آن ها آموزش بطلب! و در کارها، با آنان مشورت کن! اما هنگامی که تصمیم گرفتی، (قاطع باش!) بر خدا توکل کن! زیرا خداوند متوکلان را دوست دارد.

سوره آل عمران - آیه ۱۵۹

این آیه بعد از جنگ احد نازل شده است. وقتی که مسلمان ها در این جنگ، با پیشروی مختصری، فکر کردند که پیروز شده اند و به همین خاطر مشغول غنیمت جمع کردن شدند. اما سپاه دشمن از پشت به آن ها حمله و غافل گیرشان کرد. در این جنگ نزدیک بود جان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به خطر بیفتد که با فداکاری های امام علی علیه السلام این طور نشد و به خیر گذشت. عده زیادی از مسلمان ها وقتی با شبیخون دشمن غافلگیر شدند، پا به فرار گذاشتند. این آیه وقتی نازل شد که همین مسلمان هایی که فرار کرده بودند، پیش پیامبر آمدند و به خاطر فرار شروع به عذرخواهی کردند.



این آیه خطاب به شخص پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است و در آن به مهربانی و رأفت ایشان اشاره می کند که پیامبر از همه جهات با مردم نرم و مهربان بودند و خشونت در هیچ جای اخلاقشان جایی نداشت. به همین خاطر خداوند به پیامبر دستور عفو عمومی می دهد تا از همه خطاهای مردم بگذرد و آن ها را ببخشد. خداوند می فرماید که تو اگر در حرف و عمل خشن و سنگدل بودی، مردم از اطرافت پراکنده می شدند.

همین طور خوب بمان

بعد از اینکه خداوند به اخلاق پیامبر و نرم خویی شان اشاره می کند، این سبک رفتار پیامبر را تایید می کند و تاییدش را این طور نشان می دهد که تو

ای پیامبر! باز هم مثل قبل با این مردم با نرم خویی و بخشش رفتار کن و در کارها با آن ها مشورت کن و این نشان دهنده رضایت خداوند از سبک زندگی پیامبر و رفتارشان با مردم است. خداوند از پیامبر می خواهد که مردم را ببخشد و برایشان از خدا طلب بخشش کند تا گرفتار اثرهای گناه نشوند و خداوند است که انتهای همه بخشش ها به او ختم می شود. خدا از پیامبر می خواهد که نسبت به همه بی وفایی هایی که با او کردند، سختی هایی که در این جنگ برایش فراهم و نافرمانی هایی که کردند، از حق خود بگذرد و اگر پیامبر این کار را نمی کرد، زمینه تفرقه و چند دستگی در جامعه به وجود می آمد. مسلمانان در جنگ احد کشته های زیادی داده بودند و عفو و مهربانی پیامبر می توانست مرهمی باشد برای زخم ها و جراحات های آن ها.

مشورت کن

بعد از اینکه قرار شد مردم به خاطر همه اشتباه هایی که کرده بودند توسط پیامبر بخشیده شوند، خداوند می خواهد تا پیامبر علاوه بر بخشش و استغفار، با آن ها مشورت کند. مشورت برای زنده کردن شخصیت مردم و تجدید حیات فکری و روحی آن ها است. چون پیامبر قبل از جنگ احد با مردم مشورت کرده بود و این مشورت نتیجه خوبی نداشت، به نظر می رسید که دیگر پیامبر باید قید مشورت کردن با آن ها را بزند. اما این طور نشد و پیامبر باز هم دستور داشت تا با مردم مشورت کند، هر چند این مشورت منجر به پیروزی نشود و بی نتیجه باشد. در آخر هم خداوند از پیامبر می خواهد که بعد از مشورت و گرفتن تصمیم درست به خدا توکل کند که خدا توکل کننده های به خودش را دوست دارد و تنهایشان نمی گذارد.

سلوک



پای‌موم‌عظمای آیت‌الله خوشوقت استاد اخلاق اهالی تهران

زبان کیسه اعمال را سوراخ می‌کند

تنظیم: محمد رسولی

«عرفان یعنی این که گوش به حرف خدا بدهی، واجبات را انجام دهی، محرمات را ترک کنی» آن‌هایی که پای صحبت‌های اخلاقی حضرت آیت‌الله خوشوقت نشسته باشند این جمله یا جملاتی به این مضمون برای‌شان آشناست. اولین باری که به مسجد کوچکی در سه راه طالقانی تهران رفتم تا یکی از عرفای دوران را ببینم فکرمی‌کردم لابد روحانی‌ای را خواهم دید که حرف زدنش، راه رفتنش، غذا خوردنش و... با ما فرق می‌کند. اما در اولین برخورد با چهره‌ای نورانی و باجذبه اما ساده و مهربان برخورد کردم که جوانان زیادی در محراب مسجد دور او را گرفته بودند و او با سعه صدر و روی باز به سوالات آن‌ها پاسخ می‌داد. آیت‌الله خوشوقت که شاگرد برجسته علامه طباطبایی بوده است سال‌هاست پیش‌نماز مسجد امام حسن مجتبی علیه‌السلام است. کسانی که ایشان را می‌شناسند می‌دانند که ایشان تنها راه سیر و سلوک را رعایت تقوای دانند و برنامه‌های پیچیده و ریاضت‌های بی‌مورد را غلط می‌دانند.

شرّ آدم را زیاد می‌کنند. آدم عقل دارد، بعضی راه دنیا را انتخاب می‌کنند، بعضی هم راه بندگی را، اگر راه بندگی را ادامه دهد، از خارج به او کمک می‌شود و عقل زیاد می‌شود. کسی که اخلاق خوش در خانه دارد، مانند کسی است که روزها را روزه دارد و شب‌ها را عبادت کند. کسی که دارای ایمان در حد بالاست، همه چیز برای او تفریح است. هر که تفریح می‌خواهد بپاید در این راه! تازه از نعمت‌های خدا بیشتر هم لذت می‌برد.

ذکر کثیر

از نظر ایمان دو مرحله داریم: اولی که خدا اصلاً از آن نگذشته و کنارش هم جهنم گذاشته چون آدم‌ها از بین می‌روند. تقوای خدا در واجب و حرام است. با اطاعت فرمان در این مرحله نفس اماره آب می‌شود و از بین می‌رود و نفس مطمئنه جایگزین می‌آید. کسانی که این طور هستند طبق تعریف قرآن کریم، اولیاء الله‌اند. حال اگر کسی خواست بالاتر پرواز کند، علاوه بر این دو، باید ذکر خدا را هم کنارش بگذارد. باید یواش یواش از کم، ذکر را با توجه و با زبان، در حال کار، در حال نماز، تعقیبات، قرآن و... با توجه بگوید تا توجه تقویت شود و غفلت از دل خارج و ذکر از زبان وارد قلب شود و ذکر کثیر حاصل گردد. با رعایت تقوا و ذکر باهم رشد ایمان سرعت می‌گیرد. اما این (ذکر) واجب نیست و اقلی

حفظ زبان

قال رسول الله صلی الله علیه وآله: واحفظوا لسانکم...

در یک کلام زبان باعث سوراخ کردن کیسه اعمال است. هر چه اعضاء زحمت می‌کشند و جمع می‌شود یک حرکت زبان کیسه را سوراخ می‌کند. حضرت امیر علیه‌السلام فرمودند: هیچ عملی بدون تقوا مفید نیست و تقوا هم بدون حفظ زبان مفید نخواهد بود. لذا خداوند خاکریز برای زبان قرار داده است؛ لبها و دندانها! اگر در برابر زن و فرزند غضبناک شدید باید از مهلکه خارج شوید و گرنه قطعاً زمین خواهید خورد.

تند و کند رفتن

ملاک در تند و کند رفتن سلامت بدن است. اگر بدن از دست برود دیگر هیچ کار نمی‌تواند بکند و اینکه آرام و پیوسته برود و ۷۰-۸۰ سال عمر کند بهتر است تا اینکه زود برسد و تا آخر از کار بیفتد. یعنی دلش درد بگیرد، سرش درد کند، رنگش زرد شود، نباید بدن ضرر ببیند.

ظرفیت

اینطور نیست که ظرفیت‌های همه ثابت و به یک اندازه مشخص باشد. انجام عمل خیر ظرفیت خیر آدم را زیاد می‌کند کسی که ظرفیتش بزرگ است چیز گیرش می‌آید. انجام عمل شرّ ظرفیت

شکر خدای تعالی سه قسم است: عملاً (یعنی انجام واجب و ترک حرام) زبانا و قلباً (بدانیم که نعمت‌ها از اوست) یعنی سه پایه شکر!



همواره باید شکر بگوییم و این را در نظر داشته باشیم که خدا همین قلیل شکر ما را بشرطی قبول می‌فرماید که در نظرمان قصد در شکر همواره باشد. چون ما وقتی شکر می‌کنیم نعمت اضافه می‌دهد و این خود شکر می‌خواهد، علاوه بر این شکر با اعضای بدن است و این شکر می‌خواهد و... یعنی همواره ما عقیم در شکر خدای تعالی. از طرفی اگر کسی اعتراف به عجز خود در شکر خداوند کند، به واقعیت نزدیک‌تر از کسی است که می‌خواهد نعمت‌ها را دانه دانه شکر کند.

جلب محبت مردم

جلب محبت مردم نصف عقل است. در غیر دایره واجب و حرام باید با کمک عقل طوری برخورد و زندگی کرد که محبت‌شان جلب شود و آرزو کنند باز هم با شما برخورد داشته باشند.

این خیلی خوب است و اثرهای دنیایی و آخرتی بسیار دارد. در خانواده هم باید طبق دستورات اسلام عمل کرد با زن و بچه. با بچه باید با رفاقت برخورد کرد و با دعوا و فحش و زدن، تاثیر حرف از بین می‌رود.

از مردم که تقوا را رعایت می کنند، تصمیم به ادامه راه در این مرحله را می گیرند. لذا این طرف اتوبانش خلوت خلوت است. اما خدا راه را باز گذاشته. برای همین در قرآن زیاد به ذکر اشاره نشده است.

هدف از آمدن اهل بیت علیهم السلام

بعضی می خواهند خودشان را در خاک فرو کنند. یک عمر خاک بازی می کنند و بعد هم تمام می شود. اما حضرات معصومین در نقطه مقابلند.

اگر خداوند این جارچی ها را نمی فرستاد، هیچ گاه کسی خاک را برای رفتن به طرف خاک آفرین رها نمی کرد. اما خداوند بوسیله حضرات معصومین با لطایف الحیل، با دعا کاری می کند، که این ها دل شان آنجا را بخواهد و یواش یواش به آن طرف حرکت کنند.

فرق صحت عمل با قبولی آن قبولی اعمال با صحیح بودن آن فرق می کند که صحت از عذاب نجات می دهد ولی عدم قبولی اعمال، آثاری را که در اثر قبولی بر می گردد، ندارد و خدا از متقین قبول می کند. چطور وقتی کسی

با کسی دشمن است یکی هدیه بفرستد دیگری قبول نمی کند و لو اینکه هدیه را فرستاده باشد، اینجا هم همین طور است.

برای مبارزه با وسوسه شیطان لازم است انسان معده اش سبک باشد. برای همین در ماه مبارک می گویند شیطان در غل و زنجیر است. البته جوانانی که ازدواج نکرده اند بیشتر این موضوع را رعایت کنند و سه روز روزه در هر ماه را ترک نکنند. وسوسه های شیطان تناوبی است. در وسوسه اول اگر مغلوب شدی در وسوسه بعدی حتما شکست می خوری و اگر زمین نخوردی به راحتی وسوسه بعدی دفع می شود.

اگر شیطان وسوسه کرد نباید دور وسوسه گشت، باید سریعاً درباره آن فکر نکرد که هر چه فکر کنی و بمانی بدتر می شود.

برنامه روزانه زندگی

برنامه روزانه زندگی: ۱- استفاده از نعمت های خدا و شکر آن. ۲- عبادات خدا در این بین ۳- کسب روزی حلال و کار در هر روز (۸ ساعت مفید) آنقدر که نیاز بر آورده نشود نه بیشتر. (البته اگر شرایط سخت و استثنایی است و خرج در نمی آید

حد اکثر ۲ ساعت اضافه کاری است) حال: در این بین واجبات و محرمات به انسان برخورد می کنند. انسان مرتبه معنوی خود را با انجام و ترک آنها بالا می برد. (در صورت اختیار با عبادت بیشتر و کیفیت بالاتر مقام را بالاتر برد) همین و بس.

راه دین امام زمان

شرط دیدن امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف تقواست و بس. مقداری هم زبان قرص داشتن است و باید ثابت کنی اختیار زبان را داری.

تقوا

«و من يتق الله يجعل له مخرجا» اگر کسی در زندگی مستمرا (نه یکی دو هفته) تقوا را مراعات کند يجعل له مخرجا. خدا می گوید اگر تقوا را مراعات کردی من در بن بست های زندگی برایت راه بیرون رفت قرار می دهم. راه باز می شود. به همین منظور خدا یک سوره در قرآن کریم آورده است به نام سوره یوسف. یوسف در شرایط صد در صد ضعف و زبونی بود، جوان برده ای بود که هیچ کس را نداشت آن طرف

با بچه باید با
رفاقت بر خورد
کرد و با دعوا
و فحش و زدن،
تاثیر حرف از بین
می رود

هم ملکه مصر بود. خدا می گوید ببین در اثر تقوا چه کارش کردم. در آن نقطه ای که دعوت به گناه شد از آن نقطه فرار کرد. به کجا فرار کرد؟ به طرف در بسته. فقط همین کار از دستش بر می آمد اما کوتاهی نکرد. آنجا نایستاد. خدا دید یوسف دارد تقوا را مراعات می کند به دل شوهر آن زن انداخت که برود خانه. به محض این که در را باز کرد دید یوسف دارد می دود و زن از پشت دنبال او کرده است. اولین شاهد پاکدامنی یوسف صدیق شوهر آن زن است. تقوا را رعایت کنی خدا دقیق و ظریف کمک می کند. همه چیز را طوری می کند که به نفعت بشود.



اهلبیت علیهم السلام



ضمینه سازی برای غیبت
نگاهی کوتاه به زندگی امام
حسن عسکری علیه السلام



قبة الصخره در تهران
زیارت آستان مقدس امامزاده
زید علیه السلام



پیامبر اخلاق های خوب
جستجویی کوتاه در زندگی
نورانی پیامبر اسلام



حسین علیه السلام بهانه
مسلمانی ام
گفت و گویا حسین موری جوان
ایتالیایی که پیش از مسلمان
شدن هیأت می رفت



امام: تکیه گاه عالم
پرسش هایی درباره غیبت امام
عصر در گفت و گویا حجت
الاسلام تقی حاتمی



هائیه سهل آبادی

روز آغاز امامت حضرت ولی عصر
عجل الله تعالی فرجه الشریف روزی
است که بنا به روایات رسیده از پیامبر
صلی الله علیه و آله و سلم باید عید
گرفته شود.
موضوع مهدویت همیشه همراه با
هزاران سوال جواب نداده و شبهه
ذهنی بوده و هست. برای رسیدن به
بعضی از این جوابها سراغ حجت
الاسلام والمسلمین تقی حاتمی
رفته ایم. حاتمی مسئول بخش آموزش
و پژوهش بنیاد تخصصی مهدویت
است. بنیادی که تاسیس شده است
برای رفع بسیاری از همین سوالها
و شبهههایی که در مورد موضوع
مهدویت در جامعه طرح می شود.

با توجه به اینکه امام زمان عجل
الله تعالی فرجه الشریف به طور
پنهانی به دنیا آمدند و حتی
بارداری مادرشان هم مخفی
بود و کسی جز یاران نزدیک



ایشان از وجودشان مطلع نبود، وقتی امام حسن
عسگری علیه السلام به شهادت رسیدند مردم
چگونه از وجود ایشان با خبر شدند؟ با توجه به
اینکه ایشان به عنوان یک کودک ۴ ساله بر جنازه
پدرشان نماز هم خواندند. مردم چگونه توانستند
حضور امام را قبول کنند؟

بحث ولادت پنهان و مخفیانه امام زمان به خاطر
خطراتی که وجود نازنین حضرت را تهدید می کرد
شبهه به ولادت بعضی از انبیای گذشته مانند حضرت
ابراهیم و حضرت موسی علیه السلام بود. علت
مخفیانه بودن هم فضای مسموم و جوی بود که در
دست بنی عباس بود. آن ها از دشمنان ائمه محسوب
می شدند و ائمه را در جریان حکومت رقیبان خود
می دانستند. از نحوه زندگی امامان مخصوصاً دو امام
آخر این طور برداشت می شود که جو موجود در زمان
این ائمه به شدت نظامی بود. امام به نزدیکان خانه خود
هم که غلامان و کنیزان بودند اطمینان نداشتند. لذا
در این فضای بینیم بر خی از اصحاب حضرت هم که
می خواهند با امام ارتباط برقرار کنند در قالب و پوشش
شغل های مختلف این کار را انجام می دهند. مثلاً



پرسش های در باره غیبت امام عصر در گفت و گو با حجت الاسلام تقی حاتمی

امام؛ تکیه گاه عالم

■ حاشیه ■

مبارزه با امام زمان‌های دروغی

در بحث مهدویت از نکته‌های مهمی که باید در جامعه به آن توجه شود، بحث آسیب‌ها و مدعیان است که متأسفانه در جامعه شیعی و اسلامی خیلی پررنگ است و خصوصاً در این برهه از زمان که کشورهای اسلامی در منطقه خاور میانه دچار بحران و تشویش هستند. در این وضعیت نابسامان مدعیانی پیدا شده‌اند و راهزن دین مردم شده‌اند. فرقی نمی‌کند، چه اهل سنت و چه تشیع، همه را تهدید می‌کند.

به نوعی با نگاهی دیگر حتی یهودیت و مسیحیت را هم تهدید می‌کند. به خاطر اینکه ظلم و ستم در عالم زیاد شده است. مهم‌ترین وظیفه‌ای که ما می‌توانیم در این برهه از زمان داشته باشیم این است که مردم را نسبت به معارف مهدوی بصیر کنیم و نسبت به آسیب‌ها آگاه کنیم. که این موضوع به این شکل آسیب است و اگر غفلت و اشتباه کنی ممکن است دینت را از دست بدهی. یعنی سرمایه و همه چیزت را از دست می‌دهی.

لذا آگاهی بخشی جامعه نسبت به آسیب‌ها و ارتقاء معرفتی مردم خصوصاً شیعه درباره امام زمان عجل‌الله تعالی فرجه الشریف باید در راس حرکت‌های دینی و فرهنگی مان باشد تا به نوعی دین جامعه خودمان را حفظ کنیم و امکان جولان به مدعیان ندهیم. نمونه بارز آن هم جریان آن سی دی بود که پخش شد و حوزه با قدرت به میدان آمد و جلوی انحراف بزرگی را گرفت. باید در افزایش بصیرت و آگاهی مردم نسبت به آسیب‌ها تلاش کنیم.

در دوره‌ای که در هر کجای دپایی از شیطان است و کوچک‌ترین غفلت ممکن است دین شما را برباید باید هوشیار بود. بحث حفظ دین و ایمان در این دوران بسیار مهم است. بزرگ‌ترین وظیفه ما در زمان غیبت تبعیت از حاکم مشروع منتسب به امام زمان یعنی ولی فقیه است.

بحث رهبری و مدیریت و هدایت جامعه غیر از چیزی است که واقعیت امر در دین به ما نشان می‌دهد. نگاه ما به جریان رهبری دینی جامعه، نگاهی است که ریشه در روایت‌ها و قرآن دارد. در عرف و جامعه ما کسی لیاقت رهبری را دارد که اولاداری علم باشد یعنی علم مدیریت جامعه و هدایت جامعه. ثانیاً از نظر سن و تجربه در جایگاه خاصی باشد. جوانی ناپخته را هیچکس به عنوان رهبر جامعه انتخاب نمی‌کند. اولین چیزی که به ذهن می‌آید این است که این فرد ناپخته و کم تجربه است. این در زندگی مأمعقول و جا افتاده است. اما نگاه ما به جریان رهبری دینی، آن هم رهبری و مدیریتی که ریشه در وحی و هدایت الهی دارد غیر از این است. رهبر دینی که معصوم است و علمش علم وحی و مصون از خطا و اشتباه است، نگاهی است که در عرف جامعه خودمان به رهبر جامعه داریم. ما نگاهمان در جریان امامت این است: امام کسی است که منتخب الهی است. یعنی خدا با علم و آگاهی به درون افراد آن‌ها را انتخاب می‌کند. اگر منصب، منصب الهی است و انتخاب کننده هم خداست، اگر خدا مصون از خطا و اشتباه است، لذا کسی را که انتخاب می‌کند کسی است که بالاترین آگاهی را دارد و بهترین فرد برای هدایت جامعه است. ریشه هدایت دو چیز است: آگاهی یا بصیرت و آزادی از هوی و هوس. اگر کسی این دو گزینه را داشته باشد لیاقت رهبری را دارد. لذا امام چون به علم الهی و مشکلات جامعه و نیازهای جامعه و انسان‌ها آگاه است و از هوی و هوس آزاد و از خطا مصون است، لذا لیاقت رهبری را دارد. جریان لیاقت که در آزادی نهفته است، ربطی به سن فرد در جریان رهبری دینی که منصوب الهی است ندارد. یعنی سن نشان دهنده لیاقت رهبری داشتن یا نداشتن نیست. چیزی که در مسائل دینی ملاک است به عنوان لیاقت بحث آگاهی و آزادی است و ما اعتقاد داریم این دو گزینه را خدا در وجود افرادی که انتخاب می‌شوند گذاشته است. ما این مساله را در جامعه امروز خودمان هم تجربه کرده‌ایم. مثلاً خوانده‌ایم که کودکی ۵ ساله مدرس دانشگاه در فلان کشور است. چون کودکی نابغه بوده به سرعت مراحل علمی را طی کرده است و به مقام استادی دیگران رسیده است. ما این مساله را در حد اعلایش در وجود معصوم داریم. لذا معصوم در بحث هدایت و تکامل عقلی جایگاه خودش را به امر الهی پیدا می‌کند و در بیرون هم سن و قیافه نمایانگر کمالات عقلی و معنوی انسان‌ها نیست. بنابراین ایشان با سن کم به امر الهی جایگاه امامت را برهمه می‌گیرند و در این امر هم هیچ مشکلی ندارند.

■ روش زندگی پس از امام حسن عسکری علیه السلام یعنی در خفا زیستن و پنهانی زیستن

معروف است که یکی از یاران امام سمان است. سمان یعنی روغن فروش. ظاهر اشغلیش روغن فروش است و به در خانه‌های مردم و روغن می‌فروشد. از آن خانه‌ها خانه امام حسن عسکری علیه السلام است. در واقع سمان رابط بین شیعیان و امام حسن عسکری برای انتقال نظرات امام علیه السلام است. در این جو امام علیه السلام باید تولد و حضور امام زمان را پنهان بدارد ولی با توجه به اینکه قرار است بعد از شهادت امام حسن عسکری ایشان جانشین باشند اگر پنهان بمانند و کسی خبر نداشته باشد، مطمئناً ضرر و ضربه‌ای به شیعیان وارد می‌شود. برای همین امام راهکارهایی را برای درآمدن از حالت پنهانی داشتند. اگر تولد امام زمان کاملاً سری بود و کسی خبر نداشت، شاکله شیعه بعد از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام از هم پاشیده می‌شد. لذا امام راهکارهایی دارد. از جمله این راهکارها بحث نشان دادن امام زمان به نزدیکان و اصحاب خاصشان است که این اصحاب هم افراد عادی نیستند. اصحاب امام کسانی هستند که در میان شیعیان صاحب نفوذ بودند. اعتبار داشتند. حرفشان برای شیعیان حجت بود. کسانی که صاحب نفوذ بودند و اعتبار اجتماعی داشتند. امام علیه السلام آن‌ها را مد نظر گرفته بود. در عین اینکه این نوع دیدارها یکی دو مورد هم عمومی اتفاق افتاده بود. از جمله اینکه ۴۰ نفر به دیدار ایشان آمدند و در این دیدار حضرت، امام زمان را که کودکی چهار-پنج ساله بودند به آن‌ها نشان دادند. امام به این‌ها هم اکتفا نمی‌کند. در زمان تولد امام زمان یکی از کارهایی که حضرت انجام داد عقیده کردن است. این کار سنتی است که مستحب است برای فرزندان هنگام تولد انجام شود که گوسفندی را قربانی کنند و گوشتش به شکل خاصی ذبح شود و بین فقرا تقسیم شود. امام حسن عسکری علیه السلام چندین بار برای بعضی از اصحاب خاصش بدون اینکه فرزندان به آن‌ها نشان دهد عقیده کرد و فرستاد اعلام کرد که این عقیده فرزندانم است. این را حضرت به عنوان یک وظیفه و تکلیف بر دوش خود می‌بیند. علاوه بر اینکه بحث رجوع به امامت در دوران کودکی فقط برای امام زمان نیست. این تجربه را در مورد دو سه امام قبل از این هم داریم. از جمله امام جواد علیه السلام که در سنین کودکی به امامت می‌رسد و شیعیان در این سن امامت را از طرف کسی که کودک است قبول کردند. لذا سن کم داشتن امام مشکلی را ایجاد نمی‌کرد.

■ با توجه به اینکه امام در سن ۴ سالگی به امامت رسیدند و از همان ابتدای زندگی مخفی داشتند، چگونه توانستند با این سن کم اداره جامعه مسلمین و شیعیان را عهده دار شوند؟ چگونه توانستند جامعه را اداره کنند و مسلمین برای سوالات و امور مهمشان چه طور به امام مراجعه می‌کردند؟

اگر تولد امام زمان کاملاً سری بود و کسی خبر نداشت.

شاکله شیعه بعد از شهادت امام حسن عسگری از هم پاشیده می‌شد.



ریشه هدایت دو چیز است: آگاهی یا بصیرت و آزادی از هوی و هوس



برای حفظ جان ایشان غیبت بهترین راه است. از نگاه روایی ائمه علی را ذکر کرده‌اند



امام را حجت و لنگرزمین می‌دانیم. عالم هم مانند

کشتی اگر تکیه‌گاهی نداشته باشد لحظه‌ای پابرجا نیست



این کتاب گزارشی از غیبت انبیاء گذشته از میان اجتماعشان بود. به خاطر اینکه شیعه در دوران غیبت احساس تنهایی نکند این حرف زده شده است که فکر نکند تنها گروهی است که این بلا بر سرش آمده است. و حجتش نیست و از میان آن هارخت بر بسته است. بعد که تاریخ را می‌خواند می‌بیند جریان حضرت موسی هم همین بوده است. حضرت ادریس و ابراهیم هم همین طور. حضرت رسول هم در دوره‌ای که از مکه می‌رود همین طور. نگاه که می‌کند می‌بیند در گذشته هم این اتفاق ها افتاده است. در این دوران با توجه به اینکه موردهای تاریخی برای جریان غیبت داریم در کتاب کمال الدین نشان از این است که شیعه در این جریان تنها نیست.

■ بعد از شهادت امام حسن عسگری علیه السلام غیبت صغری امام از چه زمانی شروع شد؟ و علت اینکه در خفا هستند چه بود؟

شروع غیبت صغری بر دو نظر است. مشهور آن این است که با شهادت امام حسن عسگری به امر الهی بعد از اینکه امام زمان بر جنازه مطهر امام حسن عسگری نماز می‌خواند و کفن و دفن را بر عهده می‌گیرد، غیبت صغری امام زمان علیه السلام شروع می‌شود، که با تعقیب دشمن و برای حفظ جان غیبت شان آغاز می‌شود. اما اینکه ریشه آن چه چیزی است و چرا امام غایب شد؛ می‌توانیم با نگاه‌های مختلف آن را طرح کنیم. با شناختی که از خدا به عنوان علیم و حکیم داریم و با توجه به غیبت امام زمان می‌فهمیم در فلسفه غیبت هر چه در بحث علت غیبت کشف کنیم همه این‌ها جزو علل ناقصه جریان است. یعنی ممکن است یکی از آن‌ها اینکه می‌گوییم باشد. اما علت اصلی این جریان چه هست؟

جزء اسرار الهی است و در روایت تشریح شده است که علت اصلی غیبت امام زمان بعد از ظهور امام مشخص می‌شود. همان طور که جریان کارهای حضرت خضر برای حضرت موسی در هنگام مفارقت و جدایی روشن شد. قدم اول در بحث غیبت این است که غیبت سری از اسرار الهی است و علت اصلی غیبت بعد از ظهور توسط امام منتشر می‌شود. در نگاه تاریخی مهم‌ترین مورد خطر جانی است که امام را تهدید می‌کند. جاسوسی در داخل خانه امام حسن عسگری وجود داشت. پس برای حفظ جان ایشان غیبت بهترین راه است. از نگاه روایی ائمه علی را ذکر کرده‌اند. اول بحث عدم بیعت امام علیه السلام

امام زمان مختص به ایشان است؟ یا در گذشته نمونه‌های دیگری هم داشته ایم؟

نکته جالبی که در بحث‌های اجتماعی هم مطرح می‌شود و شاید ما تجربه این بحث را هم در زندگی خودمان داشته باشیم، این است که اگر بلا یا اتفاقی فقط برای شخصی خاص بیفتد و آن شخص اطراف خود را ببیند و ببیند که همه در فاه هستند و زندگی می‌کنند و فقط او دچار آن بلا شده، تحملش برای او مشکل است ولی هنگامی که احساس کند در این حادثه تنها نیست تحملش راحت تر است مثلاً در حادثه بم که بسیاری از افراد نزدیکان خود را از دست دادند، تحمل این خیلی سخت است. ولی وقتی او می‌دید بر سر دیگران هم همین بلا آمده است تحمل این شرایط برای او راحت تر است. این مساله را در زمان غیبت هم داریم. فشار روانی و روحی به شیعه در طول تاریخ زیاد بوده است. خصوصاً اوایل جریان غیبت صغری، که چرا با اینکه به امام زمان نیاز داریم ولی در میان مان نیست و دسترسی ظاهری به ایشان نداریم. شیخ صدوق یکی از علمای طراز اول شیعه هستند. ایشان می‌گویند به نیشابور مسافرت می‌کنند و در آنجا با یکی از افرادی که خیلی دوست داشتند ایشان را ملاقات کنند

مصاحبت می‌کنند و آن فرد از مرحوم شیخ صدوق سوالاتی درباره امام زمان می‌پرسند که شک و تردیدی در وجود ایشان دارند. مرحوم صدوق فرمودند من خیلی تلاش کردم با آیات و روایات دل او را نسبت به وجود امام زمان و حضور امام مطمئن کنم. بعد از جدایی از ایشان من ناراحت بودم که چرا در بین شیعیان این اتفاق افتاده است که یک شیعه نسبت به وجود امامش تردید داشته باشد. با این حالت ناراحتی خوابم برد. در خواب کنار خانه خدا در حال طواف بودم که امام علیه السلام

را می‌بینم و امام احوال پرس می‌کند و می‌گوید چرا ناراحتی؟ گفتم شما از درد دل من آگاهی. اینکه چرا شیعیان نسبت به وجود شما تردید دارند. حضرت به ایشان می‌گوید چرا کتاب نمی‌نویسی؟ می‌گویند من درباره شما کتاب نوشته‌ام. فرمودند نه کتابی بنویس که در آن غیبت انبیاء گذشته ذکر شده باشد و مرحوم شیخ صدوق بر اساس همین درخواست امام شروع به نوشتن کتاب می‌کنند و کتاب کمال الدین و تمام النعمه یا کمال الدین و اکمال النعمه را تالیف می‌کنند که به دستور امام زمان نوشته شده و حتی موضوع این کتاب هم به امر امام انتخاب می‌شود. موضوع

امام حسن عسگری علیه السلام چندین بار برای بعضی از اصحاب خاص بدون اینکه فرزند را به آن‌ها نشان دهد عقیقه کرده و فرستاد و اعلام کرد که این عقیقه فرزندم است

می دانیم به طوری که معتقدیم اگر شرایط ظهور فراهم نشود ظهور رخ نمی دهد.

■ حتی اگر علائم باشد؟

علائم را فرع بر بحث شرایط می دانیم. علائم زمانی واقع می شوند که شرایط فراهم شده باشد. چون علائم صرف نشانه است. نشانه ای از اینکه شرایط فراهم شده است. به ذات علائم هیچ ارزشی ندارند. نه ارزش علمی و نه ارزش معنوی. ارزش این ها زمانی است که ما چیزی را که به تبع جریان می آید نگاه کنیم و آن این است. علائم بیانگر حادثه ظهور است. لذا در تقسیم بندی ما بحث علائم و شرایط را داریم. بحث علائم فقط در علامت و نشانه است ولی بحث شرایط بحث زمینه سازی است. بحث شرایط باید جدی گرفته شود. ما اعتقاد داریم که حادثه ظهور به امر الهی است. همان طور که حادثه غیبت به امر الهی بود. اگر ظهور به امر الهی است پس در زمانی اتفاق می افتد که شرایط فراهم باشد. ما طول تاریخ را اگر بررسی کنیم این قدرت را نداریم که تمام جوانب را در تمام دنیا رصد کنیم. اعتقاد داریم حادثه ظهور حادثه ای جهانی است. منطقه ای و قومی و شهری نیست. امام

زمان حرکت و حکومتش جهانی است. آیا در طول تاریخ همه جهان حرکتی داشته که شرایط برای ظهور پدید آید؟ خیر. شرایط ظهور این است که همه امامت ایشان را قبول کنند. ما انتظار نداریم که یک مسیحی یا یهودی یا بودایی و... شیعه شود و امامت را قبول کند. باید سمت و سو و جهت حرکت مردم در کل دنیا به سمت خیر خواهی و عدالت خواهی و دین خواهی و خدا خواهی و معنویت خواهی برود. در هر دین و مکتب به جایی برسیم که یک مسیحی واقعا از حکومت های

زمان خودش خسته شده باشد. دست از حکومتش بردارد و به دعا بنشیند که خدایا حضرت مسیح را برگردان. آن آقای زرتشتی دعا کند که سوشیانت برسد. هر کسی در دینش دنبال خدا برود. حضرت اسام فرمودند: همه انبیاء دور هم جمع شوند یک اختلاف هم ندارند. ما اعتقاد نداریم که اگر حضرت مسیح باز زشت یا امام زمان بیاید بین این ها اختلاف می شود. خیر. همه این ها یک دین دارند و از طرف یک خدا آمده اند. اگر همه مردم به سمت عدالت خواهی که هدف قیام است بروند زمینه جهانی ظهور فراهم شده است. در هیچ زمانی مانند زمان حال این قیام ها اتفاق نیفتاده است. چون امام زمان می خواهد

است. به خاطر اینکه بیعت هیچ ظالمی به گردن امام نباشد. چون امام زمان مأمور به اجرای عدالت و مبارزه با ظلم است. طبیعی است که بعضی از امامان به نوعی تحت بیعت حکومت و دشمنانشان بوده اند. مانند پیامبر و حضرت امیر علیه السلام و امام صادق علیه السلام. یادری جریان وصیت نامه امام صادق زمانی که برای خودش جانشین انتخاب می کند یکی از کسانی که به عنوان خلیفه معرفی می کند خود منصور است. منصور دستور می دهد به هر کسی که وصیت کرده جای او را بگیرد و او را بشکند. دیدند عفر را معرفی کرده و یکی منصور است و این کار امام نقش بر آب کردن نقشه منصور بود و او دست از این کار برمی دارد. برای اینکه این اتفاق برای امام زمان نیفتد. چون امام در معرض است یا باید قیام کند یا با حاکم زمان خود کنار بیاید. اگر شرایط فراهم نباشد قیام مطلوب رخ نخواهد داد. اگر بیعت کند تمام کسانی که روایت های مبارزه با ظلم امام زمان را از زبان پیامبر شنیده اند دچار تردید می شدند و تردید در آموزه های مهدویت در ذهن مردم می نشست. برای همین امام در غیبت است و با ظهورش مبارزه را شروع می کند و هیچ بیعتی بر گردنش ندارد. طبق روایات، زمان ظهور پنهان است و هر لحظه باید توقع آن را داشت.

بیعت التزام می آورد و هر کسی بیعت کرد موظف است بر عهدش پایبند باشد. اگر امام زمان با کفری بیعت کند و اذن الهی بیاید که قیام کنید، تناقضی بین امر الهی و بیعت ایجاد می کند. بحث دوم قدر ناشناسی مردم است. در روایات داریم خدا برای اینکه مردمی که قدر امام را ندانستند تنبیه کند امام را غائب می کند. بهترین نعمت، نعمت امامت و ولایت است و اگر ناشکری شود خداوند مردم را تنبیه می کند و امام را بر می دارد تا مردم بفهمند و اینقدر به این در و آن در بزنند تا این نعمت را بر گردانند.

مانند حضرت امیر که ۲۵ سال خانه نشین شد و بعد از آن مردم به امام روی آوردند. بحث کشته شدن هم علت دیگری است که برای محفوظ ماندن جانشان امام غائب شده است.

■ با توجه به اینکه امام زمان ۱۱۰۰ سال است که در غیبت هستند، از بعد از غیبت ایشان تا الان هیچ دورهای شرایط فراهم نبود که ایشان ظهور کنند؟ مثلاً در همین ایران بعد از انقلاب مردم منتظر ظهور امام بودند.

ما بحث شرایط را در جریان ظهور بحث مهمی

امام کسی است که منتخب الهی است. یعنی خدا با علم و آگاهی به درون افراد آن ها را انتخاب می کند



ایشان با سن کم به امر الهی جایگاه امامت را بر عهده می گیرند و در این امر هم هیچ مشکلی ندارند



ما اعتقاد داریم که حادثه ظهور به امر الهی است. همان طور که حادثه غیبت به امر الهی بود



من يك مومن هستم امر به معروف و نهی از منکر هم از وظائف من است. اینجا است که انقلاب اتفاق می افتد



شایستگی‌هایی را که پیامبر برای اینکه رهبر جامعه باشد دارد، امام هم باید داشته باشد. باین تفاوت که پیامبر مسئول دریافت وحی و شریعت است و امام علیه السلام مجری شریعت است



سیره

بر ملت‌ها حکومت کند. بنابراین این ملت‌ها باید آگاه باشند. نمی‌توانیم به زور دین و معنویت را بر کسی غالب کنیم. پس هر گاه مردم به سمت خدا و معنویت و عدالت خواهی بر گشتند شرایط فراهم شده است. در طول تاریخ چنین زمینه‌ای فراهم نبوده است و امروز بیشتر از گذشته این زمینه فراهم شده است. امید ما به ظهور امروز بیشتر از گذشته است.

■ **با توجه به اینکه امام زمان امام حسی و حاضر ما هستند و ما اعتقاد داریم مبین هیچگاه از حجت الهی خالی نیست. آیا ایشان بر جامعه اسلامی حکومت می‌کنند؟ الان حکومت جامعه اسلامی و مکتب شیعه در دست چه کسی است؟**

آیا بر کات امام به حضورشان است یا امام غائب هم فوایدی دارد که ما بتوانیم استفاده کنیم؟

اینکه فایده وجودی امام به حضور ایشان باشد آن هم در غالب ظهور طبعیت دارد این نگاه باید بگوییم امام الان فایده‌ای ندارد. همان اشکالی که اهل سنت از مامی گیرند و می‌گویند شما که می‌گویید امام هست ولی غائب است و قابل دسترس نیست پس به چه دردی می‌خورد؟ این نگاه از ریشه و اساس باطل است. ما در جایگاه رهبری دینی نگاهمان به جانشین پیامبر مانند پیامبر است. یعنی

شایستگی‌هایی را که پیامبر برای اینکه رهبر جامعه باشد دارد، امام هم باید داشته باشد. باین تفاوت که پیامبر مسئول دریافت وحی و شریعت است و امام علیه السلام مجری شریعت است. به ایشان وحی نمی‌شود. دین عوض نمی‌شود. در یک نگاه فواید اجتماعی و در یک نگاه فواید وجودی امام را مطرح می‌کنیم. در بحث فواید اجتماعی امام به معنای حکومت، درست است که ما از فایده حاکمیت امام معصوم محروم هستیم. تا زمانی هم که امام حکومت تشکیل ندهد ما از این فایده محرومیم. از بهترین برکات و فواید ظهور امام این است که ظلم از بین می‌رود. اعتقاد داریم جایگاه امام خلیفه الهی است و ایشان به عنوان نماینده خدا روی زمین هستند. امام مخلوقی است که تمام مخلوقات دیگر به امر امام حرکت می‌کنند. طبق سوره قدر که می‌فرماید تنزل الملائکه و الروح فیها یاذن ربهم من کل امر. این حادثه در طول تاریخ هر ساله تکرار می‌شود و منحصر به زمان پیامبر نبود. جریان نزول ملائکه هر ساله برای امر خداوند است. در زمان پیامبر بر قلب نازنین ایشان بوده است. در دوران غیبت بر چه کسی است؟ بر امام معصوم جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله. کسی که

چیزی که در مسائل دینی ملاک است به عنوان لیاقت بحث آگاهی و آزادی است و ما اعتقاد داریم این دو گزینه را خدا در وجود افرادی که انتخاب می‌شوند گذاشته است

از نظر شرایط و شایستگی نزدیک‌ترین فرد به پیامبر است. این حادثه هر ساله رخ می‌دهد و امام در حقیقت مدیر مخلوقات است. مدیر هر آنچه که روی زمین است. برگی که از درختی جدا می‌شود یا هر حادثه‌ای که روی زمین می‌افتد باید این امر را امضا کند. اذن و اجازه امام زمان است. مثلاً کسی می‌گوید من به حضرت عباس متوسل شده‌ام و... در روایات داریم آن کسی که باید این حادثه را امضا کند وجود نازنین امام زمان علیه السلام است. در این نگاه وجود امام سراسر منفعت است. نگاه دیگر ما این است که امام راجحت و لنگر زمین می‌دانیم. عالم هم مانند کشتی اگر تکیه گاهی نداشته باشد لحظه‌ای پابرجا نیست. اگر لحظه‌ای امام روی زمین نباشد

هر آنچه روی زمین است از بین می‌رود. در یک نگاه هم قیامت را اینگونه تعریف می‌کنند. قیامت زمانی اتفاق می‌افتد که حجتی روی زمین نیست که کوه‌ها متلاشی می‌شوند و... بنابراین وجود امام تکیه گاه عالم است. چون امام زمان اگر نباشد عالمی نیست. پس همین امروز هم، دشمن اگر در حال زندگی کردن است و در عین حال امنیت و آسایش است و چرخه زمین درست می‌چرخد، به واسطه حضور وجود امام زمان است. فایده امام این است که هر نعمتی که از خدا به انسان می‌رسد

از کانال خلیفه خدا به انسان می‌رسد. اگر زمین گیاه یا میوه‌ای می‌دهد، اگر افراد رشد دارند و... کانال این نعمت‌ها امام زمان است. کار خانه برق و خانه‌تان را در نظر بگیرید. در این مسیر اگر وسایل کنترل کننده و تضعیف کننده نیروی برق وجود نداشته باشد آن برقی که در کارخانه تولید می‌شود در منزل قابل استفاده نیست. جریان استفاده فرزند از غذا، این کانال مادر است. مادر واسطه فیض است و غذاهای مفید برای فرزند را تلطیف می‌کند که بتواند آن را هضم کند. این اتفاق در عالم خلقت هم هست. امام واسطه فیض و حجت خدا روی زمین است و نبودنش به هم خوردن نظم زمین است. هدایت معنوی امام، به تکامل رساندن، حفظ مکتب و...

■ **جامعه‌ای منتظر را در نظر می‌گیریم که از وظایف آن زمینه سازی ظهور حضرت مهدی است. آیا این جامعه منتظر فقط باید از لحاظ معنوی و اخلاقی شکوفا شود که ظهور اتفاق بیفتد؟ آیا بین عوام و خواص تفاوتی در زمینه سازی است؟**
در بحث عوامل اجتماعی هیچ وقت نمی‌شود تک

بعدی مساله را پیگیری کرد. هم در بحث آسیب‌ها و عوامل مانع و هم در بحث رشد و استعدادها. تک بعدی نگاه کردن محروم شدن از عوامل دیگر است و جلوی رشد را می‌گیرد و مانع می‌گذارد. بحث اخلاق و ایمان و پاکیزگی فردی مهم است و هر فرد باید خود را پاکیزه کند و به عنوان منتظر واقعی منتظر ظهور موعود خود باشد. در نگاه فردی با توجه به اینکه حرکت اجتماعی است نمی‌توانیم زمینه اجتماعی را فراهم کنیم. مثلاً در جریان انقلاب خودمان افراد خوب زیاد داشتیم ولی هیچ اتفاقی نمی‌افتاد. در همان زمان حاکمیت ظالم هم بود. آن انگیزه‌ها و ایمان فردی کمک حال آن‌ها در زمینه‌های اجتماعی نبوده است. اما زمانی که نگاه از فرد به سمت جامعه آمد و احساس کرد علاوه بر خود سازی، دیگر سازی هم باید باشد. علاوه بر اینکه من یک مومن هستم امر به معروف و نهی از منکر هم از وظائف من است، اینجا است که انقلاب اتفاق می‌افتد. این نگاه زمانی است که از وظیفه فردی به وظیفه اجتماعی رسیدیم. اگر نگاهمان را وسیع تر کنیم در جریان امام زمان هم اینگونه هست. تنها نگاه فردی راه حل نیست. بلکه باید نگاه اجتماعی به امور هم داشته باشیم. ببینیم برای برگشت موعود به جامعه، ممکن است دیدار فردی با امام داشته باشیم ولی این به معنای ظهور نیست. امام ممکن است برای فرد متجلی شود و من امام را ملاقات کنم ولی این به معنای ظهور امام نیست. ظهور به اجتماع برمی‌گردد که آن هم نیاز به



تحلیل حرف درستی است.

■ یک جامعه منتظر چه ویژگی و خصوصیتی باید داشته باشد و مهم ترین خصوصیت یک جامعه منتظر چیست؟

بحث وظایف را اگر برای منتظران مطرح کنیم، دو بحث وجود دارد: وظایف فردی و وظایف اجتماعی. در وظایف فردی مهم ترین بحث، معرفت است که آن هم جایگاه اعتقادی دارد و هم جایگاه اجتماعی و هم در معنویت انسان ریشه دارد. شناخت امام اصلی ترین و مهم ترین نقش را در حمایت و در راه امام بودن بازی می کند. مقدار اعتقاد و دلسوزی ما به امام و حرکت در راهش بستگی به مقدار معرفت ما به ایشان دارد. مادر تاریخ داریم.

مثلاً جریان سهل ابن حسن خراسانی که فردی است که مدعی است از یاران امام صادق علیه السلام است. به امام اعتراض می کند که شما چرا نشسته اید؟ در خراسان یاران زیادی دارید. امام می فرمایند در خراسان یاران حامی داریم؟ می گوید بله و امام سکوت می کنند. در همین حین یکی از یاران نابینای امام وارد می شود. امام دستور می دهد سهل وارد تنور شود. تنوری که روشن است و او بسیار می ترسد و شروع به عذرخواهی می کند

و امام می گوید از خطایت گذشتم. در همان حین حضرت بدون کلامی به فرد تازه وارد دستور می دهد که برو وارد آتش شو. آن فرد سریع وارد تنور می شود و حضرت در تنور را هم می گذارد و شروع می کند با سهل صحبت می کند و خبر از خراسان می دهد. بعد از صحبت ها امام علیه السلام در تنور را بر می دارد و به سهل می گوید ببیا و نگاه کن. داخل تنور را می بیند که یار امام گوشه تنور نشسته است. صدا می کند و می گوید ببیا بیرون. امام صادق به سهل می گوید چند نفر از این ها داریم؟ او می گوید هیچ کس. همان جا امام می گوید حتی اگر به تعداد انگشتان دست یار داشتیم ساکت نمی نشستیم و قیام می کردیم. این جادو و نفر هستند؛ یکی نابینا و یکی بینا که هر دو مدعی یاری امام هستند. این شخص مدعی یاری می گوید بلند شو و یاری کن و یک نفر هم هیچ حرفی نمی زند. وقتی با کلام امام برخورد می کنند یکی می ترسد و یکی با جان و دل قبول می کند. ریشه این جریان در معرفت است. نقش اول در وظیفه کسب معرفت است و بالا رفتن معرفت احساس وظیفه را در مقابل امام بیشتر می کند.

خواص و عوام باید جایگاه افراد و ظرفیتشان مشخص شود. متناسب با جایگاه و ظرفیت، وظایفشان فرق می کند. مثلاً امروز وظیفه ای که یک طلبه و روحانی و دانشگاهی دارد با کسی که فردی عادی است و این جایگاه را ندارد فرق می کند. وظیفه ای که یک نفر به عنوان مسوول در حکومت دارد با کسی که این مسوولیت را ندارد فرق دارد. مثلاً وظیفه یک رئیس جمهور در جامعه در بحث زمینه سازی با وظیفه یک فرد عادی متفاوت است. به مقدار ظرفیت انسان از او باز خواست می کنند. می گویند تو این ظرفیت را داشتی چرا این کار را نکردی. مثل نابینا و بینا که در رفتار و وظایفشان کاملاً متفاوت هستند.

■ منظور از ظهور کبری و ظهور صغری که این روزها مطرح شده چیست؟

همان طور که غیبت باز زمینه سازی ایجاد شد و این زمینه سازی تقریباً از زمان امام سجاد علیه السلام رخ داد تا به جریان امام حسن عسکری علیه السلام رسید. در جریان ظهور هم رخ می دهد. اما اینکه تقسیم بندی شده به غیبت بلند مدت و غیبت کوتاه مدت (غیبت صغری و کبری) بعضی ها از این برای این سبیره طبیعی و معقول استفاده کرده اند و گفته اند ظهور صغری و کبری یعنی همان گونه که غیبت

کبری نیازمند زمینه سازی بود و آن غیبت صغری بود، ظهور کبری هم نیازمند زمینه سازی است و آن هم ظهور صغری است. جهان باید زمینه پذیرش را داشته باشد. نمی شود امشب بخوابیم و صبح بلند شویم و بگوئیم امام زمان ظهور کرده است. نوع حکومت ایشان هم ولایت است. پذیرش این نوع حکومت در جامعه جهانی بسیار سخت است که این نیاز به زمینه دارد. ظهور صغری آمادگی مردم برای پذیرش ولایت حکومت است. اگر در دوران ولایت فقیه این نوع زندگی را قبول کردیم وقتی امام زمان بیاید حکومت را می فهمیم و همین طور برای جهان. مردم خود به خود می بینند که حکومتی است بر مبنای ولایت که در عین حال مردم قدرت دارند و به بهترین شکل اداره می شود و مفاسد در حداقل است. وقتی نمونه ای کوچک از این حکومت را می بینند پذیرش حکومت بزرگ تر آن برای آن ها راحت تر می شود. کبری و صغری را در روایت ها داریم ولی اصطلاح ظهور صغری و کبری را نداریم. با توجه به جریان غیبت صغری و کبری، ظهور کبری و صغری هم مطرح می شود. اصطلاحی عادی است که در روایات نداریم ولی در

شرایط دارد و باید توسط مردم ایجاد شود. این طور اعتقاد نداریم که ظهور معجزه گونه رخ می دهد. ما اعتقاد داریم اذن ظهور به دست خداست اما زمینه آن به دست مردم است و موید آن آیات قرآنی است که می فرماید اگر مردم بخواهند تغییر کنند، ما هم به نفع آن ها تغییر می دهیم. قید بد و خوب هم نمی گوید. لذا شرایط و زمینه های بازگشت موعود توسط بشر صورت می گیرد و تا زمانی که نگاه ما نگاهی فردی باشد، توقع حادثه ظهور را داشتن به جانیست. وظایف اجتماعی هم جزء وظایف مومنین است و نگاه به شرایط باید نگاه اجتماعی باشد. علاوه بر اینکه بحث فردی هم اهمیت خود را دارد.

■ بین عوام و خواص فرقی نیست؟

طبیعتاً هر کسی به مقدار آگاهی اش وظیفه دارد و آن وظیفه متناسب با ظرفیت آن فرد تکمیل می شود. نگاه ما به تحصیلات نیست. همان گونه که مقام معظم رهبری فرمودند گاهی فردی استاد دانشگاه است و جزء عوام محسوب می شود. گاهی فردی کم سواد جزء خواص مطرح می شود. شرایطی وجود دارد که اگر آن در کسی جمع شد می گوئیم جزء خواص است یا عوام است. اما در این حال هر گروه متناسب با جایگاه و نفوذ و ظرفیتش وظیفه ای سنگین تر دارد. مثلاً کودکی ۱۰ ساله در مقابل اتفاقاتی که در خانه می افتد با وظایف پدر کاملاً متفاوت است. در بحث





جستجوی کوتاه در زندگی نورانی پیامبر اسلام به بهانه ۱۷ ربیع الاول سالروز تولد آنحضرت

پیامبر اخلاق‌های خوب

فاطمه مرشدی

در حدیثی از امام سجاد علیه السلام آمده است: ما در کودکی همان گونه که سوره‌ای از قرآن را می‌آموختیم آداب و سنن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در زندگی و جنگ می‌آموختیم. این حدیث و روایت‌های زیاد دیگری که در ستایش سنت رسول خدا و سفارش عمل به آن آمده است، ما را متوجه اهمیت سنت پیامبر صلی الله علیه و آله اسلام در کنار کتاب آسمانی قرآن می‌کند.

زندگی نورانی پیامبر اسلام پر است از اخلاق و عدالت و مهربانی. اینجا نگاهی کوتاه کرده‌ایم به روایت‌های معتبری که از جزئیات سبک زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله به دست ما رسیده است. این‌ها را بخوانید و ببینید که همین پیامبری که مثل ما و از جنس خود ما بوده، چه طور زندگی می‌کرده است. جزئیات دقیق‌تر زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله را می‌توانید در کتاب شریف سنن النبی علامه طباطبایی ببینید.



تصویری منسوب به کودک پیامبر اسلام



امام حسین علیه السلام فرمودند: از امیرالمومنین علیه السلام درباره اوضاع داخلی خانه پیامبر پرسیدم. پاسخ دادند: اوقاتش را سه

قسمت کرده بود. قسمتی برای عبادت، قسمتی برای خانواده و قسمتی برای خود. اما قسمت خودش را با مردم تقسیم می کرد. اول از همه کارهای افراد خاص یعنی کارهایی که از قبل مشخص کرده بود را انجام می داد، بعد به عموم مردم می رسید. همه وقت خودش را در اختیار آن ها قرار می داد. بعضی یک گرفتاری، بعضی دو گرفتاری و بعضی کارهای بیشتری داشتند که حضرت به آن ها رسیدگی می کرد. از پدرم درباره اوضاع خارج از خانه پیامبر پرسیدم که چگونه عمل می کردند؟ فرمود: رسول خدا زبانش را از گفتن آنچه نباید می گفت و حرف های غیر ضروری حفظ می فرمود. مردم را به سوی خود جلب می کرد و از خود نمی راند. به بزرگ هر قومی احترام می گذاشت و به ریاست همان قوم منصوبش می کرد. از زندگی کردن مثل مردم عادی خودداری می کرد و خود را از آن ها حفظ می کرد، بدون اینکه از مردم روی گردان شود و بداخلاقی کند. احوال صحابه غایب را می پرسید. از مردم درباره آنچه بین شان می گذشت سوال می کرد. کارهای نیک شان را تشویق و تقویت و کارهای زشت شان را تقبیح می کرد. درباره مجالس رسول خدا پرسیدم. فرمود: آن حضرت نمی نشست و بر نمی خاست مگر به یاد خدا. در مجالس جای مخصوصی نداشت و بقیه را هم از این کار باز می داشت. هر وقت می خواست جایی بنشیند در اولین جایی که خالی بود می نشست و به دیگران هم سفارش می کرد که همین کار را نکنند. به تمام اهل مجلس توجه می کرد و طوری رفتار می کرد که هر کس نشسته بود فکر می کرد نزد ایشان از همه گرامی تر است. اخلاق خویش همه مردم را فرا گرفته بود، طوری که برای شان مثل پدری مهربان شده بود. در محضرش کسی صدایش را بالا نمی برد و آبروی کسی ریخته نمی شد. لغزش های کسی بازگو نمی گردید و همه با هم با عدالت و تقوی رفتار می کردند و با هم متواضع بودند.

پیامبری که دستش را نمی کشید

امام علی علیه السلام فرمودند: پیامبر با هر کس دست می داد، هرگز دستش را نمی کشید تا طرف مقابل دستش را بکشد. اگر با کسی در کاری شریک می شد تا آن شخص آن را ترک نمی کرد

ایشان آن کار را ترک نمی کرد و اگر با کسی در موردی صحبت می کرد تا او صحبت را رها نمی کرد، حضرت گفتگو را قطع نمی فرمود. هرگاه به جایی وارد می شد به خوشبویی معروف بود و هر وقت می خواست با مردم غذا بخورد، اولین کسی بود که شروع می کرد و آخرین فردی بود که دست از غذا می کشید. ابوذر می گوید: رسول خدا طوری در بین اصحابش می نشست که وقتی شخص غریبی وارد می شد، نمی دانست کدام پیامبر است تا اینکه سوال می کرد. به همین خاطر ما از ایشان درخواست کردیم برای آنکه افراد تازه وارد ایشان را بشناسند، جایی خاص برای نشستن ایشان اختصاص دهیم. بنابراین سکویی گلی برایش ساختیم که ایشان روی آن می نشست و ما اطرافش.

پیامبری که روی زمین غذا می خورد

امام علی علیه السلام فرمودند: از پیامبر پاک و پاکیزه پیروی کنید که از دنیا نیم لقمه ای گرفت و نیم نگاه می به آن نینداخت. از همه مردم پهلویش از دنیا لاغرتر و شکمش خالی تر بود. دنیا به او عرضه شد اما نپذیرفت و هرگاه دانست خداوند چیزی را دشمن می دارد، او نیز دشمن داشت. و آنچه را که خدا حقیر دانست او نیز حقیر شمرد و آنچه را که خدا خوار دید او نیز

خوار و کوچک دید. اگر ما هیچ جرمی نداشتیم جز اینکه آنچه را خدا و رسولش دشمن می دارند دوست بداریم و آنچه را خوار می شمرند بزرگ بداریم، همین برای مخالفت و سرپیچی از فرمان الهی بس بود. رسول خدا روی زمین غذا می خورد و مانند بردگان می نشست و با دست کفشش را پینه می زد و لباسش را مرمت می کرد. بر الاغی بی پالان سوار می شد و دیگری را هم ترک خود سوار می کرد. آن حضرت قلبا از دنیا بریده بود و یاد آن را در خود کشته بود و دوست می داشت که مظاهر دنیا را از نظر دور سازد تا مبادا لباسی زیبا برای خود بگیرد و دنیا را خانه همیشگی خود بداند و به اقامت در آن امیدوار باشد. پس دنیا را از درون خود زدود و یادش را از دل بیرون کرد و تصویرش را از دیدگان دور ساخت.

پیامبری که همیشه عطر می زد

امام صادق علیه السلام فرمودند: هر وقت به پیامبر

عطر تعارف می شد، رد نمی کردند و به خود از آن عطر می زدند و می فرمودند: عطر بویش خوب و حمل کردنش آسان است. هر وقت روز عید برای رسول خدا عطر می آوردند، اول به همسرانش می داد. رسول خدا نگاه هایش را میان یارانش تقسیم می کرد و به آن ها به صورت مساوی نگاه می کردند. هرگز در برابر اصحابش پایش را دراز نکرد.

ابن شهر آشوب روایت کرده است: پیامبر خدا دو لباس روی هم نمی پوشید. گاهی برد یمانی راه راه و گاهی عبایی پشمی و گاهی لباسی کلفت از پنبه و کتان می پوشید. بیشتر اوقات لباس سفید به تن می کرد و عرق چینی زیر عمامه می گذاشت، لباس را از سمت راست می پوشید و لباس مخصوصی برای روز جمعه داشت. هرگاه لباس جدیدی می پوشید، لباس قبلی را به فقیری می داد. عبایی داشت که هر جا می رفت آن را برایش می کردند و روی آن می نشست. انگشتری نقره در انگشت کوچک دست راستش بود. بعد از وضو مسواک می زد. غلامش یا دیگران را ترک خود سوار می کرد. گاهی بدون عبا، ردا، عمامه و عرقچین راه می رفت. تشییع جنازه می رفت و از بیمارانی که در دورترین نقاط شهر بودند عیادت می کرد.

رسول خدا طوری در بین اصحابش می نشست که وقتی شخص غریبی وارد می شد، نمی دانست کدام پیامبر است تا اینکه سوال می کرد

پیامبری که با فقیران همنشین بود

با فقرا همنشین بود و با بیچارگان غذا می خورد و با دست خود به آن ها غذا می داد. اهل فضل و انسان های با اخلاق را گرامی می داشت و با نیکی به مرد شرافتمند با آن ها انس می گرفت. صله رحم می فرمود، بدون آنکه بیش از فرمان الهی چیزی به آن ها بدهد و بر دیگران مقدم بدارد. به هیچ کس ستم نمی کرد و عذرخواهی پشیمان را می پذیرفت. در غیر از اوقاتی که به حضرت قرآن نازل می شد یا موعظه می کرد، بیش از همه مردم لبخند به لب داشت و گاهی بدون آنکه قهقهه بزند می خندید. هیچ وقت در غذا خوردن یا لباس پوشیدن بر غلامان و کنیزانش برتری نجست و حتی یک بار هم فحش نداد. هرگز زن یا کارگری را لعن نکرد. هر وقت در مقابلش کسی را سرزنش می کردند می فرمود: زهائش کنید... وقتی شخصی کنار ایشان می نشست ایشان نمازش را سریع تمام می کرد و به او می فرمود: آیا حاجتی داری؟



زیارت آستان مقدس امامزاده زید علیه السلام در گوشه ای از پایتخت

قبة الصخرة در تهران

زهر اشرفی

با عبور از محله‌ها و بافت‌های قدیمی و تاریخی شهر تهران که در گذشته نه چندان دور روستای کوچکی در حاشیه تهران بوده، می‌توان بناهایی را یافت که از گذشته برای مردم و حاکمان آن دوران شناخته شده بوده است. اماکنی که محل راز و نیاز و سیر و سلوک مردم و اهالی این دیار با خالق خویش بوده است. بارگاه منور و مصفای امامزاده زید علیه السلام را می‌توان یکی از این اماکن مقدس در گوشه‌ای از این شهر دانست.



محله «وصف‌نارد» یکی از همین محله‌های قدیمی است که در گذشته و در زمان قاجاریه در حاشیه جنوبی تهران روستای کوچکی بوده است. در میان بافت قدیمی این محله می‌توان بنایی را یافت که متعلق به یکی از نوادگان حضرت زین العابدین علیه السلام است. بنای بقعه متبرکه امامزاده زید علیه السلام از دوران صفویه و یا قبل از آن دوران در این منطقه شناسایی شده است و مورد توجه بسیاری از اهالی و مردم مسلمان و شیعه آن دوران بوده است. مردمانی که با درخشیدن نور اسلام از افق جزیره العرب به ایران توسط آخرین پیامبر خدا به دین اسلام گرویدند و چون حضور فرزندان و ذریه ایشان را در بین خود دیدند، به خاندان اهل بیت علیهم السلام علاقه شایانی پیدا کرده و فرزندان و ذریه اهل بیت علیهم السلام را که از فشار دولت بنی امیه و بنی عباس به ستوه آمده بودند، در زمان هجرت به ایران مورد استقبال خود قرار دادند.

بقعه‌ای در جنوب تهران

امروزه آستان مقدس امامزاده زید علیه السلام را می‌توان در دل محله‌های جدید جنوب غرب تهران یافت. با گذر از محله یافت آباد و گذر از محله‌های دیگر این منطقه در حوالی شهرک ولی عصر، بزرگراه آیت الله سعیدی، نرسیده به پاسگاه نعمت آباد قبل از زیر گذر، می‌توان نشانه‌ها و تابلوی امامزاده زید را مشاهده کرد. در جهت تابلوی آستان مقدس امامزاده زید علیه السلام که روانه شویم به کوچه سنگ فرش شده‌ای خواهیم رسید که کوچه امامزاده زید علیه السلام نام دارد. در آنجاست که گنبد فیروزه‌ای بقعه متبرکه این بزرگوار نمایان می‌شود. در حال حاضر انتهای این کوچه تنها در ورودی این امامزاده است.

با ورود به آستان امامزاده زید علیه السلام می‌توان حوض بزرگی را مشاهده کرد که در فاصله کمتری از آن بنای هشت ضلعی خشت نما با کتیبه‌های کاشی کاری شده و گنبد فیروزه‌ای بقعه متبرکه این بزرگوار قرار گرفته است. در صحن آستان مقدس امامزاده زید علیه السلام قبرستانی است که شاید قدمت برخی از قبور به دوران قاجاریه برگردد.

بنایی به سبک جدید

بقعه امامزاده زید علیه السلام مثل دیگر امامزادگان کشور قبل از انقلاب بنایی خشتی با ضریحی چوبی داشته است. قسمت اعظمی از بنای این بقعه متبرکه در دوران رژیم پهلوی تخریب شده است.

به برکت پیروزی انقلاب اسلامی امامزادگان کشور از جمله این امامزاده مجدد و بیش از گذشته مورد توجه مردم خدا جو و عاشقان اهل بیت علیهم السلام قرار می‌گیرد. در اوایل پیروزی انقلاب اسلامی بنای بارگاه منور امامزاده زید علیه السلام به همت حجت الاسلام ناصحی

مدیریت آستان و اداره اوقاف این منطقه طرح باز سازی و احیای این بقعه متبرکه شروع می‌شود، اما در سال ۵۸ بنای بقعه آن حضرت در قالب طرح جامع عمرانی احداث می‌شود. همچنین در سال ۸۰ به همت بانیان خیر ضریح فولادی ساخته می‌شود که بر روی مرقد مطهر ایشان قرار گرفته است.

سبک امروزی بنای بقعه امامزاده زید علیه السلام بر گرفته از سبک مسجد قبه الصخره فلسطین که در کنار بیت المقدس قرار گرفته؛ ساخته شده است. بقعه هشت ضلعی که با

در صحن آستان
مقدس امامزاده
زید علیه السلام
قبرستانی است که
شاید قدمت برخی
از قبور به دوران
قاجاریه برگردد

کتیبه‌های کاشی کاری شده و پنجره‌های کوچک با شیشه‌های رنگی در اطراف آن و گنبدی کاشی کاری شده به رنگ فیروزه‌ای، متبرک به نام اسماء الله زیبایی و صفای خاصی به صحن و سرای آستان مقدس امامزاده زید علیه السلام بخشیده است. داخل تربت‌خانه بارگاه منور امامزاده زید علیه السلام با گچبری و گچ‌کاری‌های ظریف و هنرمندانه‌ای منقش و آراسته شده است که بسیار نزدیک به تزئینات داخلی مسجد الصخره بیت المقدس است.

مکانی مقدس دور از شهر

گرچه امامزاده زید خارج از بافت مسکونی واقع شده است و راه دسترسی آن تا حدی برای زائران و اهالی آن منطقه مشکل می‌باشد، اما امروز خلوتگاهی است برای راز و نیاز دلدادگان و دلسوختگان اهل بیت علیهم السلام. بقعه متبرکه امامزاده زید علیه السلام به دلیل قرار گرفتن در حاشیه شهر امروزه پذیرای زواری است که با هر اعتقاد و آئینی و با هر زبان و گویشی خود را برای عرض ارادت به این آستان می‌رسانند. اهالی محله یافت آباد ایشان را واجب‌التعظیم دانسته و بر این باورند که این فرزند اهل بیت علیهم السلام گره گشای بسیاری از حاجاتشان بوده است. به گفته خادم این امامزاده که ۳۵ سال است در جوار این بارگاه منور زندگی می‌کند، کرامات و معجزات امامزاده زید علیه السلام ناگفتنی و بسیار است تا جایی که لوستر بزرگ و مجلل تربت خانه نذر یکی از شفایافتگان این بزرگوار است. آستان مقدس امامزاده زید علیه السلام در حال



حاضر امکاناتی را برای راحتی زائرینش در خود جای داده است؛ با این حال کمبودهای زیادی را می‌توان در آن دید. وجود کتابخانه‌ای ۶۰۰ متر مربعی در ضلع غربی امامزاده با هزاران جلد کتاب و هزاران نفر عضو، را می‌توان یکی از ویژگی‌های آستان مقدس امامزده زید علیه‌السلام دانست. اکنون نیز به همت خیرین و مدیریت آستان در جوار این امامزده حوزه علمیه‌ای احداث شده است که از اهمیت بالایی برخوردار است.

■ امامزاده زید در طول تاریخ ایران

قدمت امامزاده زید علیه‌السلام را می‌توان مربوط به دوران صفویه و یا قبل از آن دانست. در دوران صفوی بر روی اکثر مزارات امامزادگان تربت خانه و شبستان ساخته شد و امامزاده زید از این قاعده مستثنا نشده و در دوران قاجار نیز بنای خشتی امامزاده زید و صفنارد مورد توجه حکام قاجار بوده و مرمت شده بود. این نشان می‌دهد که امامزاده زید علیه‌السلام در عصر حکومت قاجار مورد توجه و در سیر تاریخ معاصر ایران مطرح بوده است. در کتاب خواجه تاجدار به تفصیل در این مورد مطالب مبسوطی نوشته شده است.

وقتی آقا محمد خان قاجار به تهران حمله می‌کند، کریمخان زند به آستان امامزاده زید پناهنده می‌شود.

آقا محمد خان دستور می‌دهد جارچیان جار بزنند: با این که من (آقا محمد خان) در دوران کودکی در کنار بقعه امامزاده زید مکتب می‌رفتم و احترام زیادی به این بارگاه قائلم، اما اگر (کریم خان زند) بیرون نیایی، مجبور خواهم شد دیوارها را خراب کنم و وارد بقعه شوم. این حکایت نشان دهنده قدمت بقعه امامزاده زید در منطقه ولیعصر است. متأسفانه از هجرت و رحلت آن بزرگوار اطلاعات کاملی در دست نیست.

داشته است. به گفته او در تهران دو بقعه به نام امامزاده زید واقع شده است که یکی در بازار تهران و دیگری در محله و صفنارد قدیم (شهرک ولیعصر امروزی) مدفون هستند و بنای بقعه هردو بزرگوار مربوط به دوره صفویه بوده است.

حجت الاسلام دلنواز در این رابطه می‌گوید: اطلاعات موجود درباره این بزرگوار یکی است ولی نحوه هجرت و زمان شهادت آن‌ها مشخص نیست که نسل قبل و بعد از هم بوده‌اند.

گفته اند امامزاده زید علیه‌السلام با چهار واسطه به حضرت سجاد علیه‌السلام می‌رسند و طبق شجره نامه‌ای که در تربت خانه امامزاده زید علیه‌السلام نصب شده، ایشان را چنین معرفی کرده است: امامزاده زید بن علی بن عیسی بن یحیی بن حسین بن زید بن امام زین‌العابدین علیهم‌السلام.

در همین خصوص حجت الاسلام یعقوب دلنواز می‌گوید: زید بن علی علیه‌السلام چهارفرزند پسر به نام‌های محمد، عیسی، حسین و یحیی

فرزندی منسوب به
امام سجاد علیه‌السلام



امامزاده زید و صفنارد را چنین معرفی می‌کند: زید بن علی بن عیسی بن یحیی بن حسین بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام که امامزاده زید به واسطه حضرت زین العابدین نسل شان به امام حسین علیه السلام بر می‌گردد و این دو امامزاده زید پسر عمو یکدیگرند.

وی امامزاده زید بازار را از نسل حسن مثنی می‌داند و می‌گوید: در شجره نامه امامزاده زید بازار آمده است که ایشان از فرزندان یحیی بن زید بن علی بن حسین علیهم السلام است و در جای دیگر آمده است که ایشان حسنی و از اولاد حسن مثنی و پسر عموی حضرت عبدالعظیم حسنی است. اما یعقوب دلدنواز شجره نامه

نگاهی کوتاه به زندگی امام حسن عسکری زمینه‌سازی



این بار به بهانه شهادت امام حسن عسکری علیه السلام به سراغ دوره زندگی این امام همام رفته ایم. امام حسن عسکری هشتم ربیع الثانی سال ۲۳۲ هجری در مدینه به دنیا آمد. امام هادی علیه السلام و حدیثه خاتون صاحب فرزندی شده بودند و از این هدیه بزرگ خدا خوشحال بودند. شادی و سرور در میان خاندان پیامبر موج می زد. کتیه امام، ابو محمد بود و لقبش نفی و زکی. به امام لقب عسکری هم دادند چون به دستور خلیفه عباسی در سامراء در محله عسکر به اجبار ساکن بود. امام هادی علیه السلام در سال ۲۵۴ هجری به شهادت رسید. امام حسن عسکری علیه السلام در آن موقع بیست و دو سال داشت و دوران امامت امام علیه السلام شش سال بیشتر طول نکشید.

شیما شبانی

سال های ۲۵۴ تا ۲۶۰ هجری

فشار حاکمان عباسی

امام علیه السلام در دوره کوتاه شش سال امامت خود با سه نفر از خلفای عباسی هم دوره بود، معتز و مهتدی و معتمد. سختگیری های حکومت عباسی در زمان امام حسن عسکری علیه السلام بیشتر از امامان دیگر بود، چون هم شیعیان امام زیاد و قدر تمند بودند و هم حاکمان می دانستند که مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، فرزند او، نابود کننده حکومت های ظالم است. پس آن ها امام علیه السلام را سخت تحت نظر داشتند و او را مجبور کرده بودند هر هفته روز های دوشنبه و پنجشنبه در دربار حاضر شود. (۱)

شیعیان امام حسن عسکری علیه السلام

شیعه در زمان امام حسن عسکری علیه السلام به خلفای عباسی معترض بود و آن قدر قدرتمند شده بود که عباسیان را از خود ناامید کرده بود. گواه این مطلب آن که بعد از شهادت امام علیه السلام برادرش جعفر کذاب پیش عبید الله وزیر معتمد عباسی رفت و گفت: «منصب برادرم را به من واگذار کن. من هم در برابر آن سالی بیست هزار دینار به تو می دهم. عبید الله عصبانی شد و گفت: احمق! خلیفه آن قدر به روی کسانی که پدر و برادر تو را امام می دانند شمشیر کشید تا شاید بتواند آن ها را از عقیده شان برگرداند ولی نتوانست. الان اگر تو در نظر شیعیان امام باشی نیازی به خلیفه و غیر خلیفه نداری ولی در غیر این صورت تلاش ما در این راه کمترین فایده ای نخواهد داشت.» (۲)

امام و راهب مسیحی

یک سال در زمان معتمد در سامراء قحطی شده بود و امام هم در زندان بود. معتمد از مردم خواست برای طلب باران به صحرا بروند. مردم هم سه روز

به مصلا رفتند و نماز باران خواندند ولی خبری از باران نشد. در روز چهارم یکی از اسقف های مسیحی که نامش جاثلیق بود با مسیحیان و راهبان به صحرا رفت. یک راهب مسیحی در میان آن ها بود که هر وقت دعای کرد، باران می بارید. این قضیه که اتفاق افتاد مردم گرفتار شک و تردید شدند. خبر که به خلیفه رسید امام را خواست و گفت: «امت جدت را دریاب که گمراه شده اند.» امام هم از مسیحیان و مردم خواست که دوباره به صحرا بروند تا حقیقت معلوم شود و شک و شبهه ها برطرف شود.

امام علیه السلام در بین جمعیت زیادی از مردم به صحرا رفت. مسیحیان و راهبان که دست به آسمان بلند کردند باز هم آسمان ابری شد و باران آمد. امام علیه السلام که از همه چیز خبر داشت یکی از راهبان را نشان داد و خواست دستش را باز کند. او دستش را باز کرد و در میان انگشتانش استخوانی پیدا شد.

امام علیه السلام استخوان را گرفت، در پارچه ای پیچید و گفت: حالا دعا کن که باران ببارد. راهب که دستش را به آسمان بلند کرد ابرها کنار رفتند و همه جا آفتابی شد. مردم همه شگفت زده شده بودند. خلیفه از امام پرسید: این استخوان چیست؟ امام گفت: این استخوان یکی از پیامبران الهی است و استخوان هیچ پیامبری ظاهر نمی شود مگر این که باران می بارد.

به این ترتیب راز مسیحیان معلوم شد و امام علیه السلام هم به دستور معتمد از زندان آزاد شد. (۳)

نماینده های امام در بین شیعیان

در زمان امام علیه السلام شیعیان در شهر های مختلفی مثل کوفه، بغداد، نیشابور، قم، ری و... پراکنده بودند. به همین دلیل امام علیه السلام مثل پدرانش





در صفحه ۷۰ می‌توانید گفت‌وگو با حجت‌الاسلام تقی حاتمی‌را درباره امامت حضرت ولی عصر عجل الله تعالی بخواهید

علیه السلام از امامت تا شهادت

برای غیبت



از میان شیعیان افراد متخصص را انتخاب و به عنوان نماینده خود در مناطق مختلف منصوب کرده بود. یکی از نماینده‌های امام علیه السلام در نیشابور فردی به نام ابراهیم بن عبده بود که امام علیه السلام در نامه‌ای به اسحاق بن اسماعیل و شیعیان نیشابور درباره پیروی از او و دستورات رهبر این طور نوشت: ...ای اسحاق تو فرستاده من نزد ابراهیم بن عبده هستی تا او به آنچه من در نامه‌ای که به وسیله محمد موسی نیشابوری فرستاده‌ام عمل کند.

تو و همه افرادی که در شهر هستند وظیفه دارید بر اساس نامه عمل کنید. ابراهیم بن عبده این نامه مرا برای همه بخواند تا جای سؤال و ابهامی باقی نماند... درود و رحمت فراوان خدا بر ابراهیم بن عبده و بر تو و همه پیروان ما باد.

نامه‌ای برای امام

ارتباط امام علیه السلام با شیعیان به وسیله نامه‌ها و پیک‌ها هم برقرار بود. فرستاده‌های امام علیه السلام مأمور بودند نامه‌ها و پیام‌های امام علیه السلام را به مردم برسانند و در مقابل سؤال‌ها، مشکلات، خمس و پرداختی‌های دیگر شیعیان را بگیرند و در سامرا به دست امام علیه السلام برسانند. فردی به نام محمد بن حسن بن میمون می‌گوید: روزی برای امام نامه‌ای نوشتم و از فقر و تنگدستی ناله کردم، اما بعدا پشیمان شدم و با خودم گفتم: مگر امام صادق علیه السلام نفرموده که فقر با ما بهتر از توانگری با دیگران است و کشته شدن با ما بهتر از زنده ماندن با دشمنان ما است. امام علیه السلام هم در جواب نامه‌ام این طور نوشت: «هر وقت گناهان دوستان ما زیاد شود، خدا آن‌ها را به فقر گرفتار می‌کند و گاهی از بسیاری گناهان آن‌ها در می‌گذرد.

همچنان که پیش خود گفته‌ای فقر با ما بهتر از توانگری با دیگران است. ما برای کسانی که به ما پناهنده شوند پناهگاهیم و برای کسانی که از ما هدايت بجویند، نوریم.

ما نگهدار کسانی هستیم که به ما متوسل می‌شوند. هر کس ما را دوست بدارد در رتبه بلند (تقرب به خدا) با ما است و کسی که پیرو راه ما نباشد به سوی آتش خواهد رفت.» (۴)

فعالیت‌های سری

امام علیه السلام به خاطر فشار حاکمان عباسی یک سری فعالیت‌های مخفی و پنهانی از چشم حاکمان را رهبری می‌کرد به طوری که از چشم مأموران و جاسوسان حکومتی دور بماند. مثلا عثمان بن سعید عمری از یاران با وفا و خاص امام

علیه السلام بود که به ظاهر روغن فروشی می‌کرد ولی کارش این بود که اموالی را که شیعیان می‌خواستند به امام علیه السلام برسانند در ظرفهای روغن می‌گذاشت و به امام علیه السلام تحویل می‌داد. با این فعالیت‌ها ارتباط امام علیه السلام با شیعیان تحت فشار حاکمان هم ادامه پیدا می‌کرد.

تقویت سیاسی شیعیان

یکی دیگر از فعالیت‌های امام تقویت سیاسی شیعیان بود. امام علیه السلام شیعیانی را که مسئولیت بیشتری داشتند روحیه می‌داد تا صبر و تحمل آن‌ها را در برابر فشارها بالا ببرد و آن‌ها بتوانند مسئولیت‌ها را بهتر انجام دهند.

علی بن حسین بن بابویه قمی یکی از فقیهان بزرگ شیعه بود که امام در نامه‌ای او را این طور دلگرمی داد: «صبر کن و منتظر فرج باش که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: بزرگ‌ترین اعمال امت من انتظار فرج است.

شیعیان ما پیوسته در غم و اندوه خواهند بود تا فرزندم ظاهر شود، همان کسی که پیامبر بشارت داده که زمین را از قسط و عدل پر خواهد ساخت، همچنان که از ظلم و جور پر شده باشد. ای بزرگ‌مرد و مورد اعتماد و فقیه من، صبر کن و شیعیان مرا به صبر فرمان بده. زمین از آن خدا است و هر کسی از بند گانش را که بخواهد وارث آن قرار می‌دهد. فرجام نیکو تنها از آن پرهیزکاران است. سلام و رحمت خدا و برکات او بر تو و بر همه شیعیان باد.» (۵)

وداع امام با دنیا

روز جمعه هشتم ربیع الاول سال ۲۶۰ هجری بود که امام حسن عسکری علیه السلام در حالی که بیست و نه سال بیشتر نداشت، با زهر معتمد عباسی به شهادت رسید و شیعه بار دیگر در عزای پیشوای خود به سوگ نشست. فرزندش مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در سن پنج سالگی به امامت رسید و زمان غیبت که شیعیان برای آن آماده شده بودند فرا رسید.

منابع

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، جلد ۴، صفحه ۴۳۴
۲. شیخ مفید، الارشاد، صفحه ۳۳۸
۳. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، جلد ۴، صفحه ۴۲۵
۴. همان، صفحه ۴۳۵
۵. همان، صفحه ۴۲۵



گفت و گو با حسین مورا الی جوان ایتالیایی
که پیش از مسلمان شدن هیئت معرفت

علیه السلام

حسین بهانه مسلمانانم

عطا الله اسماعیل / مترجم: علی جعفر آبادی

مارکو حالا اسمش حسین
است. جوان خوش تیپ و بلند
بالای ایتالیایی، متولد ۱۳۵۹
شمسی است و الان ۱۲ سال
است که مسلمان شده است.
در طول زمان مصاحبه دوبار
منتقل شد. یک بار وقتی درباره
امام حسین علیه السلام حرف
می زد و بار دوم زمانی که به یاد
حرم امام رضا علیه السلام افتاد.
آنقدر با احساس از امام حسین
علیه السلام حرف می زند که
مخاطبش به راحتی تحت تاثیر
قرار می گیرد. حسین هم خودش
مسلمان است و هم وظیفه
خودش را ترویج تشیع در ایتالیا
و اروپا و کمک کردن به شیعیان
اروپا می داند. داستان ازدواج او
با همسر ایرانی اش هم خواندنی
است.



■ حاشیه ■

داستان عشق ایرانی، ایتالیایی

من از طریق همسرم مسلمان نشدم. اول مسلمان شدم و بعد ازدواج کردم. تقریباً ۶ سال بعد از مسلمان شدنم ازدواج کردم. همسرم در دانشگاه تهران زبان ایتالیایی می خواند. آن زمان من برای یک مجله شیعه ایتالیایی کار می کردم و یکی از استادان همسرم در دانشگاه مقاله های آن مجله را کپی می کرد و به دانشجویان می داد. برای اینکه مقاله درباره اسلام بود و به زبان ایتالیایی بود. یکی از کارهایی که همسرم باید در دانشگاه انجام می داد این بود که قرآن و نهج البلاغه را به ایتالیایی ترجمه می کرد. بعد ایشان به آن مجله ایمیل می زد که مادر کلاس مان قرآن و نهج البلاغه را به ایتالیایی ترجمه می کنیم و اگر به درد شما می خورد بگوئید که ما کمک تان کنیم و شروع می کند به همکاری با مجله ما. تا اینکه از ایتالیا و از مجله بعضی از افراد به تهران می آیند و با ایشان و خانواده شان مرتبط می شوند و من می پرسم شما که ایشان و خانواده شان را دیدید چگونه بودند و می گویند خانواده مذهبی و خوبی بودند. و در یکی از سفرهای من به ایران ایشان و خانواده شان را دیدم و از آنجا آشنایی پیش آمد.

من زمانی که به شرایط بقیه ایتالیایی ها که مسلمان شدند نگاه می کنم اوضاع من بهتر از بقیه بود. در ابتدا مسائلی بود ولی جدی نبود. این یک اتفاق روزمره و رایج نیست که در خانواده ای کسی مسلمان شود. برای همین من می فهمیدم که پدر و مادر من باید از مسلمان شدن من تعجب نکنند. ولی همانطور که از اهل بیت علیهم السلام یاد گرفته ام نباید اسلام را فقط به زبان بیاوریم بلکه باید با رفتارمان نشان دهیم. من هم تلاش کردم که آن ها موضع نگیرند. با بعضی از نزدیکانم مشکل داشتم. الحمدلله من الان این دوره را پشت سر گذاشتم و مشکلی ندارم و حتی پدر و مادر من هم یک بار به ایران آمده اند.

ولی گروه سنت گراها که من کتاب های شان را می خواندم به لحاظ مبنایی و پایه فکری و مذهبی نسبت به دنیای مدرن انتقاد داشتند و انتقاد آن ها این است که دنیای مدرن باعث انقطاع انسان از دنیای معنوی و دنیای ماوراء شده و این است که باعث سقوط انسان در این دنیا می شود. این گروه سنت گراها می گفتند در همه تمدن ها چه اسلام و چه مسیحیت و حتی هندوها و تمدن های مختلف یک ریشه و اصل مذهبی و اعتقادی وجود دارد که متأسفانه آن اصل و آن ارتباط در دنیای مدرن فراموش شده است. آن ها این ارتباط تمدن ها و ادیان با ماوراء را که می خواستند بیان کنند، طبیعتاً به اسلام هم می پرداختند و می خواستند در رابطه با آن صحبت کنند. این اولین بار بود که من در رابطه با اسلام مطالعه می کردم و این هم همزمان بود با وقتی که من در مطالعات سیاسی و ضد امپریالیستی خودم با انقلاب اسلامی و امام خمینی (ره) آشنا شدم. آن موقع ۱۵ یا ۱۶ سالم بود. انقلاب اسلامی برای من خیلی جذاب بود. به علت اینکه نه تنها در مقابل استکبار و آن هم چند استکبار امریکا و اسرائیل و شوروی ایستاده بود بلکه ریشه های مذهبی و اعتقادی داشت. مردم ایران در زمان شاه مشکلاتی داشتند. مشکلات اقتصادی و بحث مسکن و... ولی زمانی که به خیابان ها می آیند نمی گویند که مشکل اقتصادی ما را حل

بکنید. به خیابان می آیند و می گویند الله اکبر. شعارشان شعاری مذهبی می شود. ما آن زمان در اروپا بودیم و نگاه خوبی به ایران و اسلام وجود نداشت. در غرب و اروپا، حتی تحصیل کرده ها هم فکر می کنند که اسلام برای عرب ها است و دین عرب هاست و دید مثبتی وجود ندارد. من وقتی شعارهای مردم را می شنیدم که می گفتند استقلال، آزادی... پیش خودم فکر می کردم که می توانیم مذهب خودمان را حفظ بکنیم ولی این خواسته ها را هم داشته باشیم. فکر می کردم این حرف ها حرف های خوبی است و ما می توانیم این حرف ها و خواسته ها را داشته باشیم ولی لازم نیست که حتماً مذهب مان عوض شود و مسلمان شویم.

■ خودتان به سراغ منابع اسلامی رفتید و با

ماجرای مسلمان شدن تان
باید شنیدنی باشد.

مذهب در خانواده ما مثل خیلی خانواده های دیگر جدی نیست و بیشتر جنبه سنت و آداب و رسوم دارد تا جنبه مذهب. در ایتالیا دو گروه خانواده داریم که یک گروه شان خانواده هایی هستند که مذهبی متوسط و معمولی هستند و گروه دیگر مخالف مذهب هستند. ولی خانواده من کاتولیک بودند و من تعلیمات کاتولیک را هم داخل مدرسه و هم بیرون مدرسه فرا گرفتم. گرایش من به اسلام دو علت داشت. یکی مسائل سیاسی بود و یکی مسائل اخلاقی. من در ۱۴ سالگی به مسائل سیاسی علاقه مند شدم و این علاقه مندی همراه بود با مطالعات و فعالیت هایی بر ضد امپریالیسم و صهیونیسم. در زمینه اخلاقی هم با فضایی که در غرب حاکم

بود مشکل داشتم و هیچ مساله ارزشی وجود نداشت و خدا و دین و اخلاق و ارزش های اخلاقی در زندگی مان وجود نداشت. دنبال چیزی بودم که به سوال های درونی ام پاسخ دهد. ولی در فضای کاتولیکی که بودم، احساس می کردم که خیلی پاسخ های منفعلانه ای دریافت می کنم. پاسخ هایی که تحت تأثیر دنیای مدرن به من داده می شود و پاسخ های اصیل و مذهبی و آن چیزی که باید باشد نیست. برای همین رفتم سراغ گروه هایی که در فضای

غالب مدرن، گرایش های سنتی تری داشتند تا ببینم آن ها می توانند جواب سوال های مرا بدهند ولی آن ها هم جوابی برای من نداشتند. برای همین گرایش به مذاهب و سنت های دیگر پیدا کردم. من دنبال این بودم که هم جواب سوال های فکری ام را پیدا کنم و هم جواب نیاز درونی ام را پیدا کنم و یک جایی بود که این دو به هم رسید. من علایق ضد امپریالیسم آمریکا و صهیونیسم داشتم و از آنجایی که در دنیای امروز جبهه مقابل آمریکا، اسلام است طبیعی بود که با اسلام مواجه شوم. در اروپا گروهی هستند که به آن ها سنت گراها می گویند و آن ها انتقادهایی به فضای مدرن و دنیای مدرن دارند. مردمان زیادی هستند که نسبت به دنیای مدرن و فضای حاکم بر آن انتقاد دارند ولی انتقاداتشان در انتقادهای اقتصادی و اجتماعی و سیاسی خلاصه می شود



من مسلمان شدن
خودم را بخاطر
شرکت در آن
مراسم محرم
می دانم و ارتباط
عمیقی بین خودم
و امام حسین حس
می کنم

حرف‌های امام آشنا شدید یا کسی شما را به این سمت هدایت کرد؟

خودم و توسط مجلات و کتاب‌هایی که درباره امام و انقلاب می‌نوشتند به این سمت آمدم. من اصلاً فکر نمی‌کردم روزی مسلمان شوم. من فکر می‌کردم که ما می‌توانیم ایران و فلسطین را حمایت بکنیم ولی ربطی به این ندارد که بخواهیم مسلمان شویم. ولی می‌خواستیم بدانم نقش اسلام در انقلاب اسلامی چیست و چه ربطی به اسلام دارد. دنبال این رفتم که بدانم واقعا عقاید اسلامی چیست و با بعضی از مراکز شیعه و سنی ارتباط گرفتم. کتاب‌هایی از اهل سنت و تشیع به دستم رسید. مثل کتاب‌های علامه طباطبایی، شهید مطهری، سید محمد باقر صدر و امام خمینی (ره). کتابهای شهید مطهری خیلی بر من تاثیر گذار بود و من از آن کتاب‌ها فهمیدم که اسلام دین عرب‌ها نیست. اسلام دین فطرت است و مربوط به قوم خاصی نیست. مربوط به همه انسان‌ها است. برای مدتی داشتم تحقیق می‌کردم و حتی به مسجد اهل سنت می‌رفتم.

نقطه عطف یا اتفاق خاصی که باعث مسلمان شدن شما در این مسیر شد چه بود؟

روزی یک برادر مسلمان ایتالیایی که شیعه هم بود مرا به یکی از مراسم مذهبی‌شان در ماه محرم دعوت کرد. این مراسم در شهر دیگری بود که ۳۰۰-۴۰۰ کیلومتر با شهر رم فاصله داشت. من خیلی جوان بودم. ۱۶-۱۷ سالم بود. یک برنامه دوروزه بود که من رفتم. شنبه و یکشنبه آخر هفته بود که ما تعطیل هستیم. یک روحانی ایرانی در آنجا سخنرانی می‌کرد که سفیر ایران در واتیکان بود. حاج آقا عبدخدایی. یک شیعه ایتالیایی هم در رابطه با امام حسین علیه السلام و عاشورا سخنرانی کرد. آنجا نماز برپا شد و زیارت عاشورا و عزاداری که عزاداری به زبان ایتالیایی بود. خیلی برای من مهم بود و حضورم در آن مراسم تغییری در من ایجاد کرد. از آن جلسه که بیرون آمدم احساس کردم انگار دارد اتفاقی می‌افتد.

برخی عزاداری‌ها معمولاً از نگاه غیر مسلمان‌ها گاهی چهره خوبی ندارد. مثلاً اینکه بر سر و صورت‌شان می‌زنند و... این حس برای شما پیش نیامد؟

به نظر من وقتی یک غیر مسلمان در این مراسم‌ها شرکت می‌کند می‌تواند دو جور نگاه

کند. یک نگاه این که این‌ها دیوانه‌اند که این گونه بر سر و صورت‌شان می‌زنند. برای کسی دارند گریه می‌کنند که ۱۴۰۰ سال پیش کشته شده است. یک نگاه دیگر این است که این اتفاق از سر عاشقی است. گروهی هم هستند که عاشق این مراسم می‌شوند. خدا را شکر من از دسته دوم بودم که یکبار عاشق این برنامه شدم.

فکر نمی‌کنید این قضیه یک تقدیر الهی بوده که برای شما پیش آمده است؟

ما در اسلام داریم که اگر تو یک قدم برداری خدا ده قدم به سمت تو برمی‌دارد. آن سخنران ایتالیایی جمله‌ای گفت که ذهن مرا باز کرد. ایشان می‌گفت وقتی کسی از بیرون به این مراسم ما نگاه می‌کند می‌گوید این‌ها خرافاتی‌اند و عقل‌شان کم است. ولی اگر کسی چشم و گوشش را باز کند و در این مراسم شرکت کند حضور و روح امام حسین علیه السلام را در این مراسم حس می‌کند. این چیزی بود که من در آنجا احساس کردم و حس کردم مردمی که اینجا هستند و گریه می‌کنند این کارها را برای کسی انجام می‌دهند که همین جا هست و در این مراسم حضور دارد. یادام است وقتی شب به

همیشه حس می‌کردم که من بودم که می‌خواهم مسلمان شوم. من فهمیدم که تصمیمم را گرفته‌ام که مسلمان شوم و اسلام چیزی است که درست است و حقیقت است. ولی برای شهادتین احتیاج داشتم که اطلاعات بیشتری کسب کنم

دختری به مرکز ما آمده بود که مسلمان هم نبود و خیلی به کارهای ما علاقه‌مند شده بود. ولی بعد که فیلمی از قم، زنی را می‌بیند که یک پاکستانی قمی زده بود پرسیده بود که به نظر شما امام حسین علیه السلام از این کار راضی است؟



نیست که بخواهیم با این کارها مردم را به گریه بیندازیم. ما اگر جملات و کارها و حرکت امام حسین علیه السلام را به مردم معرفی کنیم بدون اینکه چیز دیگری به آن اضافه کنیم انسان‌ها جذب ایشان می‌شوند. حدیثی از امام صادق علیه السلام است که اگر می‌خواهی بدانی شیعه هستی یا

ناچیز است. شهید مطهری در یکی از کتاب‌هایشان می‌فرمایند در یکی از شهرها برای اینکه مردم را هنگام روضه به گریه بیندازند چراغ‌ها را خاموش می‌کردند و مردم را کتک می‌زدند که گریه کنند. ایشان می‌گویند اگر ما امام حسین علیه السلام را خوب معرفی کنیم که واقعا چه کسی بوده‌اند نیاز به این

درباره امام حسین علیه السلام صحبت کردن کار راحتی نیست. یک صحبتی از امام خمینی (ره) هست که می‌گویند من در رابطه با حضرت علی علیه السلام نمی‌توانم صحبت کنم. من در مقابل امام خمینی (ره) هیچ نیستم. امام حسین علیه السلام مانند یک دریاست. هر چه بگوئیم خیلی

خارج از متن

سه بار بگو حسین

مسلمان شدنم این حس را دارم که این متفاوت است و تغییر درونی را در خودم حس کردم ولی اینگونه نبود که فکر کنید که در یک لحظه ناگهان من از این رو به آن رو شدم و انقلابی در من پیش آمد، چون مدتی بود که من به دنبال این موضوع بودم و تدریجی بود. وقتی مسلمان شدم تصمیمم این بود که فقط به این فکر نکنم که من یک مسلمانم و به فکر فعالیت‌های مذهبی باشم.

■ شما قبلاً اسم‌تان مارکو بوده است و بعد به حسین تغییر نام داده‌اید. چرا؟

وقتی شهادتین گفتیم همان روز خودم انتخاب کردم که نامم حسین باشد. چون من مسلمان شدن خودم را بخاطر شرکت در آن مراسم محرم می‌دانستم و ارتباط عمیقی بین خودم و امام حسین علیه السلام حس می‌کردم.

■ درباره مؤسسه امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف که در ایتالیا تاسیس کرده‌اید توضیح دهید؟ چرا این نام را انتخاب کردید؟
الحمدلله در این سال‌ها بعضی‌های دیگر هم شیعه شدند. کم کم ایرانی‌ها و لبنانی‌ها و شیعه‌های دیگر که در ایتالیا زندگی می‌کردند

شده بودم و بیشتر بخاطر انقلاب اسلامی و امام خمینی (ره) بود. در آن واحد هم کتاب‌های اهل سنت و هم کتابهای شیعه را می‌خواندم و احساس می‌کردم اعتقادات تشیع منطقی‌تر و درست‌تر است. اینگونه شد که من تصمیم گرفتم مسلمان و شیعه شوم.

■ درباره روزی که شهادتین گفتید برای مان صحبت کنید.

دو بار شهادتین گفتیم. اولین بار در خانه یکی از دوستان ایرانی بود که شیعه بود و بعد از آن نزد آقای عبد خدایی هم این اتفاق افتاد. واقعا مانند شروع یک زندگی جدید بود. مثل اینکه دنیا را با یک نگاه دیگری می‌بینی. من قبل از اینکه شهادتین بگویم در آن دوره‌ای که تحقیق می‌کردم قرآن را هم به زبان ایتالیایی می‌خواندم. در این فاصله وقتی به خطاب‌هایی مثل ایها الناس و ایها المومنون می‌رسیدم احساس می‌کردم که این خداست که مرا مورد خطاب قرار می‌دهد و خواندن آن برایم مانند کتاب‌های دیگر نبود و فرق می‌کرد. من مسلمان نبودم ولی زمانی که قرآن می‌خواندم حس می‌کردم این کتاب با بقیه کتاب‌ها فرق می‌کند و کتاب خداست و بعد از

خانه برگشتم فکرم مشغول بود. مشغول چیزی که دیده بودم و شنیده بودم و مرا به طور عمیق تحت تاثیر خودش قرار داده بود.

من با آن‌ها صحبت می‌کردم و سوال می‌کردم و نگاه می‌کردم. من در آن دو روز در اتاقی با دو نفر دیگر بودم و آن‌ها مسلمان بودند. از حاج آقای که آنجا بود سوال می‌کردم. من همه آن دو روز با آن‌ها بودم فقط مسلمان نبودم. به خانه که رفتم آن برنامه عمیقاً مرا تحت تاثیر قرار داده بود و از محرمی که به این برنامه رفته بودم تا زمانی که شهادتین را گرفتم ۸ ماه طول کشید. در آن فاصله ۸ ماهه همیشه حسی در من بود که می‌خواهم مسلمان شوم. من فهمیدم که تصمیمم را گرفته‌ام که مسلمان شوم و اسلام چیزی است که درست است و حقیقت است. ولی برای شهادتین احتیاج داشتم که اطلاعات بیشتری کسب کنم.

■ پس از همان اول با شیعیان در ارتباط بوده‌اید. اکثر مسلمانان ایتالیا سنی هستند. در رم چند مسجد اهل سنت هست ولی شیعیان چیزی ندارند. نه مسجد و نه حسینیه و من فقط با سفارت ایران مرتبط بودم. من مسجد اهل سنت هم می‌رفتم ولی خیلی به شیعه علاقه‌مند

اولین باری که مشهد رفتم حسی داشتم که با کلمات نمی‌توانم بیان کنم. سخت‌ترین لحظه وقتی است که بخواهم از امام رضا علیه السلام خدا حافظی کنم. وقتی به گنبد نگاه می‌کنم دلم می‌خواهد این نگاهم از گنبد برداشته نشود



قبل از اینکه شهادتین بگویم تحقیق می‌کردم قرآن را هم به زبان ایتالیایی می‌خواندم. در این فاصله وقتی به خطاب‌هایی مثل ایها الناس و ایها المومنون می‌رسیدم احساس می‌کردم که این خداست که مرا مورد خطاب قرار می‌دهد



من می‌توانم بگویم این است که برای حفظ این حرکت و برای حفظ قیام امام حسین علیه السلام هیچ چیزی نباید به آن اضافه کرد و باید همان را حفظ کرد. برای اینکه امروز بیش از همیشه به حرکت امام حسین علیه السلام نیاز داریم. مکتب امام حسین علیه السلام همان مکتب خداست و ادامه دادن این راه وظیفه ماست.

نه ۳ بار بگو حسین حسین حسین. اگر احساس کردی در وجودت تغییری ایجاد شده بدان شیعه‌ای. این به این علت است که امام حسین علیه السلام منطبق با فطرت بود و هر کاری که کرد از جانب خدا بوده نه از طرف خودش و به علت عشق به خدا بوده است. آن موقع است که اگر کسی انسانیت و وجودش پاک باشد جذب امام حسین علیه السلام می‌شود. آن چیزی که

به این سمت متمایل شدند که با ارگان‌هایی که شیعی بودند ارتباط بگیرند. به فکر این افتادیم که موسسه‌ای را راهاندازی کنیم که به سوال‌ها و نیازهایی که وجود داشت بهتر پاسخ دهد. جلسه‌هایی خصوصی را در خانه‌هایمان شروع کردیم. بدون اینکه جای خاص و ثابتی داشته باشیم و نام موسسه‌مان را موسسه امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف گذاشتیم. علت آن هم این بود که امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، امام زمان ماست و می‌خواستیم به ایتالیایی‌ها بگوییم ما منتظر امامی هستیم که فقط برای ایرانی‌ها نیست بلکه برای همه است. می‌خواستیم با این اسم وظیفه خودمان را به خودمان یادآوری کنیم که چه کاری برای انجام دادن داریم. برای اولین بار تصمیم گرفتیم مکانی

را در ایتالیا که شبیه حسینیه یا مهدیه بود ایجاد کنیم و اینجا را اینطور معرفی کردیم که برای شیعیان است نه برای ایرانیان یا پاکستانی‌ها یا ایتالیایی‌ها. این مرکز در رم ایجاد شد ولی از همه جای ایتالیا به آنجا مراجعه می‌کردند و ما این مرکز را در روز عاشورا افتتاح کردیم. ما ۲ یا ۳ ماه بود که داشتیم کار می‌کردیم و کارهایمان با شروع محرم تمام شد. ما در این موسسه ۲ هدف اصلی داریم. یکی کار کردن و فعالیت داخل جامعه شیعیان ایتالیا است. وقتی می‌گوییم شیعیان

چه افرادی که ایتالیایی هستند و چه افرادی که از ملیت‌های دیگر هستند ولی در ایتالیا ساکن هستند. ما دنبال این بودیم که از شیعیان حمایت فرهنگی و معنوی بکنیم.

دسته دومی از فعالیتهایی که ما انجام می‌دهیم این است که می‌خواهیم اسلام واقعی را به دنیا نشان بدهیم که این کار را با گذاشتن جلسات در دانشگاه‌ها انجام می‌دهیم. این اتفاق برای اولین بار در ایتالیا افتاد که یک شیعه داخل دانشگاه رفت و جواب سوال‌هایشان را داد. در ایتالیا وقتی قرار است در رابطه با شیعیان صحبت شود یک شیعه را دعوت

نمی‌کنند. بلکه کسی دیگر را دعوت می‌کنند که در رابطه با شیعیان توضیح دهد. ما با بسیاری از روزنامه نگاران تماس گرفتیم. خیلی از روزنامه نگارها چیزی را می‌نویسند که سردبیرشان به آن‌ها می‌گوید ولی بعضی از آن‌ها هم هستند که این کار را نمی‌کنند و ما با آن‌ها ارتباط گرفتیم و برنامه ریزی کردیم که آن‌ها به ایران و لبنان سفر کنند و همین طور برای بعضی از نویسندگان و متفکرین این کار را انجام دادیم. با بسیاری از دانشجویان صحبت کردیم که پایان نامه‌شان را در رابطه با اسلام بردارند. یکی از افرادی که الان با موسسه ما ارتباط دارد اولین انتشارات شیعه را در ایتالیا تاسیس کرده و به کتابفروشی‌ها کتاب می‌دهد.

■ روش تان چگونه است؟ کلاس دارید؟

ما کتاب ترجمه می‌کنیم و چاپ می‌کنیم. ده شب برای محرم برنامه داریم. در ماه مبارک رمضان هر شب برنامه داریم یا در شهادت ائمه علیهم السلام و مناسبت‌های مختلف برنامه داریم. در سایت اینترنتی‌مان مقالات مختلفی می‌گذاریم. ما کارمان را برای خدا انجام می‌دهیم ولی چیزهایی است که واقعا خودمان را خوشحال می‌کند و لی چیزهایی هست که بعضی از لبنانی‌ها یا عراقی‌ها در مراسم محرم ما می‌آیند و می‌گویند این زیباترین برنامه محرمی است که من تا به حال در ایتالیا داشته‌ام. من اصلا فکر نمی‌کردم برنامه و هیئتی در ماه محرم در ایتالیا برگزار شود. یک بار کسی گفت که من هر سال برای این برنامه‌ها به پاریس می‌رفتم و فکر نمی‌کردم که در ایتالیا این برنامه برگزار شود. یا مثلا کسی که برای درس خواندن به ایتالیا آمده بود می‌گفت من زندگی‌ام خیلی بی‌روح بود ولی از زمانی که این برنامه‌ها ایجاد شده پرنشاط شده‌ام. بعضی‌ها جایی برای نماز خواندن نداشتند یا کسی می‌گفت ما اگر می‌خواستیم شهادتین بگوییم جایی نداشتیم. در واقع الان مرکز ما محلی شده است برای شیعیان. چیزی که تا الان در ایتالیا وجود نداشت.

■ عکس العمل دولت ایتالیا چه بود؟ برخورد مسیحی‌ها و ایتالیایی‌ها چگونه بود؟

کار ما قانونی است و مرکزمان بر اساس قوانین ثبت شده است ولی با اینکه قانونی است از وقتی که شروع کردیم پلیس سراغ ما آمد و ولی نمی‌توانست خیلی اذیت کند. چون ایتالیایی بودیم، ولی زورشان به خارجی‌ها بیشتر می‌رسد که شاید حتی از ایتالیا خارج‌شان کند و خیلی از آن‌ها تحت فشار قرار گرفتند. ولی فعالیت‌های ما چون ثبت شده و اعلام شده و مخفی نیست خیلی اذیت جدی نمی‌کنند. البته ما می‌دانیم که آن‌ها تلاش دارند که این کار را بکنند.

■ چه رفتاری از شیعیان است که بعضی‌ها زده می‌شوند.

دیدهایم که بعضی‌ها در مراسم‌ها و هیئت‌ها زنجیر پاکستانی یا قمه می‌زنند. مثلا دختری به مرکز ما آمده بود که مسلمان هم نبود و خیلی به کارهای ما علاقه‌مند شده بود. ولی بعد که فیلمی از قمه زنی را می‌بیند که یک پاکستانی در دمشق قمه زده بود، پرسیده بود که به نظر شما امام حسین علیه السلام از این کار راضی است؟ یک بار یک روحانی آمده بود و در مرکز صحبت می‌کرد و می‌گفت این‌ها گفته‌اند ما این کار را انجام می‌دهیم برای عشق. چون عاشق امام حسین علیه السلام هستیم و ایشان گفته بود که عشق یعنی چه؟ یعنی هرکاری که خودت دلت می‌خواهد انجام دهی یا هر کار که او دلش می‌خواهد انجام دهی؟ این ایتالیایی این را فهمید ولی متأسفانه بعضی از شیعیان این را متوجه نمی‌شوند.

■ آیا تا به حال در ایام محرم ایران بوده‌اید؟ در اربعین بوده‌ام ولی محرم نه. من خیلی دلم می‌خواهد محرم بیایم ولی نتوانسته‌ام. همه دنیا می‌دانند که محرم در ایران جور دیگری است. البته اربعین بوده‌ام و مزه‌اش را چشیده‌ام.

■ کربلا رفته‌اید؟

نه. درخواست ویزا کردم ولی سفارت عراق در ایتالیا به من ویزا نداده است اما دوباره درخواست می‌دهم.

■ مشهد چطور؟

بله. مشهد و سوریه رفته‌ام. اولین باری که مشهد رفتم حس می‌کردم که با کلمات نمی‌توانم بیان کنم. سخت‌ترین لحظه وقتی است که بخوایم از امام رضا علیه السلام خداحافظی کنیم. وقتی به گنبد نگاه می‌کنم دلم می‌خواهد این نگاهم از گنبد برداشته نشود.

من خیلی دلم می‌خواهد محرم بیایم ولی نتوانسته‌ام. همه دنیا می‌دانند که محرم در ایران جور دیگری است





پنجره

هیچ پنجره‌ای بسته نیست

www.Panjerehweekly.com



گام اول؛ شناخت

و جیهه محمد طاهری

خطبه اول نهج البلاغه شاید سخت ترین و فلسفی ترین خطبه نهج البلاغه باشد. در این خطبه قاعده های مهم و پیچیده عقلی را جاشنی کلامش کرده است. اما شیرینی کلام همه این سختی ها را راحت خواهد کرد.

همین معرفت اجمالی و شناخت اندک کافی است تا آدمی در مسیر دین قدم بردارد، و افکار شرک آلود و کفر آمیز خود را به چالش بکشانند.

آن کس است اهل بشارت، که اشارت داند
اما آنچه گفته شد، گام اول شناخت است؛ برای تکمیل این شناخت اولیه باید به عقل و استدلال متوسل شد، تا به تصدیق و باور عینی نسبت به آن شناخت اولیه دست یافت. آن معرفتی که در فطرت انسان وجود دارد، شناختی است اجمالی و این تصدیقی که باید بدان دست یابد، امری است اکتسابی و تفصیلی. آن معرفت، علم است و آگاهی و این تصدیق، باور است و ایمان؛ چه بسا مواردی که انسان نسبت به آن علم و آگاهی دارد اما در دل آن را نپذیرفته و باورش ندارد. علم تا آن زمان که در سطح وجود آدمی بماند و در عمق دل و جان او ریشه نندواند، سمیت نیافته و به ایمان تبدیل نخواهد شد. بنابراین اوج شناخت نسبت به یک امر، در گرو باور و ایمان به آن امر است و این، دومین گام در راه دین و دینداری است.

در هیچ سری نیست که سری ز خدا نیست
مسیر تدین به همین جا ختم نمی شود؛ نهایت این تصدیق و این باور، رسیدن به مرتبه توحید است؛ رسیدن به این مهم که خدا از هر شبیه و مانندی مبرا است. اعتقاد به توحید در مورد ذات الهی و صفات ربوبی، بدین معناست که یقین داشته باشیم خداوند از هر حیث متفاوت و بی نیاز از ماسواست.

جهان، نخست، نظر به خالق هستی می اندازد و پیش از هر چیز به معرفی ناظم این نظم بی مثال همت می گمارد.
آنچنان که شاهد بودیم، در فراز اول کلام مولا علی علیه السلام، امر سیاس و ستایش، به ذات ربوبی اختصاص یافت، حال در فراز دوم، به معرفی این ذات پرداخته می شود؛ لذا می توان این بند را دوره ای کامل از مباحث خداشناسی، به حساب آورد. بیانی شیوا از خدا که والا تر از آن قابل تصور نیست، و در هیچ یک از دروس خداشناسی و توحید به جامع تر از آن نمی توان اشاره کرد.

تو پای به راه در نه و هیچ میرس
راه دین باید از یک جا آغاز شود؛ هر چند آن یک جا، شناخت بسیار سطحی از حضرت حق باشد. تا این شناخت اولیه و اجمالی وجود نداشته باشد، معرفت حقیقی ممکن نخواهد بود. چنین شناختی نه تنها نخستین گام است، بلکه بنیان و پایه و اساس تمام اصول و فروع دیگر هم هست؛ چرا که تا آن زمان که نسبت به ذات حق، شناختی اولیه وجود نداشته باشد، مجموعه عقاید و وظایف و اخلاق و اعمالی که نام دین را یادمی کشند، بی معنا خواهند بود.
دستیابی به این شناخت اولیه نه نیازمند تحقیق و پژوهش است و نه محتاج تبلیغ و معرفی؛ بلکه مقصود از چنین شناختی همان معرفت فطری است که در وجود هر آدمی هست؛ و از دورن او را به سمت خالق، ناظمی و حاکمی که جهان را خلق کرده، نظم می دهد و بر آن حکم می راند، هدایت می کند.



آغاز دین، شناخت اوست و شناخت تمام و تمام او، باور داشتن به اوست. و باور او، و کمال باور او، اذعان به یکتایی و یگانگی اش؛ و کمال این یگانگی دانستن، در خالص کردن دل و دین، و علم و عمل برای او، نهفته است.
اخلاص کامل آن است که ذات او را از هر چه صفت مبرا بدانی، چرا که هر صفتی نشان از آن دارد که غیر از موصوف خود است و هر موصوفی حکایت از آن دارد که از صفت خود جداست؛ چرا که موصوف بودن و یاصفت داشتن، نشان از دوگانگی دارد.
پس هر آنکه خدا را به صفتی از صفات خلاق وصف کند، برای او قرین و برابری قرار داده، و هر که برایش قرین و همراهی لحاظ کند، او را دو تادانسته است. آنکه خدا را دو تابداند، برایش جزء قائل شده، و آنکه خداوند را ترکیبی از اجزاء بداند، پس او را شناخته و نسبت به ذات او جاهل است. و آنکه خدا را نشناسد، به سوی او اشاره می کند و آن کس که به خدا اشاره کند، برای او حد و حدودی در نظر گرفته، پس او را در شمارش آورده است.
«فراز دوم خطبه اول نهج البلاغه»



در شماره های قبل گفته شد؛ خطبه اول نهج البلاغه فاتحه کتاب علی علیه السلام، طرحی است فهرست وار اما کامل و تمام از جهان بینی اسلامی؛ و پر واضح است که چنین نگاه اسلام مدارانه ای به

عَلَى خَيْرِ مَا يَحْتَسِبُ

چرا که هر آنچه شبیه به چیز دیگری است، در قاب قیودی محدود می‌شود. دلیل این محدودیت، آن است که اگر دو امر را به هم شبیه بدانیم، یعنی هر یک از آن دو فاقد برخی کمالات دیگری هستند؛ یعنی هر یک از آن دو در برخی ویژگی‌ها شبیه به هم و در دیگر موارد متفاوت از همدو و وجه شباهتشان بر وجه تمایزشان برتری دارد و این، یعنی یکی، فاقد برخی ویژگی‌های دیگری است که چنین امری با کمال وجودی حضرت حق در تناقضی آشکار است. لذا اگر خدا را به کمال بشناسیم خواهیم دانست که او یگانه‌ای بی‌همتاست.

ما از توبه غیر از تونداریم تمنا

آن هنگام که یگانگی ذات حق بر خلق خدا آشکار گردید و ایشان به یکتایی او، به عنوان امری حتمی و غیر قابل انکار ایمان آوردند، نتیجه‌ای جز اخلاص حاصل نخواهد شد؛ اخلاص در عقیده، اخلاص در قلب و اخلاص در عمل. انسانی که به وحدانیت معبودش ایمان آورده، و با احدیت او باور داشته باشد؛ در عقیده او را از هر حیث بی‌ظنیر دانسته و از هر جزء یا شبیهی مبرا می‌پندارد، در دل تنها به او اندیشیده و ماسوای خدا را به قلبش راه نمی‌دهد، و هر کاری که به آن روی آورده و دست به هر عملی که بزند، جز برای خدا و کسب رضایت او نخواهد بود.

چه به بیان آیت الله مکارم شیرازی این اخلاص را اخلاصی عقیدتی بدانیم، چه به بیان شارح بحرانی ابن میثم، آن را خلوص قلب بدانیم و چه به بیان محدث عالیقدر فیض الاسلام نتیجه این تصفیه و خالص سازی را در عمل شاهد باشیم، تفاوت چندانی ندارد؛ چرا که این هر سه در یک راستا هستند؛ هر چند با توجه به محتوای قبل و بعد کلام حضرت امیر علیه السلام در این خطبه، نظر آیت الله مکارم شیرازی به واقع کلام مولا علی علیه السلام نزدیک‌تر می‌نماید.

نتوان وصف تو گفتن که تو در فهم نگنجی

مولا علی علیه السلام با صراحتی شیوا این سیر

صعودی را این چنین پی گرفته و می‌گویند که کمال و نهایت اخلاص، نفی هر صفت ممکن از خداست. معنای این عبارت آن است که اینجا، مقامی است که باید در آن، تمام صفات مخلوقات را از خالق نفی کرد؛ چرا که این مخلوق است که صفات خود را از خالقش به عاریه می‌گیرد؛ و این آفریده است که ترکیبی از اجزاست و بایستی صفات خود را از آفریدگاری سراسر وحدت به ودیعه بستاند. چرا که مخلوق ترکیبی است از ذات و صفت؛ صفتی که بر ذات افزوده می‌شود؛ اما در مورد خالق چنین نیست بلکه خدا صفتی است که عین ذات او و ذاتی که جدای از صفاتش نیست.

با این وصف بزرگ‌ترین دام در مسیر توحید، افتادن در وادی قیاس است؛ قیاس مابین صفات خالق و صفات مخلوق، مقایسه میان اوصاف خدا و اوصاف غیر خدا. مؤید این معنا، در همین خطبه از زبان حضرت امیر علیه السلام آمده است؛ آنجا که می‌فرماید: «ملائکه هر گز پرور دگار خود را با قوه و هم تصویر نمی‌کنند و صفات مخلوقات را برای او قائل نمی‌شوند.»

این بیان، در قاب عقل نیز تصدیق می‌شود؛ چرا که هر صفتی جدای موصوف و هر موصوف مجزای از صفت خود است؛ پس هر که خدا را وصف کند، او را با چیزی نزدیک و قرین دانسته، و از این رو برای او دوگانگی قائل شده است، بنابراین خداوند را دارای اجزاء در نظر آورده است و این همه، نشان از آن دارد که خالقش را نشناخته است؛ خالقی که از هر حیث بی‌ماند است و از هر سو بی‌منتها است و در هیچ حدی محدود نمی‌شود.

این مسئله در بیان امام باقر علیه السلام نیز آمده است: «کل ما میترئوه باو هائیکم فی أدق معاینه مخلوق مصنوع متلکم مردود الیکم؛ هر چیزی را که در وهم و گمان و فکر خود تصور کنید هر قدر دقیق و ظریف باشد مخلوق شماست و به شما باز می‌گردد.»

در توضیح این مطلب باید گفت که هر آنچه آدمی

در گمان خود تصویر کند، زائیده ذهن او و مخلوق تفکر و تصور اوست؛ و بسی آشکار است که خالق، نباید و نمی‌تواند زاده ذهن مخلوق خودش باشد؛ که اگر چنین شد، این نقیصه را نه در ذات خالق که در شناخت و معرفت مخلوق نسبت به آفریدگارش باید جست.

چطور باید از این راه‌مه گرفته گذشت؟

اینجاست که سوال به وجود می‌آید که با این اوصاف، اگر در راه دین و در مسیر معرفت حضرت حق پیش برویم، به بن‌بستی ناگشودنی خواهیم رسید؛ چرا که اگر بخواهیم او را بشناسیم، به شرک نزدیک خواهیم شد و اگر قدمی در این راه برنداریم، خدای بلندمرتبه تا همیشه در پرده‌ای از ابهام و جنگل مه‌آلودی از جهل بشری باقی خواهد ماند.

پاسخ این ابهام را باید در انواع معرفت جست؛ اینکه هدف معرفت، شناخت کنه ذات خداوند است یا شناخت مبدأ افعالی که در جهان بروز و ظهور پیدا کرده‌اند. کنه ذات الهی قابل شناخت نیست؛ نه تنها برای انسان عادی؛ که برای امام معصوم نیز چنین امری محال می‌نماید؛ چرا که امام نیز با تمام مراتب معرفتی و شناختی که از آن بهره‌مند است، ساخته دست خداوند گارش است و اگر بخواهد خدایی را در ذهن خویش مجسم سازد، باز آن خدا، معبودی است ساخته و پرداخته ذهن و مخلوق فهم او؛ فلذا از خدایی و یکتایی‌اش فاصله گرفته است.

اما معرفت نسبی به مبدأ خلقت، از طریق توجه به امور دنیا و هر آنچه که در آن است، حاصل می‌شود و نیز با تعمق و تفقه بیشتر، این معرفت وسعت افزون‌تری یافته، و دایره شناخت بشر نسبت به مبدأ و منشأ وجود، گسترده‌تر دگی بیشتری خواهد یافت.

با این وصف، شناخت خالق هستی به واسطه خلقتی که عین اراده و ذات او است، ممکن و دست‌یافتنی است؛ اما هر تلاشی برای کسب شناخت و معرفت نسبت به کنه ذات این وجود مطلق به بن‌بستی از حیرت و سرگردانی خواهد انجامید.

ذکر امام حسین علیه السلام در گفتارهای میرزا محمد اسماعیل دولابی خودت را می خواهی



ذکر ابا عبدالله علیه السلام تجلی خداوند است. همه دعاها، همه کمالات، همه احادیث، همه برای مورد اثبات قرار گرفتن تجلی خداوند است. لذا ذکر امام حسین علیه السلام قوی است. سفینه النجاه امام حسین وقتی بیاید همه سفینه النجاه ها کنار می رود. چون اسرع السفینه - سریع ترین کشتی - است. به خاطر اینکه از تجلی خداوند است این ویژگی ها را دارد. تجلی کر بلا مانند شراب تلخی است، می سوزاند هر چه ماسوای خداست.

شراب تلخ می خواهم که مرد افکن بود زورش که تا یک دم بیاسایم ز دنیا و شر و شورش می گوید یک شراب تلخ می خواهم که بنوشم و از دنیا و قیل و قال آن، هر چه که هست رها شوم. نه اینکه از دنیا بیاساید، بلکه خلق دنیا و آخرت می کند، کشف و مهمات می کند، رفع مشکلات می کند.

کسانی که نزدیک جریان کر بلا می شوند اگر خوب تن بدهند کر بلا تربتشان می کند. شهدا هم وارد جریان کر بلا شدند. وهب بوده، اصحاب دیگر هم بوده اند، شهید شدند و همه تربت شدند. تربت کر بلا را به دریای طوفانی که کشتی ها را دارد غرق می کند، اگر نشان بدهی آرام می گیرد، خجالت می کشد سبیلی که خانه های مردم را خراب می کند، اگر تربتی از تربت امام حسین یا گردی از آن را بیآوری آرام می گیرد. بچه کوچکی که تب دارد اگر مقداری تربت در آب بریزد و به او بدهد تب خجالت می کشد. چرا؟ چون تربت با همه این ها حرف می زند. می گوید: می دانی من چقدر طوفان ها دیده ام؟ من چقدر گشته ام؟ علی اصغر داده ام. علی اکبر داده ام. از همه چیز گذشتم. من لب تشنه بودم که جان دادم.

آنچه بر عاشق رواست

صدق و محبت سنجیده می شود و بنده وارد این میدان می شود، شهید می شود، قربانی می شود. دوستان اهل بیت علیهما السلام هم ابتدا تشنه می شوند، بعد میل و رغبتشان زیاد می شود، بعد عاشق می شوند، عاشق را چه می کنند؟ می کشند. «را با را» عاشق را تکه تکه می کنند، جسدش را

بعد از شهادت زیر سم اسب ها می برند. با عاشق این گونه می کنند، با محب این خاندان این گونه می کنند. این قافله تاقیامت هست. تاقیامت تربت می سازد. دل خود را تربت کن. تربت یعنی اگر عیدی که به کر بلا ربط دارد یا آنجا شهید شده در هر شهری باشد، خداوند از آنجا بلا را دفع می کند.

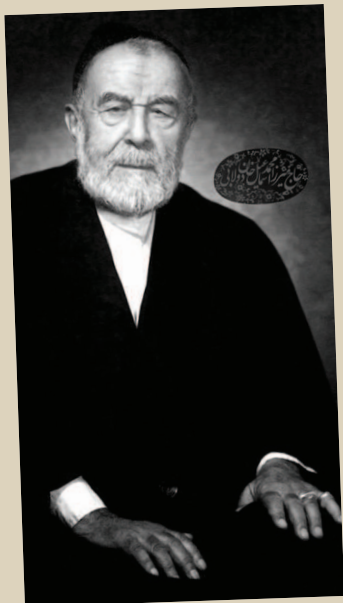
مس وجود را ز می کنی این عشق

یک سید هندی را می شناختم که در قبر حضرت ابوالفضل علیه السلام سکونت داشت، در حرم ساعت ها می نشست، بالای سر حضرت، اما گریه ظاهری نمی کرد. فقط گاهی به صورت ناگهانی قطرات اشک در ریش های مبارک ایشان جاری می شد. هر کس وارد حرم می شد جمال او را می دید. غلام حضرت بود. شخصی از ایران رفته بود کر بلا و به ایشان بر خورد کرده بود، از او پرسیده بود: چگونه امام حسین را زیارت می کنی؟ تا این حرف را زد؛ دید چشمانش پر از اشک شد.

گفت تمام وجود من می گوید «حسین حسین». یعنی خونم، رگم و بدنم. اگر کسی با همه وجود به میدان و عرصه کر بلا بیاید این طور عاشق می شود. اصلا هر کاری را انسان جانانه انجام بدهد، از آن توفیق می بیند. امام حسین زشت و زیبا نمی کند، اصلا فرصت نمی دهد کسی زشت و زیبا کند، همه را می برد، همه را قبول می کند.

انبیاء ریزه خوار حسین اند

«حسین منی و انامن حسین» برخی می پرسند چرا این جمله گفته شده؟ در پاسخ گفته می شود: چون امام حسین علیه السلام دین پیامبر را ترویج کرده و با اینکه دوام پیامبر به امام حسین بوده است. اما درک این مسئله ممکن نیست. من حبیب خداوند، از حسین هستم. پیغمبر اولوالعزمی که تمام انبیا ریزه خوار اویند، می گوید: من از حسینم. امام حسین دستگاه شان خیلی وسیع است. هر خلقتی، هر ذره ای از عالم در تکوین منزلت امام حسین است. یعنی تمام خاک، آسمان و ملک، در سرشان حسین خوابیده است. «لن للحسین محبة مکنون» یعنی محبت به امام حسین تکلیفی نیست، تکوینی است؛ با گوشت و خون انسان سرشته شده است. وقتی جلوی امام صادق علیه السلام از امام حسین حرف می زدند، سکت کردن امام ممکن نبود.



کر بلا بی شرط است

امیدوارم قدر بدانید هر جا که شنیدید اسم مبارک امام حسین علیه السلام را، هر چه مخفیانه تر، کارگر تر است. بسیار در ذکر امام شرکت کنید. مالت را، عزت را، ناموس را، همه چیز را برای امام حسین بده. اصلا خودت را بده. کر بلا خودت را می خواهد. یکی از اصحاب شمشیری داشت مانند شمشیر حضرت امیر المومنین و یک اسب داشت، به حضرت پیغام داد: من این ها را دارم اگر اجازه بدهید این ها را برای شما بدهم. حضرت فرمود: ما این ها را داریم. خودت را می خواهیم. کر بلا خود آدم را می خواهد. عین معامله با خداوند است؛ اول انسان تو تسل می کند تا خواستهای را بطلبد، بعد می گوید: حالا چیزی برای امام باید بدهم، بعد می گوید: آقا خودم را بگیر! امام حسین هم آماده است. هیچ شرطی نمی گذارد. کر بلا بی شرط است. هر کس خواست یک راه نزدیک، میان بر، بی آفت و کم زحمت برود، راه کر بلا را انتخاب کند.

فرهنگ.....



با انقلاب، گر گرفتیم
خیلی ها دور هم جمع شدند
و مجله درآوردند، اما این
میان فقط آوینی جریان ساز
شد، چون...



شعر صدقه نمی خواهد، حقش
را بدهید
شاعر خراسانی می گوید کاش
متولیان فرهنگ به اندازه رهبر
انقلاب قدر شعر را می شناختند



خط ویژه که آمد کار خراب
شد!
از خسرو شکیبایی و حاج اکبر
ناظم تا نیمرخ و بازخوانی
نوحه های قدیمی در گفت و گویا
امیر حسین مدرس





از خسرو شکیبایی و حاج اکبر ناظم تا نیمرخ و با زخوانی نوحه‌های قدیمی در گفت و گو با امیر حسین مدرس

خط ویژه که آمل کار خراب شد!

راحله شاکر - ریحانه فدایی

امیر حسین مدرس آدم چند بعدی است تقریباً همه از این ویژگی او خبر دارند؛ شعر و موسیقی و اجرا و... بهانه صحبت ما با او انتشار آلبوم نوحه‌های عاشورایی «خورشید» بود اما حرف به خاطره‌های کودکی و برنامه‌های مناسبتی و آشنایی او با قیصر امین پور و خاطره‌هایش از خسرو شکیبایی هم کشیده شد.



از شب هشتم تا شام غریبان، فامیل در حسینه پنبه‌چی می‌ماندند. دهه محرم را با خانواده‌مان آنجا زندگی می‌کردیم

استقبال از آلبوم «خورشید»
چطور است؟
خوب است، الحمدالله.



■ بازخوردهایی که گرفتید چطور بوده؟

بازخوردها دو جور است. بخشی از طرف مخاطب عام است و بخشی هم مربوط به مخاطب خاص است. مخاطب خاص به معنای مخاطبی که به طور حرفه‌ای با شعر و موسیقی آشناست. هر دو گروه خیلی از آلبوم استقبال کردند. در جلسه‌ای که در خانه هنرمندان برگزار شد، دکترسریر گفت: این نوع کار پی‌ریزی برای آینده است. یعنی باید به ویژه در موسیقی آیینی و عاشورایی آینده‌ای برای خودمان متصور شویم که بنیانش این نوع کارهاست. باید زرفرمی صورت بگیرد. البته اشاره شد که هرچند به این نوع کارها می‌توان عنوان موسیقی آیینی را اطلاق کرد اما در واقع موسیقی عاشورایی است. آیین، شمولیت و کلیت و عمومیتی دارد. ما آیین عروسی داریم، عزا داریم و... ولی وقتی می‌گوییم موسیقی عاشورایی، یک هویت مشخص برای آن قابل می‌شویم.

■ نوحه‌ها را چه طور جمع کردید؟

تعداد زیادی از این نوحه‌ها و نغمه‌ها در حافظه کودکی من بود.

■ هیاتی بودید؟

بله دایی مدامر بانسی یکی از بزرگ‌ترین و قدیمی‌ترین حسینه‌های تهران بود؛ حسینه پنبه‌چی در دروازه دولا، خیابان ۱۷ شهریور. از بچگی آنجا بودم و کسانی که آنجا منبر می‌رفتند را دیده بودم.

■ چه کسانی بودند؟

آشیخ جواد کربلایی بود. آشیخ رضای سراج در دوره نوجوانی من منبر می‌رفت. یعنی اگر از آشیخ رضای سراج چیزی نقل می‌کنم، خودم شنیدم، پای منبرش بودم. کسانی مثل حاج حسن آقای رنگرز، حسین حقیقی فرشچی، کلاف‌چی و... هم آنجا نوحی می‌خواندند.

■ تمام سال برنامه داشت؟

نه تا ۱۳ محرم بود. تمام محرم‌های کودکی و نوجوانی‌ام را در آنجا گذراندم. از شب هشتم به بعد تا شام غریبان، افراد نزدیک فامیل همان‌جا می‌ماندند. یعنی دهه محرم را با خانواده‌مان آنجا زندگی می‌کردیم. محله‌های مرکزی تهران مرکزیت عزاداری داشت و روز تاسوعا و عاشورا

فرصتی بودم و از آنجا که هر کاری ساعتی دارد به امسال موکول شد. به آقای محمدی تهیه کننده آلبوم گفتم می‌خواهم چنین کاری بکنم. شب ۲۱ ماه مبارک رمضان بود. او هم اعلام آمادگی کرد. گفت فردا بیا شروع کن. شاید حدود ۲۰ قطعه را خواندم از آن میان آنهایی را که بیشتر قابلیت موسیقایی داشت، انتخاب کردیم و شد آلبوم «خورشید».

آلبوم ماه نی الان در بازار نیست. حوزه هنری باید منتشر کند که دنبالش را نگرفته است. می‌گویند ما واگذار کردیم به اکبر سلطانی پخش نمونه در خیابان لاله‌زار. اکبر سلطانی هم جمع کرده و لوستر فروشی زده. حالا اینکه کجاست و دست کیست، نمی‌دانم. خیلی‌ها خورشید که در آمد، دنبال ماه نی هم بودند.

■ به‌نظر شما ویژگی نوحه‌های

قدیمی چیست که آنها را ماندگار کرده است؟

در درجه اول نوحه مبتنی بر کلام است. یعنی شما نمی‌توانید فقط آهنگی بزنید و تعریف نوحه از آن داشته باشید. هر کس در خلوت خودش می‌تواند موسیقی حتی بی کلام گوش بدهد که کار نوحه را برایش بکند و گریه کند، اما این تعریف نوحه نیست. به یک نکته هم باید توجه کرد. سخنان امامان معصوم علیهم السلام در اوج استحکام، زیبایی معنا و احترام است. کلمه‌ها نزد آنها محترمند. چینش این کلمات کنار هم، برای القای مفهوم است. در کلام امامان معصوم علیهم السلام هیچ وقت بی‌تناسبی نمی‌بینید. سستی، ضعف تالیف و گفتار نمی‌بینید. سنجیده است، قواعد ادبی آن درست است. «ادبی» هم به معنای ادبیات و سیاق سخن و هم به معنای احترام و رعایت اخلاق. مهم‌ترین آنها نوح‌البلاغه امیرالمومنین علیه‌السلام است. صنعت‌های ادبی، آرایه‌های کلام، استحکام لغت، همه را دارد. صحیفه سجادیه همین‌طور. تمام کلماتی که از سیدالشهدا علیه‌السلام باقی مانده، دعای عرفه، احتجاج‌های قبل کربلا و در کربلا، کلمات امام صادق علیه‌السلام و... همه این ویژگی‌ها را دارد. در حقیقت ایشان سلطان‌های سخن و امیران کلام هستند.

از سوی دیگر تاریخ ادبیات ما از زمانی که متوجه عاشورا شد، بسیاری از شاعران و گویندگان

دسته‌های عزاداری به خیابان ۱۷ شهریور می‌آمدند و جای سوزن انداختن نبود. الان که خط ویژه را کشیدند، کار خراب شده! آن موقع علامت‌ها تمام خیابان را می‌گرفتند. در دسته‌ها هم همان نوحه‌ها و نغمه‌ها خوانده می‌شد. برای کودک علاقمندی مثل من که به موسیقی و لحن و سرود علاقمند بود، حفظ و تکرار این نغمه‌ها سختی نبود. تعداد زیادی از این نوحه‌ها را با اتکا به حافظه‌ام نوشتم. سال‌ها بود که دغدغه این کار را داشتم. می‌خواستم کاری بکنم که اینها به عنوان یک میراث گردآوری شود و بماند. ضمن اینکه در این سال‌ها نغمه‌ها و نوحه‌هایی رایج شده بود که نه هویتی داشت نه مانایی. تعدادی را نوشتم اما برخی از آنها شعر کم داشت، مثلاً یک نغمه چند موضوع داشت، ما مجبور بودیم یکی از اینها را انتخاب کنیم. برای تنوع ناگزیر

از مراجعه به کسانی بودم که اینها را می‌دانستند. یا خودشان مداح قدیمی بودند یا از خانواده‌شان کمک می‌گرفتم. بعضی از این آقایان هم متأسفانه دچار بیماری شده بودند و حافظه‌شان را از دست داده بودند، مثل مرحوم معطر که شاگرد بلافضل حاج مرزوق حائری عرب بود. حجت کسری هم همین‌طور و... درباره آنهایی که در قید حیات نبودند به خانواده‌هایشان مراجعه کردیم. مثل خانواده حاج اکبر ناظم که پیش آقا مصطفی پسرشان رفت. گفتم چه می‌خواهم بکنم، ایشان

هم محبت کرد و نوحه‌ها را در اختیار من قرار داد. از حاج مرتضی طاهری و اخوان بهاری هم کمک گرفتم. پیش حیدر توکل رفتم که از دوستانم است و برای نغمه‌سازی نوحه کارهای خوبی انجام داده؛ جدید ساخته ولی تعریف نغمه‌اش قدیمی است. خلاصه این مجموعه گردآوری شد و از بین تعداد زیادی نغمه، نوحه و لحن انتخاب شد.

■ کار جمع‌آوری را فقط خودتان انجام می‌دادید؟

در گردآوری ماه نی تنها بودم. نوشتن و ضبط کردم. مجموعاً ۱۲ قطعه برای ماه نی انتخاب شد که شامل نوحه‌های قدیمی و جدید تهران از ۸۵ سال قبل بود. که خدا را شکر به بازار آمد و جریان‌ساز شد و در دسته‌های عزاداری محرم همان سال از آن قطعه‌ها استفاده کردند. اما تعداد زیادی باقی مانده بود. از آن زمان مدام مترصد

آشیخ رضای
سراج در دوره
نوجوانی من منبر
می‌رفت. یعنی اگر
از آشیخ رضای
سراج چیزی
نقل می‌کنم، خودم
شنیدم پای منبرش
بودم

تکرار کنند. برای نوحه باید بر اساس تعریف فنی و قالب نوحه شعر سرود. هر شعری برای نوحه مناسب نیست.

■ **ضمن اینکه کلمه‌ها باید قابلیت تکرار داشته باشد!**

بله یک نوحه در عین اینکه همه نکته‌ها را دارد، نباید کلمه‌هایی داشته باشد که تکرار و حفظ آن سخت باشد. خیلی از قدیمی‌های ما نه سواد موسیقی داشتند، نه موزیسین بودند ولی اینها را رعایت می‌کردند. چند نسل است که این نوحه‌ها در میان مردم تکرار می‌شود.

■ **خب چه می‌شود که کار این آدم که حرفه‌ای این عرصه هم نیست، می‌ماند ولی کار یک مداح حرفه‌ای این‌طور اثر گذار نیست؟**

اولین قدم عنایت اهل بیت علیهم السلام است، بقیه چیزها را باید کنار گذاشت. خیلی‌ها حتی سواد ندارند. از کربلایی کاظم که بالاتر نیست. سواد نداشت که الف را از ب تشخیص بدهد ولی با عنایت اهل بیت علیه السلام حافظ قرآن شد و ایراد استادان را هم می‌گرفت. حیدر یغمای نیشابوری که معاصر هم هست و ۱۰-۱۵ سال پیش فوت کرد، خشت‌مال و بنا بود، دیوانی از او

لقلقه زبان نیست. کلمات از سر غفلت کنار هم جمع نشده. یک ذوق بی‌پشتوانه نیست. «به کربلا عطش فراگیر بود/ آب فقط بر لب شمشیر بود» فقط همین عبارت «آب فقط بر لب شمشیر بود» چند آرایه ادبی دارد! شمشیر آب داده، اصطلاح ما برای شمشیر تیز شده است. کنایه از این هم هست که موکلانی بر شریعه فرات با شمشیر ایستادند. کنایه از این هم هست که اگر کسی می‌خواهد آب بردارد، باید از این شمشیرها بگذرد. کنایه از این هم هست که هر کسی بخواهد آب بخورد، این شمشیرها آبش می‌دهند. مقایسه کنید با برخی از نوحه‌های دیگری که شعر آن نه استحکامی دارد نه ملودی با هویتی.

■ **هر شعری می‌تواند نوحه شود؟**

نه. چون ما با نغمه و لحن و حنجره سروکار داریم، پس موسیقی است. نوحه در موسیقی عاشورایی مانند تصنیف است در موسیقی ملی. شما روی یک غزل حافظ آهنگ می‌گذارید و با ضرباهنگ می‌خوانید؛ نه آواز. به آن تصنیف نمی‌گویند. تصنیف اجزای بلند و کوتاه دارد مثل شعر نیمایی. نوحه هم همین‌طور است. مگر اینکه مثلا شعر محتشم را دو بیت، دو بیت، جدا کنید و برای هر دو بیت، ترجیع یا گوشواره بگذارید، تا مردم

فارسی‌زبان با زیباترین وجه به ثبت مستقیم یا غیرمستقیم واقعه عاشورا پرداختند. از بین آنها محتشم کاشانی شهره است اما قبل و بعد از او فهرست بلند بالایی از شاعران را داریم که برای آستان حضرت سیدالشهدا علیه السلام شعر گفتند؛ صائب تبریزی، کریم کاشانی، کسایی، محتشم، وصال، حزین مقبل، طلوعی گیلانی، نیر، ادیب الممالک، عمان و... خیلی است. ببینید چگونه شعر گفتند؟ چه کلماتی را استفاده کردند؟ چگونه با حضرت سیدالشهدا علیه السلام و واقعه کربلا مواجه شدند؟ چرا وقتی ۱۲ بند محتشم را می‌خوانیم، می‌گوییم دیگر نیاز به روضه نداریم؟ چون همه چیز آن درست است. ادب دارد، کلمات سست نیست، حس آن درست است، مظلومیت و عزت در آن هست، سوز هست، شأن اهل بیت علیهم السلام در آن رعایت شده و... همه اینها ویژگی‌هایی است که باید یک نوحه داشته باشد. نوحه باید حماسه داشته باشد، تهییج خواننده به توجه به سیدالشهدا علیه السلام و واقعه کربلا در آن باشد، مبارزه با ظلم، درس‌های آزادگی و جوانمردی و قوت در آن باشد و... نوحه‌های قدیمی ما این‌گونه بودند که ماندند. ابیات و مصرع‌هایشان در ذهن مردم جا می‌گیرد. مردم حفظشان می‌کنند، چون عمق و مفهوم دارد،

فکر می‌کنم برای یک
آلبوم نوحه همراه با
موسیقی شعر «اومی
دوید و من می‌دویدم»
هیچ جایگاهی ندارد و
بلکه بجفاست



سخنان امامان معصوم
علیهم السلام در اوج
استحکام زیبایی معنا
و احترام است. کلمه‌ها
نزد آنها محترمند



بود که یک نفر مسوول جفت کردن کفش‌ها بود. وارد که می‌شدی، سمت راست بساط چایی بود، پیرمردی بود که چایی می‌ریخت، یک بچه هم استکان‌ها را می‌شست؛ آن بچه من بودم. می‌گفت در تیمچه حاج‌الدوله در بازار، حاج اکبر روی یک چهارپایه می‌ایستاد. من هم پایین آن می‌ایستادم و سینه می‌زد. بعدها من رفتم تئاتر و درگیر هنر و به قول آن زمان‌ها اهل مطرب بازی شدم و از هیات دور افتادم. نگاه سنتی آن زمان هم این‌طور بود که این

خسرو شکیبایی بچه قنات‌آباد بود. خاطرات زیادی از حاج اکبر ناظم داشت که همه را برای من تعریف کرد. سال ۸۵ سر ضبط «ماه نی» آمد و تا نیمه شب هم نشست. در ماه نی نوحه‌های حاج اکبر ناظم هم بود. عین ابر بهار گریه می‌کرد. در فاصله ضبط گفت: امیرحسین می‌دانی من بچه کجا هستم؟ گفتم: بله بچه قنات‌آباد هستید. گفت: می‌دانی اینها که می‌خوانی مال کیست؟ گفتم: مال حاج اکبر ناظم است. گفت: در هیات قنات‌آباد که، دم در یک راهرو

خارج از متن

خسرو، پامنبری
حاج اکبر ناظم بود



اگر تخصص من در حوزه اجرا، فقط بیان و اداره برنامه باشد ولی حرف برنامه را بلد نباشم، فوری بیرون می‌زنند. مردم هم این قدر باهوش هستند که سریع می‌فهمند

■ شما نوحه‌ای را که متعلق به زمان سوگ و مصیبت است، در قالبی قرار می‌دهید که استفاده از آن الزاماً متعلق به زمان‌های متناسب با حالت حزن نیست. در این انتخاب باید به چه چیزهایی دقت کرد؟

قدیمی‌های هیات منش خوبی داشتند. می‌گفتند روضه مکشوف و باز نمی‌خوانیم، تکیه کلامشان هم این بود که «ای کنایه فهم‌ها» فقط اشاره می‌کردند. به قول مداح‌ها قصابی نمی‌کردند. مستمع هم ادب را رعایت می‌کرد و ذهن‌ها را این‌طوری تربیت می‌کردند. فکر می‌کنم برای یک آلبوم نوحه همراه با موسیقی، شعر «او می‌دوید و من می‌دویدم» هیچ جایگاهی ندارد و بلکه جفاست. متأسفانه این کار شده. چرا شعر محتشم را نمی‌خوانید؟ شعر و نوحه‌ای را که متعلق به یک زمان و مکان ویژه است نمی‌شود در ماشین و در هر حالی گوش کرد. نوحه‌های دیگری هست که می‌شود در غیر از محرم و صفر، فرد در خلوت خودش گوش کند. شعرهایی که خیلی باز است، خیلی جفاست که به این شکل خوانده شود. مثل این است که قرآن را زیر دست و پا بگذارید. قرآن جادارد، احترامش مشخص است. مثل روزنامه زیر دست و پای بچه نمی‌گذارید. هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد!

نماز صبح را داشته آنجا بوده، پهلوان بوده، تاجر بوده، فقیر بوده، حافظ قرآن بوده.

■ به اقتضای چه نیازی نوحه‌ها را در قالب مدرنی مثل آلبوم موسیقی باز تولید کردید؟

استفاده از ابزار روز. امام حسین علیه السلام برای تبلیغ حرکتش از زبان روز استفاده کرد. فرزند زمان خویشتن باش! این به این معنی نیست که اگر امروز موسیقی رپ فراگیر است، برای امام حسین علیه السلام موسیقی رپ کار بکنم، موسیقی رپ مال فرهنگ من نیست، حتی اگر فراگیر شود هم عاریه است. نمی‌شود نوحه را در آن قالب ریخت. فرهنگ ایرانی موسیقی ارکسترال، تلفیقی و سنتی می‌پسندد. باید با ابزار موجود بهترین تولید را کرد. باید از ظرفیت‌های روز استفاده کرد. تعزیه به عنوان یک قالب نمایش عاشورایی مطرح است. الان تعزیه اجرا می‌شود، در قالب تئاتر مدرن هم کارگردان‌ها همان مفهوم‌ها را بیان می‌کنند. خیلی درگیر این نیستم که حتماً با ساز سنتی کار کنم یا با فضای ارکسترال. باید ببینم با چه چیزی هماهنگی و همخوانی دارد و معتقدم باید از ابزار روز و زبان روز برای انتقال این مفاهیم استفاده کرد. مدل استفاده من است که مهم است.

مانده که شعرهای حسایی دارد. «به شهر عشق بیا تا کسی نپرسد من/ تو از کدام دیاری من از کدام دیار» این یک بیت از حیدر یغمای بی سواد است!

■ یعنی در این میدان صفای باطن مهم است...
بله «چون حسن عاقبت نه به رندی و زاهدی است/ آن به که کار خود به عنایت رها کنیم» حالا به یک فردی عنایت شده، این آدم هم ذوقی دارد، اینها را با هم تلفیق می‌کند. نه برای اینکه خودش را مطرح کند، نه برای اینکه بگوید من امسال یک سبک راه انداختم که هیچ کس در تهران نتواند بخواند و هیات من فقط آن را می‌خواند. «عشق از هوس جدا کن و زاری شناس باش/ در گریه فسرده دلاں آب داخل است». اگر چیزی می‌نویسد برای این است که سیدالشهدا علیه السلام را نشان دهد. اگر نغمه‌ای تولید می‌کند، برای این است که از این کلام و نغمه و با حنجره او مردم حرف سیدالشهدا علیه السلام را بشنوند و بشناسند. می‌خواهد طرف ریشش را تراشیده باشد یا یقماش را بسته باشد، می‌خواهد موهایش را بسته باشد یا تراشیده باشد، می‌خواهد جین پایش باشد یا شلوار کرباس. به اینها نیست. اطرافیان از گروه‌های مختلف جامعه بودند. نصرانی تازه مسلمانی که فقط فرصت مثلاً

در رادیو و تلویزیون ما
یک اشتباه هست و
آن اینکه به فرهنگ
عزاداری مردم در دهه
اول محرم توجه کمی
می‌شود



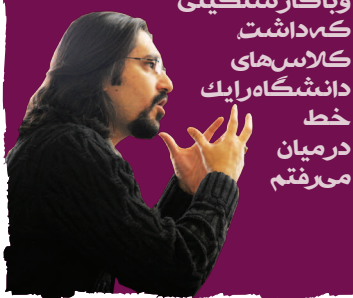
شعر و نوحه‌ای را که
متعلق به یک زمان
و مکان ویژه است
نمی‌شود در ماشین و در
هر حالی گوش کرد



می‌گفت: یک بار سوار تاکسی شدم، دیدم حاج اکبر ناظم کنارم نشسته، سلام کردم. تحویل گرفت. آن زمان خسرو شکیبایی در محل به محمود سیاه معروف بوده. حاج اکبر می‌پرسد: محمود چه کار می‌کنی؟ می‌گویند: کار تئاتر می‌کنم. حاج اکبر می‌گوید: «هر کار می‌کنی بکن ولی حواست به این طرف باشد. یک امام حسین علیه السلام که بیشتر نداریم.» خسرو اینها را می‌گفت و گریه می‌کرد. خدا رحمتش کند.

جور آدم‌ها را طرد می‌کردند. می‌گفت «دل‌م آنجا بود ولی به دلیل برخورد آنها نمی‌رفتم.» حرف خیلی دردناکی است. یک برخورد چه می‌کند! واقعاً چطور می‌خواهند جواب دهند؟ با همه اعتقادات و خدمات‌ها به درگاه امام حسین علیه السلام یک برخورد نسنجیده، چه‌ها که نمی‌کند. تازه این حرف‌ها مال اوایل کار بود. هنوز خسرو، خسرو نشده بود. تازه زمانی بود که تئاتر شهر می‌رفت.

**در نیم رخ متمرکز شدیم
وباکار سنگینی
که داشت
کلاسهای
دانشگاه رایک
خط
در میان
مرفتم**



**دستههای عزاداری به خیابان ۱۷
شهریور می آمدند و جای سوزن
انداختن نبود. الان
که خط ویژه را
کشیدند کار
خراب
شده!**



به یک کلیپ کرده بود، نه منبر می دیدید، نه آقای انصاریان. این حداقل کاری است که می شود کرد. از ظرفیت رسانه استفاده کردید و تصویر و حرکت وارد کردید. ضمن اینکه از رسانه منبر هم استفاده شده. اینجاست که مخاطب ارتباط بیشتری برقرار می کند تا زمانی که یک دوربین کاشته شده منبری را نشان بدهد و در آن بین هم تصویرهایی از مردم بدهد که در هر حالتی نشسته اند. بعد هم موقع روضه خواندن قیافه های کج و معوج مردم را نشان بدهد. این در آن رسانه سنتی مسجد یا حسینیه ایراد ندارد و اتفاقا با دیدن یکدیگر بیشتر تهییج می شوند و شورشان بیشتر می شود ولی در تلویزیون من هیات می باشد هم ممکن است از حالت گریه یک نفر بخندد. خب این بد است!

■ **این نگاه و درک در مدیران تصمیم گیرنده وجود دارد؟**

همه چیز هم در اختیار مدیران نیست. وظیفه مدیر برنامه سازی نیست. مدیر براساس سیاست ها تصمیم گیری می کند، اگر ذوقی هم داشته باشد با اختیاراتی که دارد به برنامه سازی می گوید. این دیگر وظیفه برنامه ساز و تولیدکننده است که شیوه کارش را طوری قرار دهد که هم نوآوری داشته باشد، هم احساس آن وقت اگر مدیر مخالفت کرد، معلوم می شود که آن مدیر کمترین بویی

مهم تر است یا دغدغه و تعلق خاطر به فضای دینی؟ مثل کارهایی که گاهی یک عده بچه مذهبی، کاری انجام می دهند و اتفاقا کارهای خوبی هم از آب درمی آید.

هر دوی اینها لازم است. هر یک از اینها شرط لازم است ولی شرط کافی نیست. هر دو اینها باید با هم باشند. اگر تخصص من در حوزه اجرا، فقط بیان و اداره برنامه باشد ولی حرف برنامه را بلد نباشم، فوری بیرون می زنند. مردم هم این قدر باهوش هستند که سریع می فهمند. می گویند این طرف هیچی حالی اش نیست، دارد دست و پا می زند، دارد لفاظی می کند. صرف اطلاع و اشراف بر موضوع هم کافی نیست. وقتی این دو باهم پیوند می خورند برنامه تاثیر خودش را می گذارد. آن وقت است که بیان تا اعماق قلب مخاطب نفوذ می کند. تکانش می دهد و نگاهش می دارد تا حرف تو را دنبال کند؛ حرفهایی که شاید خودش حوصله ندارد درباره اش کتاب بخواند یا پای منبر گوش بدهد.

■ **بیشتر برنامه های مناسبی ما هنوز از قالب های رسانه های سنتی مثل منبر و روضه استفاده می کنند. مدل باز تولید این مفاهیم در رسانه ای مثل تلویزیون چیست؟**

درباره این نکته و محاسن و معایب آن باید کارشناسان رسانه صحبت کنند. باید کارکردهای پیوندی این دو را پیدا کرد. چون منبر خودش یک رسانه است؛ یک رسانه مستقل که تاثیرهای شگرفی دارد. در دوره معاصر رسانه های دیگری هم اضافه شدند. اینکه چه باید کرد و چگونه بین این دو پیوند ایجاد شود تا در تزاخم با هم نباشند، کار متخصصان رسانه است و اما نظر من حداقل به عنوان یک مخاطب رسانه، این است که اگر بخواهم منبر گوش بدهم، خب می روم هیات یا مسجد. منبر آنجاست. برای چه آن را در یک فضای مجازی بشنوم؟ آن هم منبری که خودم انتخابش نکرده ام. اما اینکه تلویزیون باید چه بکند که دستش از این اتفاقا خالی هم نباشد، رسانه باید از ظرفیت رسانه ای و تعریف خودش و شاکله های خودش استفاده کند. مثلا چند سال پیش شب یکی از لیالی قدر یک منبر آقای انصاریان و شرح ما وقع آن شب را تصویری کردند. منبر را تبدیل

■ **مثلا تلویزیون نوحه ظهر عاشورا یا منبر کسی را که نشستن پای منبر او آدابی دارد، در زمان های مختلف پخش می کند. اینکه تولید رسانه مهمی مثل منبر را در رسانه ای مثل تلویزیون که بیش از همه با احساس نیاز به سرگرمی و غفلت مخاطب همخوانی دارد، تکرار کنیم، درست است؟**

اگر آن نوحه هم در زمان خودش پخش شود، خوب است. فرض کنید مقتل خوانی مرحوم حکیم با آن حس و حالش را باید عصر عاشورا پخش کرد، و قتلش هم همان وقت است. اگر همان مقتل روز هشتم پخش شود، معلوم است مسوول آن اصلا رسانه را نمی شناسد، کار خودش را نمی داند. شب های محرم که تلویزیون برنامه عزاداری پخش می کند، هیاتی ها که در هیات هستند. در آن شب ها تلویزیون را تحویل نمی گیرند! خیلی ها اصلا ذائقه شان با آنچه برایشان انتخاب شده، نمی خواند. اما اگر در زمان خودش پخش شود، برای آنها که در خانه هستند و اگر ماهواره نگاه نمی کنند، تلویزیون ایران را می بینند، ممکن است تلنگری باشد و خوب.

■ **چه چیزی باید پشت تولید یک برنامه دینی باشد؟ آن آدم ها باید خودشان اهل این عرصه باشند یا قالب باید متناسب باشد؟**

در رادیو و تلویزیون ما یک اشتباه هست و آن اینکه به فرهنگ عزاداری مردم در دهه اول محرم توجه کمی می شود. هیات ها در دهه اول هر روز را به نامی می شناسند. اینها تعریف دارد، چیزی هم نیست که امسال و پارسال بخشنامه شده باشد اما در رسانه بارها شنیده ایم که مثلا تاسوعا حضرت علی اکبر علیه السلام می خوانند. یعنی کسی که این ها را انتخاب می کند، فرهنگ مردم را نمی داند؟

■ **این نا آشنا بودن به فرهنگ مردم باعث می شود که حرف آن برنامه هم جا پیدا نکند، نه؟**

بله. اشراف و اهلیت در هر موضوعی طبیعتا برای برنامه سازی

لازم است. مثلا دکتر رجبی دوانی وقتی حرف می زند با اینکه لحن یکنواختی دارد، مخاطب را مسحور می کند یا دکتر سنگری که واقعه ای از تاریخ عاشورا بیان می کند، مخاطب لذت می برد.

■ **تسلط بر فوت و فن اجرا و برنامه سازی رسانه ای**

**خیلی درگیر این
نیستم که حتما
با ساز سنتی کار
کنم یا با فضای
ارکسترال. معتقدم
باید از ابزار روز
و زبان روز برای
انتقال مفاهیم دینی
استفاده کرد**



آلبوم خورشید امیرحسین مدرس که قطعه های آن را در کاری مشترک، با امین تارخ خوانده است، محرم امسال به بازار آمد

■ مشکلی پیدا کردید؟

نه، من مشکلی ندارم (می خندد) ولی مثلاً برای استخدام مشکل پیش می آید. از نظر اداری به مشکل برمی خورم، ولی از نظر دانش رشته ای که می خواندم خیر. همان مطالعات را دارم، در جلسه های ادبی شرکت می کنم، مطالعه هایم در حوزه ادبیات به روز است، ادبیات کهن را کاملاً مطالعه می کنم. در واقع هنوز درس را ادامه می دهم. ضمن اینکه با طیف گسترده ای از استادان ادبیات فارسی و تاریخ ادبیات هم آشنایی دارم که در دوره دانشگاه نداشتم.

■ چون امیرحسین مدرس هستی، این ارتباطها را دارید؟

نه، فکر می کنم هرکسی که علاقمند باشد و مطالعات خوبی داشته باشد، این فرصت برای او فراهم است و گمان نمی کنم رسانه تأثیری داشته باشد.

■ شما با قیصر امین پور هم ارتباط داشتید.

مدل شاگرد پروری ایشان چطور بود؟ در میان هم نسلان شما کسانی که با ایشان ارتباط داشتند، هریک ویژگی های جالبی دارند.

مدل برخورد مرحوم امین پور با امثال ما کوچک ترها، نگاه از موضع بالا نبود؛ مدل شانه به شانه بود. هم ایشان، هم خدا رحمت کند سید حسن حسینی. من شاگرد این دو عزیز هم بودم.

■ نوع مرادده شان چه طور بود؟

کاملاً دوستانه. مدل معلمی شان فرق می کرد. دایم در گفت و گو، دایم در پی تهییج کردن برای خواندن و مطالعه و بحث کردن و فکر کردن. تا موقعی که مرحوم امین پور در قید حیات بود، اولین کسی که شعر را برای من می خواندم، ایشان بود. زمانی که هم دیگر را می دیدیم، می گفت خب تازه چی داری؟ من هم اگر چیزی داشتم، می خواندم، بعد درباره اش حرف می زدیم. اصلاً هم ابایی نداشتم که از یک کار خوب تعریف کند. خیلی خوب بود. آدم در کنار قیصر امین پور احساس آرامش و راحتی می کرد. دریای گسترده و عمیقی بود. همیشه برای یاد گرفتن از او چیزی وجود داشت.

■ نیم رخ کار قوی بود، هم در فرم و هم در محتوا.

پشتوانه فکری و تجربی شما در اجرای نیم رخ چه بود؟ چطوری از آن برنامه سردر آوردید؟ همه چیز آن برنامه فرق می کرد؛ از متن گرفته تا طراحی صحنه و لباس، نحوه تصویربرداری، تدوین و... طبیعتاً اجرا هم باید متفاوت می بود. من از تجربه مطالعاتی ام در حوزه اجرا و بازیگری خیلی در آنجا استفاده کردم. آنجا شروع کردم به نقش بازی کردن. همزمان قصه تعریف می کردم و اجرا می کردم و نقش هم بازی می کردم.

■ فاصله بین دیپلم تا دانشگاهتان زیاد است. چه می کردید؟

سال ۶۹ رفتهم سربازی. دو دوره آموزشی را گذراندم، بعد درجه گرفتم و مامور به آموزش و پرورش شدم. مسوول بخش شعر مجله رشد هم بودم و آنجا با آقایان رحماندوست و شجاعی و چینی فروشان و جواد محقق بودم. همزمان هم تدریس می کردم و ادبیات درس می دادم.

■ پس تجربه سروکله زدن با بچه ها هم در اجرای نیم رخ موثر بود!

بله. تا اینکه سال ۷۴ دانشگاه قبول شدم. همان زمان با آقای زائری در خانه روزنامه نگاران جوان هم بودم. آنجا مدیر انتشارات بودم. کلاس های بازیگری آن زمان باغ فردوس را هم می رفتم که آقای زائری هم در دوره جامع آن کلاس ها شرکت می کرد. علیرضا معزی، پیمان قاسم خانی، اقبال واحدی و برادران فیتیله! هم بودند. استاد کارگاه نمایش آقای بیضایی بود.

■ خروجی های خوبی هم داشت، نه؟

بله، آن دوره خیلی دوره خوبی بود. آخرین و بهترین دوره باغ فردوس بود. من در نیم رخ متمرکز شدم و با کار سنگینی که داشتم، کلاس های دانشگاه را یک خط در میان می رفتم. خلاصه اش این که چشم باز کردم و دیدم دو سال است دانشگاه نرفته ام!

■ کمبودی هم حس نشد؟

فقط کمبود مدرک!

هزار و اندی سال است که

محرم می آید، ولی مدیران فرهنگی و رسانه، يك ماه مانده به محرم یاد برنامه سازی می افتند!



تا موقعی که مرحوم امین

پور در قید حیات بود، اولین کسی که شعر را برایش می خواندم ایشان بود



از رسانه و هیات و... نبرده و جایی که نشست، متعلق به او نیست و غصب کرده. برنامه سازها باید پا پیش بگذارند.

■ برنامه سازهایی که کارهای متفاوتی داشتند

معمولاً شکایت می کنند که بودجه کارهای مناسبی کم است، دیر تصمیم گیری می شود و... بله کمبود بودجه و وقت هست. هزار و اندی سال است که محرم می آید و واقعه کربلا تکرار می شود، ولی مدیران فرهنگی و رسانه، یک ماه مانده به محرم، یاد برنامه سازی می افتند! خب برادر مگر محرم امسال قرار بوده تاخیر داشته باشد؟ بله بودجه هم کم می دهند این هم یکی دیگر از مشکلات است ولی با همه این حرف ها معتقدم می شود کار کرد.

■ دانشگاه را چرا رها کردید؟

چون درگیر کارهای اجرایی تلویزیون شدم و حقیقتاً فرصت کار و درس همزمان نداشتم.

■ چه سالی وارد دانشگاه شدید؟

ورودی سال ۷۴ بودم. از ۷۶ هم برنامه نیم رخ با کار سنگین شروع شد و من هر روز از ساعت ۷ صبح تا ۷ شب درگیر آن بودم.

زینب السادات شاه صاحبی

جناب مصطفای محدثی
 خراسانی، بازنشسته آموزش
 و پرورش است و سه فرزند
 دارد. یک پسر و دختر دوقلو
 که دانشگاه می‌روند و تربیت
 بدنی می‌خوانند و غیر از اینکه
 پدرشان شاعر است و شاعر
 خوبی هم هست، هیچ ربطی
 به شعر و شاعری ندارند و
 یک دختر کوچک‌تر، که آقای
 شاعر می‌گوید «در این دختر
 کوچکم، جرقه‌هایی از قریحه
 شعر و شاعری دیده‌ام!»
 چند سالی سردبیر مجله شعر
 بود و بادو - سه نفر از دوستان،
 مجله خوبی جمع و جور
 می‌کرد تا حدود دو سال پیش
 که، به همت دوستان، مجله شعر
 تعطیل شد که تقویت شود و
 از قضا دیگر منتشر نشد! البته
 جناب محدثی هنوز هم لقب
 سردبیری مجله شعر را یدک
 می‌کشد و همان قدر که شاعری
 برای این جماعت، کسب و کار
 می‌شود، سردبیری مجله شعر
 هم لابد!
 شاعر خراسانی که این روزها
 در سرای روزنامه نگاران،
 جشنواره فصلی مطبوعات را
 برگزار می‌کند، از آنجا که هم
 پیشینه خوبی در سرایش شعر
 آیینی دارد و هم سال‌ها در
 حوزه‌های مختلف شعر انقلاب
 کار جدی کرده، حرف‌ها و
 دغدغه‌های خوب و دقیقی
 برای سر و سامان دادن به شعر
 انقلاب و پیوند آن با نوحه و
 مدیحه دارد.



شاعر خراسانی می‌گوید کاش متولیان فرهنگ، به اندازه رهبر انقلاب قدر شعر را می‌شناختند

شعر صدقه نمی‌خواهد
 حقش را بدهید

حاشیه

این روشنفکری بیمار!

در دهه‌های پیش از انقلاب روشنفکری بیمار ما این طور در فضای شعر القا کرده بود که شعر مذهبی گفتن، کار شاعران جدی نیست. شاعر بنام و جدی مثل شاملو و اخوان و امثال این‌ها، دون شان خود می دانست که وارد این حوزه شود. البته در عین حال بودند بزرگ مردانی مثل موسوی گرمارودی یا طاهره صفارزاده و ... که این پندار غلط را شکستند و همان روزها هم افتخارشان این بود که برای امام حسین علیه السلام شعر بگویند. این مرزبندی در آن سال‌ها منجر شده بود که متولی شعر مدح و مرثیه، مداحانی شوند که بیشتر متکی به صدای خود بودند، شعر مذهبی مابیشتر دست این آدم‌های چرخید و نوحه و مدیحه‌ای که تولید می شد، نازل بود و برای بیان مفاهیم بلند مذهبی، شیوا و رسانا نبود. البته استثناهایی هم در این حوزه بودند. خوشبختانه بعد از پیروزی انقلاب اسلامی این انحصار شکست، بزرگ‌ترین شاعران انقلاب کسانی بودند که افتخارشان سرودن شعر آیینی و مدح و مرثیه برای اهل بیت علیهم السلام بود. توانمندترین شاعر ما سیدحسن حسینی، مدرن‌ترین مجموعه شعرش، شعر سپید گنجشک و جبریل است که یکی از شعرهای آن به همه آثار شاملوارزش دارد، چه از نظر تکنیک و چه از نظر محتوا. تمام این مجموعه شعر آیینی و عاشورایی است و حسینی به این مجموعه افتخار می کند و وصیت می کند که این کتاب را با او دفن کنند.

زمانه داوری خودش را می کند و حافظه جمعی مردم شعری را که ناب و خالص نباشد، پس می زند و شعرهایی به حافظه تاریخی یک ملت سپرده می شود که از هر لحاظ ناب باشد.

قدم گذاشتن در این مبارزه نابرابر، قیام عاشورا بود. امام هم از همان ابتدای گفتند ما به تکلیف عمل می کنیم، مهم نیست که پیروز بشویم یا نه! همان کاری که امام حسین علیه السلام کرد. در جریان پیروزی انقلاب اسلامی و بعد از آن در جریان دفاع مقدس، کاملاً تکرار عاشورا و کربلا را در عصر خود دیدیم. قدم به قدم پا جای پای امام حسین علیه السلام و یارانش گذاشتیم. به همین دلیل قیام امام حسین علیه السلام دیگر از شکل یک واقعه تاریخی، بیرون آمد و در متن روزگار مقرر گرفت و ما یک بار دیگر مقیم اردوگاه امام حسین علیه السلام شدیم. شاید چون این اتفاق در طول تاریخ نیفتاده بود، این فضا برای شعر مهیا نشده بود که بتواند به اصل قیام امام حسین علیه السلام بپردازد.

■ وجه حماسی عاشورا چه ظرفیت‌هایی به ذات شعر می دهد؟ سال‌ها قبل از انقلاب اسلامی، فضای ر کود و سکونی در کلیت شعر فارسی دیده می شود و یکباره با انقلاب امام، این ر کود به پویایی و حرکتی منجر می شود. قیام و انقلاب با غایت دینی، چه ظرفیت تبلوری به ذات شعر می دهد؟ واقعا شعری که در فضای انقلاب متولد می شود به لحاظ فنی هم از شعر راکد قبل از انقلاب بالاتر است؟

قطعا همین طور است. شعر چون حاصل گدازه‌های دل و جان است و در آمیختن احساس و اندیشه در کوره دل، طبیعی است که در فرصت انقلاب و در زمانه از خودگذشتگی برای اهداف بلند حال و هوایش فرق می کند با زندگی عادی و روزمره که این رفتارها کمتر و برای افراد خاص و در سیر و سلوک‌های درونی شان اتفاق می افتد. در جریان انقلاب که یک ملت با اهداف بلند به میدان می آیند و ایثار می کنند و از جان خود می گذرند و این همه شور و عشق و ایثار در جامعه جاری می شود، فضای سرودن و شریاطی که به خلق اثر عمیق و ماندگار منجر می شود، فراهم می شود.

خیلی از انقلاب‌های مادی جهان هم به تولد ادبیات بزرگ انجامیده است. در روسیه بسیاری از آثار ارزشمند ادبی مروهون جریان انقلاب روسیه است، در فرانسه هم همین طور، چه رسد به انقلاب اسلامی که یک انقلاب الهی است و سرمنشأ آن اشراق و عرفان است که سرچشمه اصلی شعر هم هست. مسلمانان اینجا این اتفاق باید عمیق تر و شگرف تر رخ بدهد که رخ داده. الان هم منتظر جلوه‌های درونی تر آن هستیم و با گذشت زمان آثار برجسته‌تری تحت تاثیر آموزه‌های انقلاب متولد خواهد شد.

■ یعنی گذشت زمان کمک می کند؟ مثلاً اتفاقی که اوایل انقلاب در دفتر شعر حوزه هنری افتاد و

این روزها حال و روز شعر آیینی چطور است؟



در مجموع، در سال‌های بعد از انقلاب و در جریان شکل‌گیری شعر انقلاب از نظر کمی و کیفی، رشد چشمگیری در شعر آیینی اتفاق افتاد. به لحاظ کیفی رشدش این بوده که چون شعر انقلاب متأثر از آموزه‌های انقلاب و نگاهی است که امام فراروی ما گشودند، نگاه شاعران ما به موضوع‌های دینی که اوج آن حماسه عاشورایی است، نگاه متفاوتی شد.

این تفاوت در چه بود؟

در گذشته شعر فارسی، نگاه به حماسه عاشورا، بیشتر نگاه توصیفی و وقایع‌نگاری بود. هدف این بود که با بیان عاطفی بتوانند تاثیر عاطفی بر مخاطب بگذارند. همان کاری که روضه در ساختار خود انجام می دهد. چون نگاه به این حادثه، بیان شعری مظلومیت امام حسین علیه السلام و مصیبت‌هایی بود که به آنها روا داشته شده، کمتر ذهن شعر فارسی متوجه فلسفه قیام عاشورا بود. اینکه این اتفاق چه تاثیری در شکل‌گیری هویت مسلمانی ما و حفظ اسلام و اصول آن داشته، مغفول مانده بود. اما بعد از انقلاب این اتفاق افتاد. بسیاری از چهره‌های کربلا، جایگاه واقعی خود را در شعر انقلاب پیدا کردند. حالا مادر شعر انقلاب تصویری از آنها داریم که در گذشته شعر انقلاب کمتر دیده می شد.

مثلاً چهره‌ای مثل حضرت زینب سلام الله علیها در شعر قبل از انقلاب بیشتر با همان مصیبت‌هایی که بر ایشان رفته، مطرح می شدند. اسارت، ماجراهای شام، بازگشت به مدینه آن هم با تعبیری که درباره ایشان گویا و رسان نیست؛ بانوی قامت خمیده، بی بی گیسو سفید، زجر کشیده، عمه ستم کش و ... اما در شعر انقلاب به ناگاه فریادی بلند شد با این نگاه که کمال و اتمام قیام امام حسین علیه السلام منوط به کاری بود که حضرت زینب سلام الله علیها کردند. غزل معروف قادر طهماسبی که «سرنی در نینو می ماند اگر زینب نبود/ کربلا در کربلا می ماند اگر زینب نبود» این رویکرد که جایش در شعر آیینی پیش از انقلاب خالی بود، در شعر انقلاب جبران شد و به خوبی هم دیده شد.

درباره حوزه‌های دیگر شعر آیینی هم این اتفاق افتاده است؛ ولایت، بعثت، انتظار و ...

■ وجه عمومی این اتفاق در جامعه چه بود؟ چه بستری در جامعه ایجاد شد که ابعاد حماسی و عزت مدار واقعه عاشورا دیده شد؟

فلسفه قیام امام خمینی و انقلاب اسلامی متأثر از قیام امام حسین علیه السلام است و الگوی امام برای

وقتی شعر فاخر در مجالس مذهبی خوانده شود هم سطح در یافت و سواد مردم بالا می رود و هم در شاعران انگیزه کار ایجاد می شود



وزارت ارشاد اداره کل موسیقی دارداما برای شعر فقط یک نشان تشریفاتی گذاشته که هیچ قدرتی ندارد و کاری از آن بر نمی آید

و بودجه اندکی در اختیار دارید و مردم هستند که این بودجه را برای کدام هنر هزینه کنید، من به شما می گویم که بدون تردید همان بودجه اندک را خرج شعر کنید، یعنی از بس مسوولان متوجه نیستند، آقا تا این حد، تکلیف آنها را با زبان ساده و عامیانه به آنها تفهیم کردند اما باز هیچ اتفاقی نیفتاده است، ما نباید منتظر کسی باشیم، قرار نیست به شعر صدقه بدهند، وظیفه شان است، این مطالبه رهبر و مطالبه فرهنگ و ارزش های انقلاب است و باید شاعران برای یک بار به صورت جدی بیایند و جایگاه هنر و ادبیات انقلاب را از نظام فرهنگی کشور مطالبه کنند و به سامانی برسانند تا شعر جایگاه واقعی خودش را در نظام فرهنگی کشور پیدا کند.

■ مشکل کجاست؟ شما که هم در سرودن شعر ید طولایی دارید و هم بعضی از پست ها را تجربه کرده اید، حالا که از بیرون نگاه می کنید، مشکل را در چه می بینید؟ مدیران فهمی از کار فرهنگی ندارند، اهل شعر را در جای خودشان به کار نمی گیرند، مقاومتی وجود دارد یا...؟
یک عامل این است که شاعران بدون اینکه کسی از آنها بخواهد خودشان در میدان هستند. وقتی شعر به جان شاعر می افتد و وجود او را از خودش سرشار می کند، دیگر منتظر نمی ماند که فلان اداره بگوید

تولید شد، حتی با مصداق های عینی، مثلا جنبش ویلاگی شعر برای آیات القرمزی راه افتاد و شاعران مختلف برای این ماجرا شعر گفتند. این فرصت را که شاعران در متن جامعه هستند و خودشان را از مردم و اهداف انقلاب اسلامی جدانمی بینند، چطور باید جهت دهی کنیم که ظرفیت هارز نرود و شکل منسجمی پیدا کند؟

یکی از فضاهایی که خیلی خوب می تواند با شعر انقلاب و شعر دفاع مقدس ما پیوند بخورد و افق های تازه ای فرا روی شعر و شاعران انقلاب باز کند و این ظرفیت را در خدمت جریان بیداری اسلامی قرار دهد، پیوند این جریان ها با هم است. الان به شکل خودجوش این اتفاق می افتد اما واقعا نظام فرهنگی ما برنامه ای برای این کار ندارد و متولیان امور فرهنگی اصلا برای شعر برنامه ای ندارند. هر کاری که می شود، عشق و جوش و تلاش خود شاعران است. یعنی نه وزارت ارشاد، نه حوزه هنری و نه هیچ جای دیگری، برنامه راهبردی و یک جایگاه تعریف شده برای شعر ندارد.

وزارت ارشاد اداره کل موسیقی دارداما برای شعر فقط یک شان تشریفاتی گذاشته که هیچ قدرتی ندارد و کاری از آن بر نمی آید. هدفی برای شعر ترسیم نشده که کسی در کشور دنبال آن باشد. قطعاً اگر خواهیم به ظرفیت هایی بپردازیم که شعر و شاعران نسل انقلاب و جوان ها دارند و از آنها استفاده کنیم و آن را هدایت کنیم و با آرمان های انقلاب و امت اسلامی پیوند بزنیم، نیازمند تشکلهایی هستیم. دولت باید به شکلی هوشمندانه و با توان بالا وارد این عرصه شود، وقتی این تشکله ها به وجود بیایند، خود شاعران هم همت می کنند.

■ چه قدر می توانیم منتظر بمانیم تا از این پست های مدیریتی فشل و ناکارآمد، حرکتی تولید شود؟ خودمان برای این فضا چه کار می توانیم بکنیم؟

خودمان چه کار می توانیم بکنیم؟ اینکه رهبر انقلاب جدی ترین جلسه با اهالی فرهنگ و هنر را به شاعران اختصاص می دهد و یک سال هم نمی گذارند این جلسه، یک شب این طرف و آن طرف شود، اینکه هر سال نیم ساعت صحبت های راهبردی پیرامون شعر دارند، یعنی چه؟ دو سال پیش خودم در آن جلسه بودم، وزیر ارشاد و رییس حوزه هنری هم در جلسه بودند، آقا بعد از صحبت هایشان به این آقایان نگاه کردند و گفتند اگر مشکل بودجه دارید

خروجی هایش نابغه های شعر انقلاب شدند، بعد از انقلاب دیگر با آن جدیت تکرار نشد. چطور می توانیم با دور شدن از زمان وقوع اتفاقی مثل انقلاب اسلامی، ذات انقلاب را در فضای شعری حفظ کنیم؟

من فکر می کنم که آن تبلورهای ابتدای انقلاب تداوم دارد، فقط جلوه ها متفاوت است. روزی جنگ داشتیم و دشمن رودروی ما بود، اسلحه دست گرفته بود، ما هم اسلحه دست گرفتیم و مقابله کردیم. آنجا رسالت هنر و ادبیات این بود که مثل یک رزمنده میدان آماده باشد. بعد جوشش و حماسه و رجز خوانی میدان جنگ را تجلی دهد و این کار انجام شد. جنگ که تمام شد، همان رزمنده ها به جامعه برگشتند و در سنگرهای دیگری از همان ارزش ها دفاع می کنند و به ترویج آنها می پردازند. به تبع این اتفاق سنگر شعر هم عوض شد، حالا در حوزه عرفان و عشق متصل به عشق الهی و اجتماع و... کار می کند. ما اگر تعریف دوباره ای از شعر انقلاب و شعر دفاع مقدس داشته باشیم، متوقف نمی شویم.

■ چه تعریفی؟

قطعا شعر انقلاب، همان شعری است که مبتنی بر ارزش های انقلاب و برخاسته از این ارزش ها و در مسیر ترویج و نهادینه کردن این ارزش ها باشد اما این نگاه باید باز تر شود و با تعدیل بیشتر، بتوانیم شعرهای بیشتری را در این دایره قرار دهیم که شمول بیشتری نسبت به زمان جنگ داشته باشد. امروز اگر می گوئیم کنگره دفاع مقدس برگزار شود، نباید منتظر باشیم شاعر جوان هم بیاید و از همان رجز خوانی های میدان جنگ و تیر و تفنگ حرف بزند. باید سیری که این ارزش ها داشتند، اینکه الان در کجای جامعه ایستادند و مشغول چه کاری هستند را ارزیابی کرد. اگر شاعر احساس خطر می کند که داریم از بعضی از این ارزش ها دور می شویم، فریاد بزند و اعتراض کند و افق هایی را نشان بدهد که قرار است به آنها برسیم.

■ در دو-سه سال اخیر، اتفاق هایی در کشور خودمان، کشورهای عربی و حالا در آمریکا و اروپا هم افتاده و برخی هنوز جریان دارد. خیلی از شاعران، به ویژه جوان ترها، به این اتفاق ها واکنش نشان دادند و شعر گفتند و شعرهای خوبی هم

اینکه رهبر انقلاب جدی ترین جلسه با اهالی فرهنگ و هنر را به شاعران اختصاص می دهد و هر سال نیم ساعت صحبت های راهبردی پیرامون شعر دارند، یعنی چه؟

هیچ جای دیگر، کار سازمان یافته‌ای برای این جریان نشده، اما به شکل خودجوش باز هم اتفاق‌هایی افتاده که آن هم از برکات انقلاب امام خمینی است. کم کم شعر فخییم و ارزشمند توانست به حوزه مدح و مرثیه راه پیدا کند. چهره‌های گوناگونی هم در این حوزه بینابینی، خود نشان دادند، مثلاً مرحوم آغاسی از چهره‌هایی بود که حاصل این تعامل بود، سعید حدادیان از این زمره است یعنی هم شعر خوب را می‌شناسد و هم ذوق و پسند مخاطب این مجالس را می‌شناسد. این اتفاق‌هایی افتد اما سیرش کند است. در یک برنامه هدفمند، می‌شود به این تولید سرعت بخشید و شعر فخییم و هنری و والار با حس و حال مخاطب مردمی در هم بیاوریم.

■ چطور می‌شود این تعامل را بیشتر کرد؟ اینکه مردم نوحه یک مجلس را حفظ می‌کنند، توی گوشی‌های موبایلشان می‌ریزند، سی‌دی‌اش را می‌خرند و گوش می‌دهند و... یعنی این شعر به راحتی در فرهنگ شفاهی مردم ثبت می‌شود و گستره عجیب و غریب مخاطب، حداقل در دو ماه محرم و صفر، برای این شعر و نوحه مهیاست، خوب برای یک شاعر چه چیزی مهم‌تر از فراگیری مخاطب؟ چطور می‌توانیم شاعران خوب آیینی را که الان تعدادشان کم نیست، با هیأت و نوحه و مدیحه پیوند بدهیم؟

به نظر برای شروع بهترین راه این است که مجموعه‌ای پیگیر این کار باشد که ملودی‌های مشهور و تأثیرگذار شعر آیینی و نوحه‌های موجود را که کلام فاخری ندارند، جمع‌آوری کنند و کلامش را به روز کنند. شاعر توانا و علاقه‌مند هم به قدر کافی داریم، یعنی اگر با هزینه‌ای اندک، به صورت هدفمند، دنبال این کار باشیم، در زمان کوتاهی به سامان می‌رسد. کلام آن صد - دویست نوحه مشهور را به روز کنیم و نگاه را عمیق‌تر، تأثیرگذارتر، حماسی‌تر و عرفانی‌تر. اگر این اتفاق بیفتد، شروع خوبی برای حرکت در این مسیر است، بعد وقتی این نوحه‌ها در مجالس خوانده شود، هم سطح دریافت و سواد توده مردم نسبت به شعر بالایی رود و هم در شاعران تکنیکی و حرفه‌ای ایجاد انگیزه و رغبت می‌شود که در این فضاها بیشتر ورود پیدا کنند و برای نزدیک شدن به این فضا تلاش کنند.

هر کاری که می‌شود، عشق و جوشش و تلاش خود شاعران است. نه وزارت ارشاد، نه حوزه هنری و... برنامه راهبردی و جایگاه تعریف شده‌ای برای شعر ندارد

شاعران حضور دارند. این وظیفه نظام فرهنگی ما را سنگین‌تر می‌کند. شما در تاریخ نگاه کنید، پیامبر و امامان علیهم السلام، به کدام بخش از اهالی فرهنگ و هنر کمک بلاعوض کردند؟ صله یعنی چه؟ صله را به چه کسی می‌دهند؟ حکمت این صله دادن توسط پیامبر و امامان و حتی پادشاهان، این بوده که شاعر وقتی در گیر شعر می‌شود، دیگر نمی‌تواند در گیر معیشت و کار دنیا شود و باید به شکل محترمانه‌ای دغدغه‌هایش بر طرف شود. اما این اتفاق در روزگار ما نمی‌افتد. تا وقتی که متولیان فرهنگی ما اشراف رهبر انقلاب به تأثیر گذاری و اهمیت شعر را ندارند، این اتفاق رخ نمی‌دهد. ایشان تعبیرهایی درباره شعر به کار می‌برند که درباره هیچ هنری به کار نرفته، ایشان فرمودند شعر ثروت ملی ما است، باید تلاش کنیم که روز به روز این ثروت را افزایش دهیم. اما...

■ اتفاقاً شعر وجه اجتماعی‌تر و مردمی‌تری دارد و بیشتر از همه هنرهای بین مردم دیده می‌شود و دهان به دهان می‌چرخد...

بله، هنر ملی یعنی تنها هنری که از گهواره بالایی همراه انسان است و به محاورات عادی مردم در دور افتاده‌ترین روستاها هم می‌رود و ناخودآگاه این شعر است که هویت فرهنگی ما را می‌سازد و در طول تاریخ فرهنگ سازی می‌کند و این فرهنگ را منتقل می‌کند. آیا هزار سال پیش سینما بود که فرهنگ ما را منتقل کند؟ اینکه امام می‌فرمایند این محرم و صفر است که اسلام را زنده نگه داشته، یا این مجالس روضه خوانی است که عاشورا را حفظ کرده، هشتاد درصد از اتکای این مجالس به شعر است، یعنی بایک ظرافتی، این شعر است که اسلام و محرم را زنده نگه داشته، این نگاه‌های واکاوانه و عمیق اگر باشد بیشتر به اهمیت این عرصه پی می‌برند.

■ از ظرفیتی که در مراسم روضه خوانی امام حسین علیه السلام به ویژه در محرم و صفر تولید می‌شود، چطور می‌توانیم استفاده کنیم؟ همان طور که شما گفتید یکی از پایه‌های مجالس روضه، شعر و نوحه است، اما الان مداحان انگشت شماری هستند که در این فضا شعر فاخر و محکم و ارزشمند استفاده می‌کنند.

بالینکه برای این جریان هم برنامه‌ریزی نشده، یعنی نه در سازمان تبلیغات، نه در انجمن مداحان و نه در

قرار نیست به شعر صدقه بدهند. وظیفه‌شان است. این مطالبه رهبر و مطالبه فرهنگ و ارزش‌های انقلاب است



وقتی شعر به جان شاعر می‌افتد، دیگر منتظر نمی‌ماند که فلان اداره بگوید بیا این مبلغ را بگیر و این شعر را بگو



بیا این مبلغ را بگیر و این شعر را بگو. شاعر منتظر این چیزها نمی‌ماند، شعر را می‌گوید و به محض سرودن هم دنبال مخاطب می‌گردد که شعرش را برایش بخواند. یعنی چون شاعران به طور طبیعی در خدمت فرهنگ هستند، متولیان فرهنگی فکر نمی‌کنند باید تلاشی کنند که این‌ها به میدان بیایند...

■ واقعاً هم همین طور است، خلاء حضورشان کمتر دیده می‌شود. الان شعر انقلاب تقریباً از همه شاخه‌های هنر و فرهنگ انقلاب وضعیت بهتری دارد، نه؟

بله، همین طور است. در صورتی که برای یک سمفونی باید بروند و در خانه فلان آهنگساز را بزنند و میلیون‌ها پول بدهند و منت بکشند و عاقبت هم معلوم نیست که آقا این کار را انجام بدهد یا نه. در سایر هنرهای موسیقی و سینما و نقاشی و... هم همین طور است. اما برای شعر احساس نیاز نمی‌کنند که سراغش بروند.

دلیل دیگرش این است که شعر به قدری در جان شاعر رسوخ دارد که او را از فعالیت‌های اجتماعی دیگر و دنبال فلان تشکل رفتن و گرفتن حق و حقوق می‌اندازد. شاعر را در گیر خودش می‌کند. کمتر در عرصه‌های مدیریت فرهنگی و جاهای مشابه

خیلی‌ها دور هم جمع شدند و مجله‌ها را آوردند. اما این میان فقط آوینی جریان‌ساز شد. چون...

با انقلاب، گر گرفتیم

کاظم چلیپا / نقاش و مدرّس دانشگاه

کاظم چلیپا در یکی از معدود روزهای برفی زمستان امسال، میهمان خیمه بود. او که حالا مویی سپید کرده و پنجاه و چهارمین سال زندگی را سپری می‌کند، هنوز هم پرشور و حرارت حرف می‌زند و اهل اعتراض است و هنوز هم گلایه دارد از همه ندانم کاری‌هایی که در این سال‌ها درباره هنر و هنرمند انقلاب شده است. ساعتی که استاد میهمان خیمه بود، از هر دری، سخنی رفت. گاهی از ساز و کار تولید محتوای درست و درمان در رسانه گفت و گاهی از هنر و تعهداتش. گاهی از آموزش و پرورش به سبک ایرانی حرف زد و گاهی از روزهای انقلاب و آتشی که به جان جوان‌ها افتاد و ... متن زیر، گزیده‌ای از صحبت‌های او است.

کار برای دستگاه امام حسین علیه‌السلام هر چه غیر مستقیم‌تر باشد، تاثیر بیشتر و بهتری دارد، چون الان با جامعه‌ای روبه‌رو هستیم که ۶۰ درصد آنها جوانند و تبلیغات هم فراوان است. باید جاذبه‌های غیرمستقیم ایجاد کنیم تا جوان یکباره خودش را در نور سبز ببیند!

کار رسانه، نگاه درست می‌خواهد. خیلی‌ها دور هم جمع شدند و روزنامه و مجله‌ها را آوردند اما بعضی‌ها جریان‌ساز و تاثیرگذار شدند و دیگران هم دنبال این‌ها آمدند. کسانی مثل جلال آل احمد، یا سید مرتضی آوینی که معنای عرفانی و هدفمند به جنگ می‌داد. می‌گفت این جنگ، با جنگ روسیه و آلمان و کره و ژاپن فرق دارد. در این جنگ، منطقه، حمام روح رزمنده است. رزمنده از هر طبقه و قشر و مقامی که هست، برای پیدا کردن خودش، برای خودسازی به منطقه می‌رود. این نگاه بر کار آوینی حاکم بود که نریشن‌هایش معنا پیدا می‌کرد.

مهم، خوب دیدن است!

بخش گسترده‌ای از فرهنگ عاشورا را، آیین‌های عاشورایی روستاها و شهرهای مختلف می‌سازد، اما چه قدر در این زمینه تحقیق شده؟ آن هم در شرایطی که هر روز تعداد روستایی‌هایی که به شهرها مهاجرت می‌کنند، بیشتر می‌شود. باید تحقیق شود درباره اینکه چه قدر از این آیین‌ها درست است و چه قدر غلط است؟ چه قدر از این

آیین‌ها، مبتنی بر فرهنگ و سنت قدیمی همان روستا است؟ این کار ظرفیت عمیقی به هنر عاشورایی می‌بخشد.

الان برای عاشورا کلیپ می‌سازند، یک نفر یک رُبان رنگی به سرش بسته و پابرهنه در بیابان‌ها دنبال آب می‌دود! این است خلاصه همه عرفان تذکره الاولیا و عرفان امامان ما؟ یعنی اصلا شعور و حساسیت هنری در نگاه این سازنده وجود ندارد. فکر می‌کند دوربین را که شناخت، می‌تواند فیلمبردار شود. بالا بودن حساسیت یعنی خوب دیدن. جلال آل احمد خوب می‌دید، برای همین روی چیزهایی دست می‌گذاشت که دیگران نمی‌دیدند، این خوب دیدن مهم است.

تو زردآلو می‌بینی و ما...!

هنر در هر جامعه بر اساس خاستگاه‌های فرهنگی، نیازها، اعتقادات و باورهای آن جامعه به وجود می‌آید. این هنری است که

تا قبل از هنر مدرن برای هر کشوری تعریف می‌شد و بستر پرورش هنرمند بود. هنر متعهد از زمانی مطرح شد که هنر برای هنر، هنر برای جامعه و ... طرح شد. مثلاً زمانی هنر یک نقش ضد استعماری و آگاهی‌دهنده در جامعه ایفا می‌کند، جامعه را نسبت به یک خطر آگاه می‌کند یا ترغیبی برای

بسیج مردم درباره یک خطر ملی است. در همان مقطع هنرمندی می‌خواهد مثلاً روابط تاثیر نور در فضا را مطرح کند. هر دوی این هنرمند، در پیدایی دستاوردهای انسانی موثرند اما باید دید کدام هنر تاثیر عمیق‌تر و ارزشمندتری داشته است. آن کسی هم که با خلق اثر هنری، نگاه بشر را به جهان هستی عمیق می‌کند، تعهد دارد. چون هنر یکی از گزاره‌هایی است که انسان به واسطه آن می‌تواند از عالم، معرفت کسب کند.

آدم عادی وقتی درخت زردآلو را می‌بیند، فقط به خوردن زردآلو فکر می‌کند اما هنرمند زیبایی زردآلو را می‌بیند، زیبایی برگ‌ها را می‌بیند و از همین جا به حقیقت جهان هستی معرفت پیدا می‌کند. نقاش و هنرمند، کاشف اسم «هوالمصور» در عالم است. این کشف جنبه‌های مختلف دارد، یک نفر به سمت مسایل اجتماعی می‌رود، یک نفر مسایل معنوی را مطرح می‌کند و ...

وقتی انسان خلیفه‌الله شد و همه چیز مستر او شد، باید همه آیات خدا را تجلی دهد، وظیفه من نقاش، تجلی اسم «هوالمصور» او است. هنرمند باید علم انسان را نسبت به صورت عالم تغییر دهد، وقتی می‌بیند شأن اجتماعی انسان پایمال شده، وارد صحنه شود و واکنش نشان دهد، البته هر کس

با انقلاب گر گرفته بودیم و وسط میدان آمدیم. اشتیاق کار به قدری ما را فرا گرفته بود که من در ۲۳ سالگی تابلوایثار را کشیدم



دادن به این هوش و ذکاوت، آموزش ندیده‌ایم. هنرمندی که خالق یک مکتب می‌شود شعور و جسارت دارد، هم آموزش دیده، هم آزادی دارد و هم حمایت می‌شود.

این «غیرانتفاعی» خائن!

الان بچه ۱۷-۱۸ ساله ما به انتخاب رشته که می‌رسد، اصلاً نمی‌داند چه رشته‌ای را باید انتخاب کند. یک بار از مدرسه ماشین نگذاشتند این بچه‌ها را به یک کارخانه قند و شکر، خودروسازی، هوافضا، هواپیماسازی، جانورشناسی و... ببرند. اگر این کارها را نکنیم، بچه علاقه خودش را کشف می‌کند و درست انتخاب می‌کند.

یک آزمایشگاه نصفه و نیمه کنج مدرسه، تعیین کننده نیست. هر کشوری که می‌خواهد به آزادی و استقلال برسد، بزرگ‌ترین سرمایه‌گذاری‌اش در آموزش و پرورش است. اما اینجا آقایان با وام‌های کلان مدرسه گرفتند و غیرانتفاعی راه انداختند، بعد از دو سال هم مدرسه را فروختند، آقایان را در شد و رفت. این خیانت به آموزش و پرورش بود. خیانت به بچه‌های بی بضاعت بود. بچه‌های روستایی که با استعدادترین بچه‌ها در زمینه ورزش و علوم مختلف هستند.

اگر کسی درگیر پیدا کردن این ارزش‌ها باشد، این می‌شود هنر اجتماعی. ما زمان انقلاب یک بزرگ‌تر هنری نداشتیم، کسی که کار را جمع کند. ما که یک عده جوان بودیم، مجریان انقلاب هم یا جوان بودند یا آدم‌هایی بودند که ارتباطی با هنر نداشتند. بعد هم که جنگ شروع شد و فضا خاص تر شد.

باهوش هستیم اما تیزهوش، نه!

هنر مدرن در ایران، هنری دنباله‌رو و ملغمه‌ای از هنر سنتی و مدرن بود. گاهی در ۱۰ سال، بیست مکتب را تجربه کرد و هیچ یک هم جا نیفتاد. در صورتی که هر یک از این مکتب‌ها در خاستگاه خودش، دورهای طول کشید تا متولد شد و جا افتاد و مکتب بعدی به دنبال آن آمد. ما هنوز هم دنباله‌رو هستیم، هنر مفهومی که از دهه بیست انقلاب به این طرف به وجود آمد، باز هم یک هنر دنباله‌رو بود. اگر ما هنر مفهومی را به دنیا ارایه می‌کردیم، اتفاق بزرگی می‌افتاد اما از ابتدا هدف ما ساختار شکنی در هنر نبود.

هدف، یک هنر معناگرا بود. ساختار شکنی نکردیم چون هنرمندان تیزهوشی نیستیم، باهوش هستیم اما تیزهوش نیستیم. برای جهت

نسبت به شرایط درونی و خانوادگی و تربیتی و آموزشی خود، یک وجه را انتخاب می‌کند.

هنرمند، در مسیر «شدن»

نکته مهم برای هنرمند تحول است، رها شدن از ماندن و دور خود چرخیدن. ما باید داریم در حال حرکت، کسب معرفت و شدن باشیم. هنرمند باید مقابل هر چیز که در مسیر شدن، مانع باشد، موضع بگیرد. این مانع شکل‌های مختلف دارد، گاهی سیاسی است، گاهی تربیت غلط خانوادگی است، گاهی آموزشی است، گاهی نگاهی بد و بی‌معرفته نسبت به عالم هستی است که مؤد هنر بازاری است و هیچ حساسیتی در آن نیست. ممکن است هنرمند بخواهد در این نگاه‌ها تحول ایجاد کند و حساسیت‌ها را بالا ببرد، هر هنری که انسان را از رگود و انجماد و غفلت خارج کند و جهت و هدف بدهد و به سمت تعالی سوق بدهد، هنر متعهد است.

وسط میدان «انقلاب»

ممکن است شرایط اجتماعی یک آدم را خیلی زود با شرایط همراه و منطبق کند، مثل دانشجویان اول انقلاب که هنرمندان انقلاب شدند. بعضی از این‌ها هیچ پیش‌زمینه‌ای نداشتند، البته پدر من نقاش قهوه‌خانه‌ای بود و در زمینه‌های عاشورایی کار کرده بود، اما خود من، خام بودم. خیلی چیزها رانمی‌دانستم، اما با انقلاب گره گرفته بودیم و وسط میدان آمدیم. اشتیاق کار به قدری ما را فراگرفته بود که من در ۲۳ سالگی تابلوایثار را کشیدم. الان وقتی به این تابلو نگاه می‌کنم، در هیچ یک از دانشجویان انرژی و بساور و اطمینان ایستادن مقابل چنین بوم‌هایی و خلق چنین آثاری را نمی‌بینم.

پس شرایط روی معرفت و انگیزه و هدف من تأثیر می‌گذارد. شرایط بیرونی مثل بوی عطر است، از نظر روحی بر هنرمند اثر می‌گذارد. البته آدم‌هایی هم بودند که وقتی انقلاب شد، سن بالایی داشتند، آن آدم‌ها در فضاهای قبلی شکل گرفته بودند و نمی‌توانستند عوض بشوند.

بزرگ‌تر نداشتیم!

هنر ما، سرشار از مفهوم است اما مکتب نداریم، در مکتب همیشه دنباله‌رو هستیم. مثلاً سقاخانه یک هنر مفهومی است، چرا بعد از انقلاب یک نفر نیامد یک چهارچوب دور سقاخانه یا حسینیه بکشد و بگوید این هنر مفهومی است که همه چیز دارد، اعتقادات اجتماعی دارد، رنگ دارد، فرم دارد، ترکیب‌بندی دارد، حجم دارد، صدا دارد.



سلیم غفوری این روزها منتظر عنایت جناب تلویزیون است تا بلکه فرصت پخش هم نصیب مستند او شود!

از بهشت غافل شده ایم!

علیروحانی

بیشتر مردم کشمیر مسلمانند و اهل بیت علیهم السلام را دوست دارند. زبان فارسی در فرهنگ شان ریشه دارد و خیلی هایشان برنامه های رادیو و تلویزیون ایران را دنبال می کنند. عکس امام و آقا بر در و دیوار خانه و خیابان هایشان است و ...

ما، همین ما که مثلاً بچه هیاتی هستیم و اهل خیمه امام حسین علیه السلام و سالی دو ماه نهضت عاشورا امروز می کنیم و داعیه انقلاب جهانی داریم و ... خیلی هایمان اصلاً نمی دانیم کمی آن طرف تر از مرزهای کشورمان چه خبر است و این جماعت اهل قبله که لایه لای کوه های هیمالیا گرفتار زیاده خواهی هندوها شده اند، دردشان چیست و چه می خواهند و چه می گویند و چه کار می توانیم برایشان بکنیم. «ما» چه کار می توانیم بکنیم، نه فلان رایزن فرهنگی و سفیر و مدیر که دور از جان همه، وظیفه شان است و بابت این کار نکردن ها دستمزد می گیرند!

اقلش این است که اندازه یک دعای آخر مجلس اباعبدالله، یادشان کنیم که نه زحمت دارد نه وقت باارزش مان تلف می شود!

حاشیه

کشمیری‌ها می‌گویند: تابع ولایت فقیه هستیم!

طی سال‌های حضور مبلغان ایرانی در کشمیر، فرهنگ ایرانی در این منطقه ریشه دوانده است. در هر جای کشمیر اگر خودتان را به عنوان یک ایرانی معرفی کنید، مردم به شدت ابراز علاقه می‌کنند. هنوز هم از میرسیدعلی همدانی که به او لقب شاه همدان داده‌اند، به بزرگی یاد می‌کنند. در جاهای مختلف و مکان‌های عمومی و سردر مغازه‌ها اسم ایشان هست. این محبت هنوز باقی است و ظهور و بروزهای مختلفی دارد. الان در خیلی از معابر عمومی و خیابان‌ها، مردم عکس‌های امام و آقا را نصب کرده‌اند. شاید نظیرش فقط در جنوب لبنان باشد. به ویژه در منطقه‌های شیعه نشین این تصویرها خیلی بیشتر است. تقریباً در هر حسینیّه و مسجدی که می‌رفتیم، عکس امام و آقا بود. حتی بعضی جاها آرم جمهوری اسلامی هم بود.

یک بار برای من سوال شد که چرا در حسینیّه‌شان آرم جمهوری اسلامی نصب شده، فکر کردم شاید آن حسینیّه یا مسجد با کمک مالی ایران ساخته شده اما وقتی پرسیدم، گفتند: نه ایران هیچ کمکی به ما نکرده اما آرم جمهوری اسلامی ایران، جزئی از هویت سیاسی ما است و با نصب این آرم می‌خواهیم هویت شیعی و اسلامی‌مان را مشخص کنیم. این تصویرها را در منطقه‌های مختلف کشمیر به وضوح می‌بینید. مثلاً در شهری به نام کارگیل که در شمال کشمیر است و بیشتر مردم آن شیعه هستند، وقتی با رییس شورای کوهستان این شهر - فردی به نام کر بلایی - صحبت می‌کردیم، می‌گفت ما در کشمیر به لحاظ سیاسی تحت حاکمیت هندوستان هستیم، اما از نظر فکری و عقیدتی خودمان را تابع نظام ولایت فقیه می‌دانیم و اگر ایشان دستوری بدهند، خودمان را ملزم می‌دانیم که امرشان را انجام دهیم.

ارتباط برقرار کنند به یادگیری زبان فارسی روی می‌آورند و این موجب گسترش زبان فارسی در کشمیر می‌شود به طوری که بعد از دوره میرسیدعلی همدانی زبان رسمی و دولتی کشمیر، زبان فارسی می‌شود. حتی ادبیات و اشعار فارسی به قدری در کشمیر گسترش پیدا کرده بود که گلستان و بوستان بین مردم دست به دست می‌شد و برای دختری که می‌خواست از دواج کند، بلد بودن روخوانی گلستان و بوستان یک امتیاز و فضیلت به حساب می‌آمد. این غلبه زبان فارسی تا زمان استعمار انگلیس برپا بود، اما بعد از دوره استعمار انگلیس، اشغالگران به تدریج زبان فارسی را در کشمیر کم‌رنگ و زبان انگلیسی را جایگزین می‌کنند. متأسفانه الان دیگر زبان فارسی به آن اندازه در این منطقه رواج ندارد.

البته خیلی از شعرای بزرگ کشمیر شعرهایشان را به زبان فارسی گفته‌اند. به تبع این وضعیت صنعتگران ایرانی به کشمیر رفتند و صنعت ایرانی را به کشمیر بردند. از جمله فرش‌بافی، کار روی چوب، نوعی از صنعت هم در آنجا رواج دارد به نام پیپر ماشینی که خودشان می‌گویند از ایران به کشمیر رفته ولی ما نمونه‌اش را در ایران کمتر دیده‌ایم.

چه جور کاری است؟

با خمیر کاغذ، اجسام، ظروف و وسیله‌های تزئینی درست می‌کنند و روی آن نقاشی می‌کشند. این صنایع هنوز هم در کشمیر رایج است. حتی بخشی از معماری کشمیر از معماری ایران الهام گرفته است. در شوون مختلف زندگی و فرهنگ مردم، هنر و فرهنگ ایرانی دیده می‌شود.

این اقبال به فرهنگ ایرانی از طرف عموم مردم بوده یا در حوزه‌های فرهیختگانی و رسمی هم ورود داشته؟

نه از همه قشرها به این سمت گرایش داشتند. مثلاً صنعت و تجارت، حوزه فرهیختگان را هم شامل می‌شود. یا موضوع شعر و ادبیات و علوم دیگر که منشا آن در ساخت فرهنگ و اندیشه ایرانی بوده است.

بعد از میرسیدعلی همدانی که فضا به نحوی برای ورود و فعالیت ایرانی‌ها آماده شد، از ایران هم آدم‌های ویژه‌ای به کشمیر رفت و آمد داشتند؟

بله. بعد از اینکه میرسیدعلی از کشمیر برمی‌گردد، مبلغان دیگری مثل سیدحسین قمی به کشمیر می‌روند و مذهب تشیع را در کشمیر رواج می‌دهند. قبل از او میرشمس الدین از اراکی می‌رود که این افراد در دوره خودشان جزو مبلغان بزرگی بوده‌اند. میرشمس الدین از اراکی اولین شخصیتی است که مذهب تشیع را در کشمیر رواج می‌دهد.



چه سالی به کشمیر رفتید؟

کشمیر دو بخش دارد. کشمیر اشغالی است که تحت کنترل هند است و کشمیر آزاد که تحت کنترل پاکستان است. دو سوم کشمیر اشغالی است و یک سوم کشمیر آزاد است. ما یک سفر سال ۱۳۸۷ به کشمیر اشغالی و یک سفر هم سال ۱۳۸۸ به کشمیر آزاد رفتیم.

چند وقت آنجا بودید؟

در هر سفر تقریباً ۲۵ روز ماندیم.

برای چه کاری به آنجا رفتید؟

برای ساخت مستند به کشمیر رفتیم. موضوع این مستند، دو بخش داشت؛ بررسی بحران سیاسی در شبه قاره هند و حضور فرهنگ و هنر ایرانی در کشمیر.

چرا کشمیر را انتخاب کردید؟

چون دین اسلام را مبلغان ایرانی به کشمیر برده بودند. در اواسط قرن هفتم میلادی اولین مبلغ ایرانی که از ایران به کشمیر رفت، شخصی به نام بر بودشاه بود که به دربار پادشاه آن موقع کشمیر می‌رود و با او مناظره می‌کند و دربار پادشاه به دین اسلام روی می‌آورد. بعد از ایشان عارفی به نام میرسیدعلی همدانی با ۷۰۰ نفر از شاگردانش به کشمیر می‌رود و چون شاگردانش در کشمیر پخش می‌شوند، در این مقطع دین اسلام در کشمیر گسترش پیدا می‌کند.

میرسیدعلی شیعه بود؟

شیعه نبود اما محب اهل بیت علیهم السلام بود. به همین دلیل الان با اینکه شیعیان فقط ۱۵ تا ۲۰ درصد از جمعیت مسلمانان کشمیر هستند اما عموم مردم محب اهل بیت علیهم السلام هستند.

نسبت تعداد مسلمانان به پیروان ادیان دیگر در کشمیر چگونه است؟

کشمیر و دره کشمیر همه مسلمان و اهالی جامو، هندو و مسلمانند. منتهی در منطقه کشمیر اکثریت مسلمان هستند اقلیت کمی غیر مسلمانند.

زبان مردم چیست؟

زبان مردم همان زبان کشمیری است که به هندی نزدیک است. زبان اداری و کتابت آنها هم زبان اردو است که باز به هندی خیلی نزدیک است. البته میرسیدعلی که وارد کشمیر می‌شود، فارس زبان بوده، مردم کشمیر برای اینکه با او و شاگردانش

دغدغه اصلی مردم استقلال کشمیر است. چون از همان ابتدا مردم کشمیر نپذیرفتند که بخشی از هند باشند



بعد از دوره میر سید علی همدانی زبان رسمی و دولتی کشمیر زبان فارسی شد



هر حال ارتباط با ایران برای آنها مهم است و تلاش می کنند که آن را حفظ کنند.

■ **الان ارتباط دو طرفه است؟ یعنی از اینجا هم تلاش و عزمی برای این ارتباط هست؟**

نه، بیشتر متکی بر همت همان جوان های کشمیری است که مثلاً در حوزه های اینجا درس خوانده اند و برگشته اند و حالا با تلاش خودشان کارهایی انجام می دهند. این طور نیست که اینجا واقعا بر نامه ریزی دقیقی برای فعالیت های تبلیغی در کشمیر وجود داشته باشد. یعنی به این پتانسیل قوی که در منطقه وجود دارد می شود از آن به خوبی استفاده کرد، هیچ توجهی نمی شود. بالینکه جای کار دارد. به ویژه میان شیعیان کشمیر به دلیل حضور طلبه هایی که به ایران آمده اند و اینجا درس خوانده اند و این پل ارتباطی را حفظ کرده اند، ظرفیت قوی تری وجود دارد.

■ **و حتماً برخلاف ما، کسان دیگری از این ظرفیت استفاده می کنند، مثلاً وهابیت و آل سعود و...؟**
بله، وهابیت سرمایه گذاری سنگینی در آنجا کرده است. مثلاً در ۶۰-۷۰ سال گذشته که حافظه مردم یاری می کند، موضوعی به نام اختلاف شیعه و سنی

دغدغه اصلی مردم، موضوع استقلال کشمیر است. چون از همان ابتدا مردم کشمیر نپذیرفتند که بخشی از هند باشند. این دغدغه موجب تولد جنبش های مختلف سیاسی شده و فعالیت های زیادی برای مبارزه با حاکمیت هندوستان بر منطقه انجام می شود. اما نسبت به مسایل دیگر هم حساسیت دارند. مثلاً درباره جنگ سی و سه روزه، مردم حزب الله را می شناختند و پیگیر مسایل بودند. شاید این شناخت در بعضی از مردم خیلی دقیق نبود چون کار درست و حسابی برای معرفی حزب الله در آنجا انجام نشده، اما یک شناخت کلی وجود دارد. مثلاً در روز قدس جوانان کشمیری راه پیمایی می کنند. مردم در قد و قواره خودشان، کارهایی انجام داده اند. مثلاً آقایی به نام «ایجاز رضوی» یک دارالقرآن در آنجا تاسیس کرده بود و کنار آموزش قرآن بحث های مختلف عقیدتی و سیاسی را هم مطرح می کرد. یعنی دولت اجازه کار متمرکز و منسجم به آنها نمی دهد اما خود مردم انگیزه و دغدغه دارند، هسته هایی تشکیل داده اند و در حوزه های مختلف کار می کنند. در همان شهر کار گیل به همت یکی از روحانی های منطقه، موسسه ای به نام «موسسه یادبود امام خمینی» تاسیس کرده اند که مدرسه های مختلفی را به نام مدارس شهید مطهری در منطقه راه انداخته است. در این مدرسه ها که از دبستان تا دبیرستان را پوشش می دهد، مبنای فقط یادگیری علوم نیست، درس های اسلامی هم تدریس می شود. یا مثلاً در شهر «له» که فقط بیست درصد مسلمان دارد و بقیه بودایی هستند، مدرسه ای به نام «امامیه میشن» تاسیس کرده اند. استاندارد این مدرسه از نظر علمی به قدری بالا است که خیلی از بودایی های شهر با اینکه می دانند دروس اسلامی هم در این مدرسه تدریس می شود، دوست دارند بچه های شان را به آن مدرسه بفرستند.

■ **در نظام آموزشی شان متون اسلامی و متون فارسی هست؟**

نه، الان در نظام رسمی آموزشی نیست. البته در دانشگاه کشمیر، کرسی زبان فارسی دارند. اما در مدرسه های اسلامی که گفتم خودشان راه انداخته اند، مبنایشان کتاب های ایران است. از این پتانسیل ها استفاده کردند. مثلاً در همان دارالقرآن آقای ایجازی از کتاب ها و شیوه هایی که اینجا برای آموزش روانخوانی قرآن هست، استفاده کردند. به

■ **بر خور دستگاه حاکم با این فضا چطور بود؟**

در دوره ای که سید حسین قمی به آنجامی رود، پادشاهی به نام بدشاه در آنجا بوده که خودش آقای قمی را به عنوان صدر اعظم کشمیر انتخاب می کند و اجازه می دهد یک مدرسه علوم دینی در کشمیر راه بیندازد. از همین دوره ایشان تربیت شاگردان زیادی را در کشمیر شروع می کند. یعنی چون مبلغان، همراه با خود علم و صنعت را هم به کشمیر آوردند، حاکمان از آنها استقبال می کردند. ضمن اینکه مردم می دیدند این افراد واقعا دنبال منافع شخصی و دبدبه و کبکبه خودشان نیستند و می خواهند مشکلی از مردم حل کنند. همه ای عامل هاسبمی می شود که اقبال مردم و دستگاه حکومت از مبلغان ایرانی زیاد شود.

■ **وضعیت معیشت مردم چگونه است؟**

متأسفانه خوب نیست. بعد از استقلال هند و پاکستان بر اساس طرح تقسیم، قرار بود ایالت های مسلمان نشین جزو پاکستان و ایالت های غیر مسلمان با هندوستان باشد. اما این مساله درباره کشمیر رعایت نشد و با اینکه بیشتر مردم مسلمان بودند، این منطقه جزو هندوستان شد و بعدها حدود یک سوم از آن به پاکستان پیوست. اما مردم از همان مقطعی که کشمیر ضمیمه هندوستان شد، دنبال جدایی بودند. به همین دلیل هندوستان عملاً سرمایه گذاری کاملی برای توسعه منطقه کشمیر نکرد. در نتیجه، صنعت در کشمیر رشد و پیشرفتی نداشته و اقتصاد و معیشت مردم بیشتر متکی بر همین کشاورزی های سنتی است. در همه حوزه ها این عقب ماندگی چشمگیر است. در

آموزش علوم، رسیدگی به امور شهری، منابع آب و برق و... به همین ترتیب است. مثلاً سرچشمه خیلی از رودخانه هایی که در هندوستان جاری است، در کشمیر است و دولت روی این رودخانه ها سد زده و بخشی از برق هندوستان با این نیروگاه های برق آبی تامین می شود اما در خود کشمیر از این منابع برق، به صورت شایسته استفاده نمی شود و هنوز با مشکل خاموشی دست و پنجه نرم می کنند. همه این ها باعث شده وضعیت معیشتی مردم، مناسب نباشد. در خیلی از جاها فقر و بی کاری فراگیر است.

■ **دغدغه های اصلی مردم و به ویژه جوان تره های کشمیر چه چیزهایی است؟ از نظر فکر و اندیشه بیشتر در چه فضاهایی هستند؟**

در ۱۰-۱۵ سال اخیر وهابیت سرمایه گذاری زیادی کرده، در مرکز ایالت کشمیر دانشگاه تشکیل داده و کم کم به طبل اختلاف های مذهبی هم می کوبند

نیست سفیر فرهنگی انقلاب اسلامی هم باز چپه همین معادلات سیاسی شود.

■ **رفت و آمد به کشمیر کار آسانی است یا در دسر دارد؟**

نه در دسری ندارد. از آنجا که راحت می آیند و از ایران هم اگر کسی بخواهد به کشمیر برود، ویزای هند را می گیرد و می رود. کشمیر ویزای جداگانه نمی خواهد.

■ **از نظر امنیتی چطور؟**

به هر حال پلیس کشمیر حساس است، به ویژه روی حضور خبرنگارها، چون دولت هند نمی خواهد خبری از اوضاع سیاسی کشمیر به بیرون درز کند. اما مشکل جدی برای سفر در قامت توریست و گردشگر وجود ندارد.

■ **جاذبه توریستی هم دارد؟**

بله منطقه کوهستانی و بسیار دیدنی است. از کشمیر به عنوان بهشت روی زمین نام می برند. زیبایی منطقه واقعا چشم نواز است. آثاری که از دوره های مختلف تاریخی به جا مانده، دیدنی است. مثلا باغ های بسیار زیبایی از دوره حکومت مغول ها در آن منطقه به جا مانده که بسیار تماشایی است. یکی از زیباترین جاذبه های توریستی کشمیر دریاچه «دال» است که ساختار ویژه ای دارد. تا قبل از سال ۱۹۸۹ که قیام مردم کشمیر شدید شد و به درگیری با پلیس و ارتش انجامید، توریست های زیادی به این منطقه می آمدند و یکی از منابع درآمد کشمیر، صنعت توریسم بود اما بعد از آن تاریخ توریست ها کمتر شدند.

البته در سال های اخیر که فضا آرام تر شده، باز هم اقبال توریست ها به کشمیر زیاد شده است. عاشورا و تاسوعا و برنامہ های محرم و صفر در کشمیر به صورت جدی برگزار می شود. دسته های عزاداری بزرگ و مراسم مفصل راه می افتد. منطقه «له» بسیار سرد است چون دقیقاً وسط کوه های هیمالیا واقع شده و در زمستان دمای هوا تا ۳۰- تا ۳۵- درجه و حتی بیشتر زیر صفر است. سال هایی که مثل چند سال اخیر محرم با زمستان مقارن می شود، مراسم «ماه اسد» را برگزار می کنند که تطبیق محرم با تاریخ شمسی است. چون حادثه عاشورا در گرمای تابستان اتفاق افتاده، آنها در این سال ها مراسم تاسوعا و عاشورا را در ماه اسد که در تابستان است، برگزار می کنند.

رسانه های مستقل هم فعالیت می کنند اما به دلیل وضعیت سیاسی حاکم بر کشمیر، رسانه ها تحت کنترل هستند و در خیلی از مسایل آزادی عمل ندارند. مثلاً پرس تی وی در کشمیر مخاطب خوبی دارد و آنجا دفتر هم دارد، البته اخیراً دولت هند دفتر پرس را هم تعطیل کرد. خیلی از مردم می گفتند ما تلویزیون ایران را از طریق ماهواره در اینجامی بینیم با اینکه خیلی چیزها را متوجه نمی شویم، یا مثلاً رادیو اردو در آنجا شنیده می شود و مردم سعی می کنند اخبار را از طریق رسانه های ایران پیگیری کنند اما باز هم این خیلی فاصله دارد با اینکه ما رسانه ای ویژه مردم آنجا داشته باشیم.

■ **در سطح رایزن های فرهنگی و این اسم و رسم ها هم تا حالا ورود جدی نشده است؟**

نه، متأسفانه فقط دو-سه بار رایزن فرهنگی ما سفر تشریفاتی به آنجا داشته و تمام شده است. نه خانه فرهنگ آنجا داریم، نه حتی رایزن فرهنگی مادر دهلی، ارتباط مستمر و مفیدی حتی با آن جی او های کشمیری داشته است. خیلی محدود است. شاید حساسیت های سیاسی وجود دارد که مثلاً اگر ما ورودی به این منطقه داشته باشیم، روابط سیاسی مان با هند دستخوش تغییر می شود که به نظر نگرانی کاذبی است چون خیلی از کارها نیازی به ورود مستقیم ندارد. چون سطح هزینه ها هم در آنجا پایین است با یک سرمایه گذاری محدود کارهای خوبی انجام می شود. حتی در همین حد که گروه ها و تشکلات احساس کنند جمهوری اسلامی به آنها توجه دارد. مثلاً

خانم شیعه ای یک موسسه به نام گلشن رضوان در آنجا تاسیس کرده بود. چندصد نفر از دختران جوان کشمیری را در آنجا جمع کرده بود و برایشان کلاس گذاشته بود. کار آموزشی می کرد و آنها را با مسایل فقهی شیعه آشنا می کرد. خودش در جامعه الزهرا ای قم درس خوانده بود. می گفت چند سال قبل که رایزن فرهنگی ایران در هندوستان به کشمیر آمده بود، قرار بود از مجموعه ما هم دیدار کند، اما بدقولی کرد و نیامد. این خانم خیلی دلخور شده بود و می گفت من همه دختران مجموعه را جمع کرده بودم که این میهمان ایرانی بیاید و صحبتی کند، اما نیامد و بچه های مجموعه خیلی گریه کردند. مسلمانان توجیه های رایج دیپلماتیک برای این کم کاری ها، هیچ تناسبی با رسالت انقلاب اسلامی ندارد و قرار

ادبیات فارسی به قدری در کشمیر رایج شده بود که گلستان و بوستان بین مردم دست به دست می شد



برنامه ای برای کشمیر نداریم و به این پتانسیل قوی منطقه هیچ توجهی نمی شود



در کشمیر مطرح نبوده، چون همان طور که گفتم میر سیدعلی همدانی که اسلام را به آنجا برد، یک عارف و صوفی محب اهل بیت علیهم السلام بود. این محبت بین مردم وجود داشته اما در ۱۰-۱۵ سال اخیر وهابیت سرمایه گذاری زیادی کرده، در مرکز ایالت کشمیر دانشگاه تشکیل داده اند و کم کم به این طبل اختلاف های مذهبی هم می کوبند. مدارس دینی با شکل و شمایل کلاسیک و آموزشی تاسیس می کنند و جوان ها را جذب می کنند و بانگاه خودشان که نگاه تندسلفی گری و وهابی گری است، تربیت می کنند. به همین دلیل اگر فکر جدی نکنیم، شاید ۱۰ سال آینده خیلی دیر بشود.

■ **شیعیان کشمیر بیشتر مقلد کدام مرجع هستند؟**

تا جایی که ما پرس و جو کردیم، بیشتر شیعیان مقلد آقا و تعدادی هم مقلد آقای سیستانی هستند اما همان دفتر نمایندگی که در هند است، ظاهر امور کشمیر را هم پیگیری می کند، نمایندگی مستقل ندارند.

■ **فضای رسانه ای در کشمیر چگونه است؟**
خب چون هند در ظاهر کشور دموکراتی است،

چون سطح هزینه ها در کشمیر پایین است بایک سرمایه گذاری محدود می شود کارهای خوبی در آنجا انجام داد

یک مستاجر، «کتاب زندگی» شهید رجب‌بیگی را نوشت

و شاگرد زرنگ دانشگاه فنی تهران، همان.

یکی از ویژگی‌های این کتاب، پرداخت غیرمستقیم به زندگی شهید رجب‌بیگی است. نویسنده ابتدا یک خط داستانی موازی را طرح‌ریزی کرده و با روایت این طرح (ماجراهای زندگی آقای نویسنده و خانواده‌اش) زندگی شهید رجب‌بیگی را مرور می‌کند. ترغیب نویسنده برای ورود به دنیای ذهنی خانواده شهید رجب‌بیگی، خلق ماجراهایی است که به واسطه آن، مادر شهید، شخصیت مهدی زمانی نویسنده را، فرزند خود، شهید مهدی رجب‌بیگی، می‌پندارد و همواره او را به این اسم خطاب می‌کند:

«...خیس می شوم و به خانه جمهوری بر می‌گردم. اقدس در حیاط است. حاج خانم از پشت پنجره به ریش باران نگاه

می‌کند. او باز مرا مهدی خود می‌نامد.

اقدس جلو می‌آید.

- خیس شدی؟

حاج خانم هم از خانه بیرون می‌آید.

- بیا تو مهدی جان تا سرما نخوردی. بدو پسر،

زود لباس را عوض کن!



رمان «کتاب زندگی» با نگاه به زندگی شهید مهدی رجب‌بیگی از دانشجویان پیرو خط امام نوشته شده است.

اصغر استاد حسن معمار، که پیش از این هم کتاب‌هایی درباره زندگی مبارزان انقلابی و رزمندگان جنگ تحمیلی نوشته است، این بار ماجراهای زندگی شهید مهدی رجب‌بیگی را دستمایه رمان جدید خود کرده است.

«کتاب زندگی»، با ماجراهای یک خانواده چهار نفری آغاز می‌شود که پدر خانواده، آقای زمانی دستی به قلم دارد و اهل جبهه و جنگ بوده است.

خانواده آقای زمانی که وضع مالی خوبی ندارند، همیشه برای اجاره خانه و پول پیش مشکل دارند. آنها چند سالی رادر خانه‌ای سپری می‌کنند،

اما به دلایلی مجبور می‌شوند آن خانه را ترک کنند. دست بر قضا و به واسطه یکی از دوستان آقای زمانی، خانه مادر شهید رجب‌بیگی به عنوان منزل اجاره‌ای به آنها پیشنهاد می‌شود.

همسایگی با مادر این دانشجوی شهید، همان و آغاز نگارش رمان زندگی دانشجوی پرشور

شنیدنی‌های سادات اخوی در کیمیا

اگر اهل گوش دادن موسیقی‌های مذهبی هستید، آلبوم ۸ قطعه‌ای کیمیا را هم امتحان کنید. شعرهای عاشورایی این آلبوم را که اواخر سال گذشته منتشر شده، محمد سادات اخوی گفته و ابراهیم یوسف نژاد آنها را خوانده است.

یا حسین علیه السلام، نوزاد کاروان کو؟، بر خیز! بانو، نگاه دلنواز من کو؟، قتلگاه، یا ابوالفضل علیه السلام باز گشت نام ۸ قطعه این آلبوم است که بعضی از آنها با موضوع امام حسین علیه السلام، حضرت ابوالفضل علیه السلام، حضرت زقیه سلام الله علیها و حضرت علی اصغر علیه السلام، خاص شده و برخی دیگر در حال و هوای عمومی کاروان و روز عاشورا سروده شده است.

آهنگساز این مجموعه سید محمد میرزمانی است که موسیقی سریال میرزا کوچک خان و فیلم دیده بان از کارهای مشهور او است. کیمیا را می‌توانید در زمانی کمتر از یک ساعت (حدود ۵۷ دقیقه) گوش بدهید.



کش و قوس‌های فراوان، نام «سلمان رشدی» را از فهرست نویسندگان دعوت شده به این مراسم حذف کرد. جالب آنکه دولت هند هم با پس گرفتن دعوت از «سلمان رشدی» موافقت کرده و به غضب میلیون‌ها مسلمان هندی از نویسنده «آیات شیطانی» احترام گذاشته است. دولت هند درباره این تصمیمش گفته است: کنترل خشم مسلمانان هند و اعتراض‌های آنها در این زمینه غیرممکن است!

«احمد شفیق بهجت» روزنامه‌نگار، نویسنده و نمایشنامه‌نویس بزرگ مصری که کتاب‌های ادبی زیادی در حوزه دین به رشته تحریر درآورده بود، در سن ۸۰ سالگی در قاهره درگذشت. «نگهبان غار» یکی از آثار او در حوزه ادبیات کودک و نوجوان است که مجتبی رحماندوست آن را به فارسی ترجمه کرده است.

هیأت برگزارکننده جشنواره ادبی هند، بعد از

بعد از خبر...

راه و مسلک اصحاب عاشورا در ۷۲ سخن عاشورایی از رهبر انقلاب



پیشخوانی در تعزیه به کتابفروشی همامی آید

اردشیر صالح پور «پیشخوانی در تعزیه» را با موضوع تحقیق و پژوهش درباره تعزیه راهی کتابفروشی هاگرد است. این کتاب ۱۲۰ صفحه‌ای حاوی مطالب تحلیلی و ساختاری درباره پیشخوانی‌ها و تأثیر و تأثر آن‌ها از موسیقی سنتی دستگاهی است. همچنین زمینه‌های ادبی و تاریخی پیشخوانی‌ها در این کتاب بررسی و تحلیل شده است. از ویژگی‌های این کتاب، جمع‌آوری ۵۰ پیشخوانی از ناحیه‌های مختلف ایران است که در دستگاه‌ها و گوشه‌های موسیقی تنظیم شده‌اند. این نخستین بار است که پیشخوانی به عنوان نوحه، ترانه و تصنیف، در یک پژوهش جداگانه بررسی شده است. این کتاب همراه با لوح فشرده منتشر شده و اطلاعات کاملی از این بخش موسیقی آوازی تعزیه در اختیار علاقه‌مندان قرار می‌دهد. صالح پور نویسنده، درباره کتابش می‌گوید: من فقط در باره ۵ تا ۱۰ دقیقه یک مجلس تعزیه این کتاب را نوشتم. حالا ببینید خود تعزیه چه دردی عمیقی است که از هر بخش آن مفهومی می‌تواند برداشت کرد. وقتی می‌گوییم تعزیه کارنامه‌هنگامی، اجتماعی، سیاسی و تاریخی ایران است، بی‌راه نگفته ایم. همین است که باعث شده ترانه‌های موسیقی سنتی ایرانی از این ژانر تأثیر بگیرند و تصنیف‌ها ساخته شود. مثلاً تصنیف‌های «مرغ سحر» یا «موسم گل» متأثر از همین پیشخوانی‌های تعزیه ساخته شده‌اند.

در زوایای پنهان و آشکار نهضت امام حسین علیه السلام است، که برای نمونه می‌توان به این نکته‌ها اشاره کرد:

در نهضت عاشورا و همچنین در بررسی تاریخی حوادث ۵۰ سال اول تاریخ اسلام نقش خواص، خصوصاً خواص جبهه حق، نقشی مهم و عبرت‌آموز است، بیماری و آفت بی‌بصیرتی و از آن مهم‌تر دنیاطلبی، آسیمی است که همان‌طور که منجر به شهادت اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شد، در هر زمان می‌تواند به انحطاط جامعه اسلامی و حاکم شدن دوباره یزیدهای زمان منجر شود. هر ملتی اگر بخواهد راه آزادی خواهی و استقلال را طی کند، باید از راه و مسلک اصحاب عاشورا الگو بگیرد، همان‌طور که ملت ایران در انقلاب اسلامی و دفاع مقدس هشت ساله در برابر مستکبران، راه امام حسین علیه السلام را در پیش گرفت و عزت و استقلال خویش را حفظ کرد.

منتخبی است از صحبت‌های رهبر انقلاب درباره نهضت عاشورا و اتفاق‌های قبل و بعد از آن، از خرداد ۱۳۶۸ تا تیر ۱۳۹۰. گاهی اشاره مستقیم به این نهضت و وقایع آن دارد، گاهی تحلیل‌های قوی و محکم از چرایی و چگونگی رخداد این حادثه است و گاهی تطبیق و قیاس انقلاب اسلامی و نهضت عاشورا و استخراج راهکارهای دقیق برای شرایط فعلی که در قالب ۷۲ سخن جمع‌آوری شده است. بعضی از سخن‌ها صرفاً در حد چند عبارت و برخی بنابر اقتضای زمان و اهمیت مطلب، مفصل‌تر است. در آخرین بخش این کتاب (سخن ۷۲) هم دعا‌هایی که ایشان در سخنرانی‌های مختلف با مضمون‌های عاشورایی ایراد فرموده‌اند، ارائه شده است.

در بخشی از مقدمه این کتاب آمده: ویژگی بیانات رهبر انقلاب در این زمینه، جامع‌نگری و در عین حال، تبیین دقیق، کارآمد، مبتنی بر تحلیل تاریخ و موشکافی‌های علمی و محققانه

در کتاب رکورد های گینس ثبت کند!



۳۰ هزار شیعه و محب اهل بیت علیهم السلام در شرق عربستان، در تشییع پیکر «ملا عبدالرسول البصاره» خطیب و مداح برجسته شیعیان عربستان شرکت کردند.

ملا عبدالرسول که به خدمتگزار منیر حسینی شهره بود، صدایی سوزناک داشت و مداحی را زمانی شروع کرد که هنوز ۱۲ سالش هم تمام نشده بود.

در آخرین روزهای ماه صفر، بنیاد بین‌المللی تعزیه افتتاح شد تا به قول سخنرانان مراسم افتتاحیه بازوی کمکی نهادهای فرهنگی در پرداختن به این هنر ملی باشد. قرار است بنیاد تعزیه با برطرف کننده آسیب نگاه موسمی به این هنر عاشورایی باشد.

حضور ۱۶ میلیون زائر در کربلا برای برگزاری مراسم اربعین، استنادار کربلا را به این فکر انداخته است که نام این شهر را بابت بیشترین تجمع انسانی

فراخوان

گردآوری آثار و یادگارهای عزاداری موزه هیئات و مناسک آیینی **نخایما**

۱- حفظ و صیانت یادگارهای عاشورایی

۲- ارائه عمومی به علاقمندان

۳- زمینه سازی برای فعالیت پژوهشی و مطالعاتی

۴- هزینه نقل و انتقال (پس از مذاکره اولیه پرداخت خواهد شد).

گامی در راستای حفظ و ماندگاری میراث عاشورایی

از کلیه هیئت‌ها و خادمان مجالس حسینی در سراسر کشور تقاضا می‌شود جهت ارسال و ارائه هر گونه آثار مربوط به مجالس حسینی اعم از اشیاء، لوازم، کتیبه‌های قدیمی، اسناد و مدارک، تصاویر آرشیوی، فایل‌های صوتی و تصویری، وسایل شخصی خادمان فرهنگ عاشورایی و پیر غلامان، و موارد مشابه با شماره تلفن‌های ذیل تماس حاصل فرمایید.

۳- ۸۸۹۳۴۹۷۰-۲۱



زینیه



سرکه، نمک و حجامت راز
سلامت مسلمان ها
حرف هایی درباره تولد دوباره
طب اسلامی در ایران

نحوای ملکوت
عاشقانه ای به پیشگاه بانویی
که دامانش، پرورشگاه رحمة
للعالمین بود

حجاب بامدو نمایشگاه
درست نمی شود
فراز و فرودهای حجاب در
ایران، اخلاص دشمنان و سهل
انگاری دوستان

مهد کودک، هرگز!
مرور چند جمله حرف
حساب، در گذشته های دور یک
بانوی موفق





مرور چند جمله حرف حساب در گذشته‌های دور يك بانوی موفق:

مهلا کودک، هرگز!

سمانه توحیدی

خانم عترت السادات خاموشی پیش از آنکه مدیر حوزه علمیه الغدیر باشد یک مادر موفق است. با او می‌شود درباره مجموعه‌ای که زیر نظر دارد و ساز و کار حوزه‌داری و جذب طلبه در این دوره و زمانه حرف زد. اتفاقاً حوزه الغدیر را به روز اداره می‌کند و نوع مدیریت و فضای خوبی که در حوزه ایجاد کرده، حرف‌های زیادی برای گفتن دارد اما...

در این گفت‌وگو، بیشتر سراغ زار و زندگی خانم خاموشی رفتیم و انصافاً، ضرر نکردیم. با یکی - دو تصویر ناب از گذشته‌های دور مدیر حوزه الغدیر، یک سبک زندگی دینی جلو چشم‌مان مجسم شد و از خاطره‌های انقلابی مادر میثم، شهید ۱۶ ساله خانواده خاموشی، گزاره‌های خوبی از تربیت یک مسلمان انقلابی برای خواننده‌های زینبیه، کنار هم جفت و جور شد.

بود که می گفت: لاله الا الله به عدد برگ درختان، لاله الا الله به عدد ریگ بیابان و ... فکر می کنم تسبیحات ماه شعبان است که مادر می فارسی آن را می خواند و ماهم که دورش می نشستیم و کمک می کردیم تا این چیزها را یاد بگیریم. هیچ وقت ذکر از دهان مادر نمی افتاد.

سه خواهر بودیم که هر سه در سن پایین از دواج کردیم. من زمان از دواج ۱۱ ساله بودم، خواهر بزرگم خانم طاهایی هم در ۱۱ سالگی از دواج کردند اما خودمان از ابتدا دنبال درس خواندن بودیم. هر سه بعد از دواج درس خواندیم و همسرانمان در این راه خیلی به ما کمک کردند. خانواده با آنها شرط نکرده بود که دختر من بعد از دواج باید درس بخواند اما خودمان باهم به تفاهم رسیدیم.

در خانه پدر، تاشش کلاس درس خوانده بودم، اما امتحان های کلاس ششم را ندادم، چون آن زمان امتحان های نهایی را مردها می گرفتند، پدرم اجازه نداد امتحان بدهم. مدرک سال ششم را در خانه همسرم گرفتم. شغل ایشان آزاد بود اما از فعالان سیاسی جامعه بود، همان طور که خانواده ما از نظر سیاسی فعال بودند. در خانه پدرم یاد گرفته بودیم که به فضای عمومی جامعه بی تفاوت نباشیم.

دیروز، امروز، فردا، مهد کودک هرگز!

بعد از دواج، درسم را ادامه دادم. به مرور، بچه ها به دنیا آمدند و بزرگ شدند. از همان ابتدا با مهد کودک به شدت مخالف بودم و هنوز هم، هستم. هیچ یک از بچه های ما مهد کودک نرفتند و نمی روند چون بچه باید در دامن مادر، بزرگ شود. دختر من داروسازی خواند. شش سال زحمت کشید و از بهترین دانشجوی های کلاس بود، اما حالا که بچه دار شده، در خانه نشسته و بچه اش را بزرگ می کند چون دنبال وظیفه است. می گوید الان وظیفه من بچه داری و تربیت فرزند است. چهار سال است که در خانه نشسته و بچه اش را بزرگ می کند. همه چیز را هم خودش انتخاب کرد، کسی این شرایط را به او تحمیل نکرد. این اتفاقی بود که درباره خود من هم افتاد، هیچ وقت به هوای درس خواندن و فعالیت اجتماعی، بچه هایم را رها نکردم. باورم این است که قلب مادر برای بچه آرام بخش است. اگر خودم بچه ام را تربیت کنم، می توانم خصوصیت های روحی و روانی ام را به او انتقال دهم. با دو ساعت و چهار ساعت

صبح یک سیر گوشت می خریدند. آن موقع گوشت را در روزنامه می پیچیدند، یک روز پدرم گوشت گرفت و به خانه آمد، مادرم روزنامه را باز کرد و گفت: حاج آقا این چه گوشتی است که گرفته ای؟ خوب نیست و به دردمی خورد. در روزنامه پیچید و گفت: برو پس بده. پدرم گفت: گوشت را باز کردی؟ مادر گفت: بله بازش کردم. پدرم گفت: دیگر نمی شود این گوشت را پس بدهم، چون چربی گوشت به خورد روزنامه رفته و از وزن آن کم شده! تا این حد به حلال و حرام دقت می کرد. همه این ها برای ما درس بود و سعی کردیم در زندگی خودمان پیاده کنیم.

آدم بی نماز، روزی ندارد

ما دوازده تا بچه بودیم. پدرم همیشه می گفت: هر کس نماز صبحش قضا شود، روزی ندارد. صبح یکی - دو ساعت قبل از اذان با مادرم از خواب بیدار می شدند و نماز شب می خواندند. پدرم قبل از اذان به مسجد می رفت و مادر نماز صبحش را می خواند و راه می افتاد. دعای صبح را حفظ بود، بلند بلند می خواند تا نماز خواب بیدار شویم. تک تک بلند می شدیم، اگر هم کسی تنبلی می کرد تا حاج آقا کلید را توی قفل در خانه می انداخت، مادرم می گفت: بچه ها بلند شوید که حاج آقا آمد، همه بلند می شدند. پدرم هر روز بانان تازه و یک کاسه خامه یا پنیر و کره به خانه می آمد. بعد از نماز، سفره پهن می شد، پدرم

سر سفره از مادر می پرسید که از دیروز نانی مانده یا نه؟ اگر مانده بود، اول نان های بیات را وسط سفره می گذاشت و می گفت اول «عنوان شکر» را بخورید بعد نان تازه. (به نان بیات می گفت عنوان شکر) یک روز خواهرم بلند نشد و نمازش قضا شد. پدرم سر سفره گفت: بچه ها امروز اگر نماز روزی ندارد، چون نماز صبحش قضا شده، خدا به او روزی نداد. هر کس دوست دارد، از سهم خودش به خواهرش بدهد. نماز قضا برای همه ما همان جا تمام شد و دیگر اتفاق نیفتاد.

ذکر از دهان مادر نمی افتاد

آن زمان فریزر نبود، سالانه سبزی و حبوبات و برنج می گرفتند و پاک می کردند و کنار می گذاشتند. یادم هست مادرم هر بار که دستش را روی این سینی حبوبات می کشید یا هر شاخه سبزی که بر می داشت تا پاک کند، یک لاله الا الله می گفت. ذکر ساده را هم نمی گفت عبارتش این

رفتن میثم همان
و تعطیل شدن
پایه تحصیلی شان
همان. از آنجا برای
دوستانش نامه می داد
و همه را به جبهه
تشویق می کرد



روزگاری که شاه برگزاری روضه و عزاداری را ممنوع کرده بود، پدر من به صورت مداوم در خانه جلسه روضه داشت. پاسبان می آمد در جلسه می نشست و بر حرف ها نظارت می کرد، با این حال پدرم روضه را ترک نکرد. حافظ و قاری قرآن بود. شب های جمعه جلسه قرآنی داشت که همه جوان های محل در آن جلسه شرکت می کردند. مادرم شش کلاس درس خوانده بود اما در نظام های درسی زمان های دور تر، شش کلاس، معادل دیپلم الان بود. خودش تفسیر قرآن و کتاب های سنگین معارف دینی می خواند و معلوماتش بالا بود. ما وقتی می دیدیم مادر غیر از کتاب قرآن و دعا، کتاب های دیگری هم می خواند - آن هم در فضای آن زمان که این چیزها خیلی باب نبود - از او تاثیر و الگو می گرفتیم. زمان قدیم مردم «سیری» گوشت می خریدند. مثلاً صبح به





تلویزیون، انتخاب می‌کنم، خودم را اسیر آن نمی‌کنم که ساعت‌ها و قلم را تلف کند و آخر هم چیزی عایدم نشود. به تلویزیون به عنوان سرگرمی نگاه نمی‌کنم. اهل گردش و تفریح سالم هستیم. به پارک می‌رویم، کوه می‌رویم، در سال، سه-چهار بار، جمع خانوادگی داریم. همه فامیل، نه فقط برادر و خواهرها، گاهی تا آشنایان خیلی دور، جای خوش آب و هوایی را برای چند روز می‌گیریم و دور هم جمع می‌شویم. هم صله رحم است، هم تفریح. در این جمع‌ها هم برنامه داریم. گاهی مسابقه می‌گذاریم، گاهی گروه‌های سنی مختلف دور هم می‌نشینند و درباره مسایلی که دغدغه‌شان است، با هم صحبت می‌کنند. بحث سیاسی و ورزش و درس و ...

این برداشت غلط است!

بعد از دیپلم، در جامعه‌الزهرای قم ثبت نام کردم. اولین دوره‌ای بود که جامعه‌الزهر اسلام الله علیها طلبه غیر حضوری می‌گرفت. چون بچه داشتیم، نمی‌توانستم حضوری درس بخوانم، یکی از دوستانم پیشنهاد این کار را داد. با همسر مشورت کردم و او هم قبول کرد. البته چون خواهرم -خانم طاهایی- در حوزه مشغول بود، ما هم با این فضا بیگانه نبودیم اما می‌خواستیم معلومات دینی مان را بالا ببریم. آن موقع هنوز موضوع مدرک تحصیلی و این چیزها در حوزه

اگر درباره اختلاف نظر ها و دلیل مخالفت هایمان، با بچه ها خوب صحبت کنیم، حتما نتیجه می گیریم. هر اگر مسایل دینی، درست و خوب و در زمان مناسب بیان شود، بچه های می پذیرند. باید از بچگی، از همان سه-چهار سالگی، آموزه های دینی را به بچه ها گفت. نباید آنها را به حال خودشان بگذاریم. هر چیزی که از بچگی برای بچه جابجفتد و ملکه ذهنش شود، در سن بالاتر، پذیرش آن برای او آسان تر است.

همه چیز را از مادر می یاد گرفتیم

خلاصه؛ در سمان را خواندیم و بچه ها را هم بزرگ کردیم. البته همسر من از آن مردهایی نبود که بی دلیل، ایراد و بهانه بگیرد. وقتی ازدواج کردیم، مادر من به ما گفت باید حضرت زهرا سلام الله علیها الگوی شما باشد. مبادا از شوهرتان چیزی بخواهید، مبادا صدایتان را برای شوهرتان بلند کنید. همیشه از زندگی حضرت زهرا سلام الله علیها برای ما مثال می آورد. مدام می گفت خانم حضرت زهرا سلام الله علیها این کار را می کرد و آن کار را نمی کرد. ما هم در زندگی، هر طرف که می رفتیم، این حرف ها به یادمان می آمد. همسر رعایت من را می کرد، اما خودم هم، حریمی برای شوهرم قایل بودم. به کارهای خودم می رسیدم، اما حواسم بود که تا شوهر به خانه نیامده، به کارهای خانه برسم و فضای خانه را آماده کنم.

همه این ها را از مادر من یاد گرفتیم. مادر من همیشه به ما تذکر می داد که موفقیت شما در نظم و ترتیب است. برای زندگی تان برنامه داشته باشید که از کارتان نمانید. زمانی که درس می خواندیم، برای خودمان بودجه بندی زمانی داشتیم، مثلا امروز که قرار بود این درس را بخوانیم، اگر کار دیگری پیش می آمد و نمی توانستیم، از خواب و استراحت من می زدیم تا درس نماند.

تفریح داریم اما اسیر تلویزیون نیستیم

آن موقع، رادیو و تلویزیون، مثل الان وقت مردم را نمی گرفت. من الان هم با تلویزیون میانهای ندارم که مثلا حتما فلان سریال را ببینم، فلان فیلم را از دست ندهم و ... خودم را اسیر تلویزیون نمی کنم. البته استفاده می کنیم. همین روزها، بعد از حوزه که به خانه می روم، حتما بحث های آقای جوادی آملی را می بینم، صحبت های آیت الله ناصری را گوش می دهم. فیلم خوبی را که ارزش دیدن داشته باشد، می بینم. اما از بین برنامه های

بعد از ظهر نمی شود، این بچه باید از صبح تا شب در تعامل با مادر باشد که باید و نباید را از مادرش یاد بگیرد و آن طور که مادر دوست دارد می خواهد بار بیاید. نکته ای که در تربیت فرزند به آن اصرار دارم و به بچه هایم هم سفارش کرده ام، این است که هیچ وقت نمی گویم «فلانی حالا بچه است، بهش سخت نگیرم» یا «فلانی جوان است حالا این حرف را بهش نگویم که مثلاً زده نشود» اصلا این حرف ها را نمی زنم و اعتقادی به آن ندارم. مرتب به بچه ها تذکر می دهم. دختر کوچکم، هنوز دانشجو است. می دانم که در کلاس درس او دختر و پسر کنار هم می نشینند. هر روز صبح که می خواهد از خانه بیرون برود، به او می گویم دخترم! خدایی که به تو لطف کرده تا بتوانی درس بخوانی، از تو حجاب می خواهد، اول حجاب بعد درس.

هر روز این را به دخترم تذکر می دهم. می گویم عزیزم چادرت را جلوتر بپوش و کمی جمع و جور تر، رو بگیر. نمی گویم یک بار گفته ام، دیگر تکرار نکنم که زده نشود یا ناراحت نشود. ممکن است گاهی هم از دست من عصبانی بشود اما وظیفه من مادر، تذکر دادن است.

اگر خوب صحبت کنیم، نتیجه می گیریم

اینکه بعضی مادرها می گویند «خب جوان اند، چه قدر بگوئیم؟ از دین زده می شوند و ...» این حرف ها اصلا درست نیست. باید شیوه بیان را درست کنیم و مدام تذکر دهیم تا برای بچه ها ملکه شود. اگر بچه من بخواهد لباسی بپوشد که مخالف عرف خانواده باشد، به او اجازه نمی دهم. شاید از من ناراحت شود ولی چند وقت بعد خودش می آید و تشکر هم می کند. به دخترم می گویم در شأن ما نیست که شما فلان لباس را بپوشی، در شأن یک دختر مذهبی نیست که فلان لباس را بپوشد، می گویم تو یک نگاه به دور و برت بینداز، ببین چه

کسانی این لباس را می پوشند؟ چه کسانی این مدل کفش را می کنند؟ خب البته بعضی چیزها برای بچه ها جذاب است اما من با آنها صحبت می کنم و مانع می شوم. می گویم «می دانم آن کفش از نظر تو قشنگ تر است اما ببین چه کسانی این کفش را می پوشند، تو هم با پوشیدن این کفش همرنگ آنها می شوی، اصالت خودت را حفظ کن» او در نهایت قبول می کند، شاید کمی زمان ببرد، اما می پذیرد.

با مهد کودک درست نمی شود، بچه باید از صبح تا شب در تعامل با مادر باشد که باید و نباید را از مادرش یاد بگیرد

بازی‌های فکری می‌کرد. در جلسه‌های خانوادگی که با آدم‌های انقلابی داشتیم، بچه‌ها با حرف دین و انقلاب آشنا می‌شدند. از کلاس سوم دبستان در گرمای تابستان روزه می‌گرفت، گاهی از تشنگی روی زمین می‌غلتید، می‌گفتم مادر جان هنوز که روزه به تو واجب نشده، چرا روزه می‌گیری؟ گفت: وقتی واجب شود که وظیفه است، اگر الان روزه بگیرم ارزش دارد! این حرف از دهان یک بچه ۹ ساله بیرون آمد. اول دبیرستان که بود، هوای جبهه رفتن به سرش افتاد و درسش کمی افت کرد. گفتم مادر جان من مخالف جبهه رفتن نیستم اما در سال تحصیلی نمی‌شود، عید یا تابستان برو.

گفت: ماندنش دیگر فایده ندارد!

سال دوم دبیرستان، ایام فاطمیه و اوایل زمستان بود، میثم سرما خورد و مریض شد. برایش بخور درست کردم و حوله را انداختم روی سرش. یک دفعه از زیر حوله گفت: مامان من فردا اعزام می‌شوم. گفتم الان وقت امتحانات است، کجا می‌خواهی بروی؟ پدرش اشاره کرد که چیزی نگو، همه کارهایش را کرده و می‌خواهد برود. گفت: مامان حضرت زهرا سلام الله علیها کارم را درست کرده و می‌خواهم بروم. صبح از پدرش پرسیدم، موضوع چیست؟ چرا به من چیزی نگفتی؟ گفت: دیروز مشاور مدرسه من را خواست و یک برگه نقاشی نشانم داد. نقاشی گنبد امام حسین علیه السلام بود. گفت دیروز امتحان ریاضی داشتیم، رفته بالای سر میثم، دیدم این نقاشی را روی برگه کشیده، اعتراض که کردم، گفت آقا من دیگر نمی‌توانم درس بخوانم، باید به جبهه بروم.

مشاور گفته بود بگذارید به جبهه برود چون ماندنش دیگر فایده ندارد، بعد از مدتی خودش برمی‌گردد. اما رفتن و میثم همان و تعطیل شدن پایه تحصیلی‌شان همان. از آنجایی که دوستانش نامه می‌داد، مشاورشان می‌گفت با این نامه‌ها دل سنگ هم برای جبهه رفتن آب می‌شود، چه برسد به این بچه‌ها! امسال ۱۰ دی رفت و سال بعد، ۲۰ دی جنازش آمد. ماه تیر که مجروح شده بود، به تهران آمد و دو ثلث از امتحان‌هایش را داد، همه را قبول شد، برای سال سوم هم ثبت نام کرد و شهر یور دوباره رفت. در عملیات کربلای پنج شهید شد.

«ربا و عنی ان اشکر نعمتک الی انعمت علی و علی والدی و ان اعلم صالحات زهرا و ادخلنی بر حمتک فی الصالحین» را همیشه در قنوت تان بخوانید تا نسل خوبی از شما به جا بماند.

سادو بی تشریفات، فقط ضروریات!

سال ۱۳۵۴ هنوز دیپلم نگرفته بودم که به پیشنهاد یکی از دوستان در دبیرستان رفاه مشغول شدم، دینی و قرآن دبستان را تدریس می‌کردم. همزمان درس را هم خواندم. پنج تاپچه داشتیم که البته الان چهار تاهستند، یک پسر مرا در راه خدا هدیه کرد. هیچ وقت در زندگی کارگر نداشتم، همه کارها را خودم می‌کردم. زندگی‌ام همیشه ساده و بی تشریفات بود و هنوز هم این طور است، به همین دلیل به همه کارهایم می‌رسیدم. هر قدر زرق و برق زندگی زیادتر باشد، کارش هم بیشتر است. ضروریات خانه هست اما برای میز ناهار خوری و فریزر و مایکروفر و... که ضرورت زندگی نیست، هیچ وقت اصرار نداشتم.

انقلاب، بچه‌هایمان را تربیت کرد

میثم سوم دبیرستان و ۱۶ ساله بود که شهید شد. همیشه می‌گویم انقلاب این بچه‌ها را تربیت کرد. زمان انقلاب یک راهپیمایی نبود که در آن شرکت نکرده باشیم، آن موقع دختر بزرگم دوم دبستان و میثم اول دبستان بود. بچه‌ها را هم با خودم می‌برد. دوران انقلاب خیلی قشنگ بود. حکومت نظامی بود و نمی‌توانستیم به خیابان برویم، مردم با هم قرار گذاشته بودند که در مسجدهای محل تجمع کنند. دو کچه‌ها از این مسجد به آن مسجد می‌رفتیم و شعار می‌دادیم، بچه‌ها را هم با خودم می‌برد. گاهی می‌ترسیدند اما با خودم همراهشان می‌کردم که در جریان انقلاب قرار بگیرند.

اگر الان روزه بگیرم ارزش دارد!

میثم به مدرسه علوی می‌رفت، اول مهر مدرسه‌های رفاه و علوی باز نشد چون یکی مقرر امام خمینی رحمة الله بود و یکی هم ستاد انقلاب بود. میثم کلاس سوم دبستان بود، می‌رفت به کمیته - در محل مجلس فعلی، در میدان بهارستان. زمان انقلاب کمیته بود - یک اسلحه ۳ به او می‌دادند، دم در می‌نشست و نگهبانی می‌داد. بی‌نهایت شجاع بود. بازی و پجگی می‌کرد، اما این طور نبود که مدام لگد زیر توپ بزند یا دنبال بازی باشد. کتاب می‌خواند، خیلی کتاب می‌خواند.

**پدرم گفت: نمی‌شود
گوشت را پس بدهم،
چون چربی‌اش به
خور در روزنامه
رفته و از وزن آن
کم شده!**



مطر نشده بود.

سراغ درس دین رفته برای اینکه حضرت امیر علیه السلام می‌فرمایند فرزندان را با زمانه خودشان تربیت کنید، یعنی ببینید در این زمان، جامعه چه نیازهایی دارد؟ فرزندان را برای تأمین آن نیاز تربیت کنید، خب این تشخیص نیاز به معلومات دارد. با یک دیپلم، نمی‌توانم در این فضا تشخیص درستی داشته باشم، پس باید معلومات را بالاتر ببرم. بعضی می‌گویند «بچه را برای زمانه خودش تربیت کنید» یعنی حالا که وضعیت جامعه این طور شده، ما هم نباید سخت بگیریم! اما این برداشت غلط است.

همه بچه‌هایم به دانشگاه رفتند و حوزه نیامدند، البته این انتخاب خودشان بود ولی من هم موافق بودم. چون فکر می‌کنم دختر محجبه و انقلابی من باید به دانشگاه برود تا حضور او هم دیده شود. فرزندم را به دانشگاه می‌فرستم، نگران هم هستم که محیط نامناسب دانشگاه روی بچه‌ها اثر منفی نگذارد، به همین دلیل مرتب به او تذکر می‌دهم، مدام این جمله و رد زبانه است که خدایا من چوپانم، علف‌های هرز را از اطراف بچه‌هایم جمع می‌کنم اما «رب العالمین» تویی، بچه‌هایم را به خودت می‌سپارم.

این را هم از مادرم یاد گرفتم. همیشه این حرف را می‌زد. پدرم شب از دواج سفارش کرد که این دعای

طاهره همینز/استاد دانشگاه و مشاور خانواده

یک سال پس از پیروزی انقلاب اسلامی، آیت الله دستغیب دستور داد در اداره‌ها حجاب رعایت شود و



گفت: حجاب قانون قرآن است و حالا که ایران، اسلامی شده باید حجاب هم رعایت شود. الان به تنها جایی که می‌توانیم نفوذ کنیم، اداره‌ها است، پس همه کارمندان خانم باید حجاب اسلامی را رعایت کنند.

همین روزها بود که شهید مطهری مساله حجاب بامانت‌ورا مطرح کرد و گفت: می‌توان به جای چادر، از مانتو و روسری هم استفاده کرد اما در صورتی که از مانتوهای بلند و گشاد و مقنعه‌های بلند که تاروی باز و می‌آید استفاده شود. این مدل از حجاب، برای اداره‌ها الزامی شد. آن زمان خیلی‌ها با این طرح مقابله کردند اما بیشتر مردم با این وضعیت موافق بودند چون تا پیش از این خانم‌های کارمند باید با ظاهری آراسته و موهایی آرایش شده، در محیط کار حاضر می‌شدند و این طرح راهکاری آسان برای فرار از سختی آرایش صبحگاهی‌شان بود!

افرادی هم که حجاب نداشتند برای اینکه کارشان پیش برود، مجبور بودند هنگام ورود به اداره‌ها و مراکز و سازمان‌ها از چادر استفاده کنند.

به تدریج قوانین این‌طور شد که تربیت معلم‌ها هم باید از چادر استفاده می‌کردند چون تربیت معلم‌ها باید درس می‌خواندند، فوق دیپلم می‌گرفتند، معلم می‌شدند و به استخدام در می‌آمدند.

خدا حافظی با سر لختی‌ها!

شهید رجایی حجاب تربیت معلم‌ها و مدرسه‌های غیرانتفاعی را اجباری کرد. با همین پافشاری‌ها رنگ ایران عوض شد. کم‌کم ایرانی با حجاب کامل متولد شد و دیگر کسی به اصطلاح سر لخت‌ها را در کوچه و خیابان‌ها نمی‌دید.

فرهنگ حجاب با اقتدار در ایران جلو می‌رفت که جریان منافقین پیش آمد. منافقین گروهی بودند که با نام مجاهدین خلق، خود را سهام‌دار انقلاب می‌دانستند و می‌خواستند آمریکایی را که از در بیرون رفته بود، از پنجره وارد کنند.

اما به برکت وجود مقدس حضرت امام خمینی رحمه‌الله علیه، موفق نشدند، گرچه با هزینه‌ای سنگین و با فاجعه هفتم تیر توانستیم دست آنها را



فراز و فرودهای حجاب در ایران، اخلاص دشمنان و سهل انگاری دوستان!

حجاب بامد و نمایشگاه درست نمی‌شود



حجاب با رنگ و مُد و لباس رایج نمی‌شود. فقط یک راه وجود دارد، اینکه قلب فرد آن را بخواهد.

واجب است؛ هم حق الناس است و هم حق الله خانمی که با بدحجابی وارد جامعه می‌شود و عرض اندام می‌کند و از این طریق مردها و پسرها را به سمت خود می‌کشد، باعث دور شدن آن مرد و پسر از محیط گرم خانواده می‌شود و این حق الناس است.

خداوند می‌فرماید: «اگر جامعه ای راضی به گناه باشد، همه آنها را نابود می‌کنم» چون در این جامعه مومنان هم تلاشی برای درست کردن کافران نمی‌کنند. کسی که راضی به گناه دیگران است گویی، خود در حال انجام آن معصیت است. بعضی‌ها می‌گویند فلان کافر و فلان منافق در برخی زمینه‌ها از مومنان خیلی بهتر است! خداوند از این افراد متفر است و آنها را به عقوبت حرف شان می‌رساند.

متأسفانه حدود محرم و نامحرم در بعضی خانواده‌ها از بین رفته است. اگر فرد واقعاً نامحرم را نامحرم بداند و حریم خود و خدا را حفظ کند، نفوذ کلام پیدا می‌کند و می‌تواند تاثیر گذار باشد.

چادر در قرآن آمده؟

بعضی‌ها می‌پرسند چادر و مقنعه در قرآن آمده یا خیر؟! در آیه ۵۹ سوره احزاب آمده است: «بدین علین جلابیهن...» عرب‌ها پارچه ای به نام جلباب را مثل خیمه بر سر می‌انداختند که بلندی آن تا زانو بود. وقتی از پشت سر نگاه می‌کردیم از سر تا زانو همه یک دست و صاف بود و برآمدگی‌ها مشخص نبود. حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها این پارچه (جلباب) را تا پاشنه پا پایین آوردند، طوری که وقتی راه می‌رفتند، گام‌هایشان پشت این پارچه پنهان بود.

پس قرآن به جلباب اشاره کرده، نه مانتو. شهید مطهری برای اینکه مردم را از برهنگی بیرون بکشد، مانتو را مطرح کرد اما مانتوی بلند و گشاد. خمار هم مقنعه‌ای است که بازو را کاملاً می‌پوشاند.

اصطلاح حجاب بخشی از معنای عفت است که عفت فردی و عفت در روابط اجتماعی است. قرآن می‌فرماید: زن و مرد نامحرم باید باحیا با هم رفتار کنند و در این خصوص به سوره قصص و داستان حضرت موسی و دختران شعیب نبی اشاره می‌کند.

می‌گیرد و آنها را در ظلمت باقی می‌گذارد، اما این افراد از پا نمی‌نشینند و منتظر فرصت می‌مانند. آنها همت دارند و تا روزنه‌ای پیدا می‌کنند علیه مسلمان‌ها حرکت کنند.

معارف حذف شد!

در دوره اصلاحات کار به جایی رسید که حتی درس معارف اسلامی را هم به بهانه اینکه کسی گوش نمی‌دهد و ممکن است مورد بی‌احترامی قرار بگیرد، از واحدهای دانشگاهی حذف کردند. با گذر از این دوره و روی کار آمدن اصولگرایان حکومت آرایه‌های اسلامی جان تازه‌ای گرفت اما آتش فتنه آنها هم خاموش نشده است، ایستاده‌اند و مترصد حمله دوباره هستند.

راه حل اصلی این مشکل این است که مردم خودشان بخواهند، چون خداوند هیچ وقت کسی را وادار به انجام کاری نمی‌کند. «ان الله لا یغیر بقوم حتی یتغیروا ما بانفسهم»

حجاب با رنگ و مُد و لباس رایج نمی‌شود. فقط یک راه وجود دارد، اینکه قلب فرد آن را بخواهد. باید برای این چشم‌انداز، فرهنگ‌سازی کنیم تا مردم ضرورت حجاب را باور کنند.

برای موفقیت در این حرکت دو راهکار وجود دارد:

اول اینکه قلب‌های مومنان را باید به صورت فرد فرد متقلب

کرد و ثانیاً بدانیم که امر به معروف و نهی از منکر برای همه جامعه است نه یک قشر خاص. با هر کس باید مانند خودش رفتار کرد. باید پیام‌رسانیم که در وقت کم چه بگوییم و چگونه بگوییم که موثر باشد و او بپذیرد.

امر به معروف با نماز قضا؟

کسی که مروج حجاب می‌شود باید به چند نکته توجه ویژه و خاص داشته باشد؛ اول اینکه خودش در خفا و پنهان مرتکب گناه نشود تا خداوند به کلامش نفوذ دهد.

دوم: نماز صبح قضا نداشته باشد و اگر نمازش قضا می‌شود، اصلاً وارد کار توصیه برای حجاب نشود چون سیلی خواهد خورد.

سوم: اطلاعاتش را درباره حجاب بالا ببرد و به شدت به خودسازی بپردازد. باید توجه داشت که حجاب امری الهی، قرآنی و

از سر مملکت کوتاه کنیم.

اما از آنجا که منافقین هیچ وقت از پا نمی‌نشینند؛ با فرا رسیدن زمان انتخابات ریاست جمهوری، رجسوی که خود را نامزد انتخاباتی ریاست جمهوری معرفی کرده بود، برای جمع آوری رای راهی نداشت جز اینکه با هر ترفندی بتواند نظر مردم را جلب کند.

تبلیغات خود را این طور آغاز کرد که خانم‌ها مقداری از موهای خود را از روسری بیرون بگذارند و به این ترتیب مخالفت خود را با جمهوری اسلامی اعلام کنند.

از آن زمان عده‌ای برابر دستور او سر تعظیم فرود آوردند و کم‌کم حجاب در ایران رنگی شد.

چادر گران شد، مانتو ارزان!

یکی از حرکت‌های خزنده که در آن دوره به اجرا درآمد، بالا رفتن قیمت چادر بود. هر چه چادر به بازار می‌آمد، با قیمت‌های هنگفت عرضه می‌شد. پدری که باید در خانواده برای ۴ نفر چادر تهیه می‌کرد، زیر بار این هزینه کمرش خم می‌شد. اگر ذره‌ای بی‌میلی از جانب دخترانش نسبت به چادر می‌دید، ترجیح می‌داد پوشش دخترانش مانتو باشد.

همان روزها در یک عملیات خرابکارانه کامیون‌هایی حاوی مانتوهای تنگ و چسبان و با رنگ کرم وارد ایران شد و قرار شد در فروش شبانه به صورت حراج و به قیمت خیلی پایین عرضه شود. همه این اتفاق‌ها دست به دست هم داد تا مدل‌های جورواجور مانتو وارد تهران شود و شهرستان‌ها هم به تبعیت از تهران پوشش خود را از چادر به مانتو تغییر دهند.

پارلمان آمریکا تصویب کرد که چندین میلیون دلار علیه ایران خرج شود و به این ترتیب با وارد کردن لباس‌های خارجی و عرضه آنها در شوهای لباس خانگی؛ حمله‌های حساب شده آنها شروع شد و برنامه‌ای که اول انقلاب، مردم آن را پذیرفتند، نقش بر آب شد و کار به اینجا رسید که امروز در خیابان‌ها می‌بینیم.

اروپا، آمریکا و دنیای یهود که امروز بر کل نظام جهانی مسلط‌اند، برای فرهنگ‌سازی خیلی کار می‌کنند.

با فرهنگ ما ارتباط برقرار می‌کنند. با ماهواره در روستاها، خانه به خانه افکار روستائیان را تغییر می‌دهند. آنها خوب می‌دانند از کجا باید ضربه بزنند تا اساس تفکر را تغییر دهند. آیه «مثلهم کمثل الذی استوقد ناراً...» در سوره بقره از منافقانی سخن می‌گوید که در بیابان آتشی را درست می‌کنند اما خداوند نور آتش آنها را

راه حل اصلی این مشکل این است که مردم خودشان بخواهند، چون خداوند هیچ وقت کسی را وادار به انجام کاری نمی‌کند

حرف‌های در باره تولد دوباره طب اسلامی در ایران با حضور رسمی موسسه حجامت

سرکه، نمک و حجامت راز سلامت مسلمان‌ها

راحله شاکر - ریحانه علوی

دکتر خامنه‌ای می‌گوید اگر اعتقاد داریم که دین اسلام کامل‌ترین دین است و برای همه امور زندگی برنامه دارد، نمی‌شود از کنار توصیه‌های پزشکی و «این را بخورید و آن را نخورید» این دین راحت گذشت. نمی‌شود حجامت را که توصیه پیامبر این دین است، خرافه فرض کرد، نمی‌شود حرف پیامبر «یا من اسمه دواء و ذکره شفا» را زمین گذاشت و در پزشکی غربی دنبال شفا گشت! درباره طب سنتی یا به تعبیر دقیق‌تر، طب اسلامی حرف و حدیث فراوان است و حتماً سر و ته آن در یک مصاحبه جمع نمی‌شود اما عالیه خامنه‌ای ۴۵ ساله که هم در خانه بانوی موفقی است و هم در طب سنتی به جاهای خوبی رسیده است، گزینه مناسبی بود برای طرح اجمالی این بحث.

علاقه داشتم، با دقت گوش می‌دادم و یادداشت برمی‌داشتم. به همین دلیل کار را خیلی زود یاد گرفتم. خیلی از پزشکان از میانه راه کار را رها می‌کردند. البته همین که ذهنیت کلی با موضوع پیدا می‌کردند، خوب بود. می‌فهمیدند که طب کلاسیک در چه حوزه‌هایی ضعف دارد و ناتوان است و طب سنتی در چه زمینه‌هایی قوی عمل می‌کند. این پزشک اگر خودش هم نتواند درمانی در این زمینه ارائه دهد، به بیمارش توصیه می‌کند که مثلاً درمان بیماری‌ات را در طب سنتی دنبال کن.

■ **واقعاً این اتفاق می‌افتد؟ یعنی هر پزشکی، هر آدمی با هر مختصات ذهنی این دوره‌ها را بگذراند به این نتیجه می‌رسد که طب سنتی در خیلی از جاها از طب کلاسیک قوی‌تر است؟**
معمولاً این طور هست. البته برای بعضی این اتفاق کمتر می‌افتد. مثلاً من چون دیدگاه متعصبانه‌ای نسبت به طب کلاسیک نداشتم، پیگیر این موضوع شدم و ادامه دادم، اما بعضی از پزشکان و متخصصانی که این دوره را می‌گذرانند، چون نگاه سخت و محکمی به طب کلاسیک دارند و انعطاف‌پذیری کمتری دارند، این بحث‌ها را نمی‌پذیرند. می‌خواهند این تئوری‌ها را با طب کلاسیک هماهنگ کنند که امکانش نیست و در

شرکت کنم یا نه، چون یک دوره یک هفته‌ای از صبح تا شب بود و من هم بچه‌های کوچک داشتم و برایم سخت بود. استخاره کردم و جواب استخاره بسیار خوب آمد. با همه مشکل‌هایی که بود، آن دوره یک هفته‌ای مقدماتی را گذراندم و واقعاً هم علاقه‌مند شدم. با اینکه خسته می‌شدم، اما خیلی برایم ارزشمند بود.

■ **چه چیزی برایتان ارزشمند بود؟ از چه چیزی در بحث‌ها خوششان آمد؟**

تئوری مقدماتی که درباره مبنای تشخیص در طب سنتی گفته می‌شد، برایم خیلی جالب بود. تأثیر مزاج‌ها و طبایع در ویژگی‌های اخلاقی انسان‌ها و اینکه می‌گفتند رفتارها، حتی چهره، منطق و عملکرد افراد به طبع و مزاج شخصی‌شان برمی‌گردد. حس می‌کردم این حرف‌ها با خلقت و طبیعت انسان عجین است. به هر حال بعد از آن دوره، دوره عملی را گذراندم و کار را رها نکردم. هر وقت فرصتی پیدا می‌کردم، سر ویزیت‌های استاد خیراندیش می‌رفتم و بیشتر با کار آشنا می‌شدم.

■ **یعنی به مطب ایشان می‌رفتید و کارشان را می‌دیدید؟**

ایشان در همان موسسه حجامت بعضی از روزهای هفته بیماران را می‌دیدند. اجازه گرفته بودم و سر ویزیت‌های‌شان حاضر می‌شدم. چون خیلی

چرا سراغ طب سنتی رفتید؟

از زمانی که شنیدم خداوند در شب معراج، حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله را به حجامت توصیه می‌کند، دوست داشتم این کار را یاد بگیرم و انجام دهم و تأثیر آن را بفهمم. یکی از دوستانم که می‌دانست دنبال این موضوع هستم، موسسه تحقیقات حجامت ایران را به من معرفی کرد. البته آدرس و شماره‌ای نداشت، فقط گفت چنین جایی هست.

■ **قبل از آن ورودی به زمینه پزشکی نداشتید؟**

چرا، پزشک عمومی بودم و طب کلاسیک و شیمیایی را سال‌ها کار می‌کردم. اتفاقی با این پیشنهاد رو به رو شدم و فکر می‌کنم خواست خدا بود.

■ **چه سالی بود؟ آن موقع در فضای رسمی طب کلاسیک اصلاً صحبتی از طب سنتی نبود؟**

حدود ۷-۸ سال پیش بود و در فضای رسمی و غیر رسمی اصلاً صحبتی از طب سنتی نبود. از ۱۱۸ شماره تلفن موسسه حجامت را گرفتم و زنگ زدم. گفتند کلاس‌هایی برای آموزش پزشکان برگزار می‌شود. خیلی دوست داشتم در این کلاس‌ها شرکت کنم. اما مبلغی که گفته بودند، برایم زیاد بود. مردد بودم که در کلاس‌ها





است. چون آنجا وقتی فرد می گوید سر درد دارد، از سرش عکس می اندازند و ...
بله، دقیقا همین طور است. طب شیمیایی یا کلاسیک دقیقا طب جزء نگر نامیده می شود چون جزء به جزء، تا سلول و مولکول و باکتری پیش رفته اند، جزئی نگاه می کنند، ولی طب سنتی کلی نگاه می کند. مثلا برای ۱۰ تانسانه بیماری، یک یا دو علت اصلی را تشخیص می دهیم و با درمان آن همه مشکل های مریض درمان می شود. بارها پیش آمده که مریض برای مشکلی مراجعه کرده و یک یا دو مشکل دیگر هم داشته که نگفته، اما بعد از دوره درمان می گوید فلان مشکل را هم داشتم که یادم رفته بود بگویم اما با این درمان، آن مشکل هم خود به خود حل شد.

■ به همین دلیل است که در طب سنتی متخصص های مختلف نداریم، یک پزشک هست که در همه زمینه ها طبابت می کند. درست است؟
بله. البته ممکن است یک نفر به دلیل اینکه در یک زمینه بیشتر کار کرده، تجربه بیشتری داشته باشد، اما به این معنی نیست که مثلا من نتوانم یک مریض با یک بیماری خاص را درمان کنم. چون همه چیز در بدن انسان با هم ارتباط تنگاتنگ دارد. در طب کلاسیک هم اول همین طور بوده، کم کم با داروهای شیمیایی که ایجاد شده، این تفکیک پررنگ تر شده است.

مزاج فرد برای او تعریفی داریم. مثلا می توانیم تشخیص بدهیم که صفرای این فرد بالا رفته، یا بلغم او بالا رفته و به سردرد یا بدن درد منجر شده. می توانیم روی همین تشخیص، درمان بگذاریم و به نتیجه هم می رسیدیم. شاید پزشک سنتی هیچ اطلاعاتی از میگرن نداشته باشد، اما سردرد بیمار را معالجه کند.

اتفاقا برخی می گویند اگر پزشک سنتی، طب کلاسیک نداد، بهتر است. چون مثلا برای سردرد دیگر با ذهنیتی که از میگرن دارد، فوراً مسکن تجویز نمی کند، مریض را که می بیند، تشخیص خود را می دهد. چون در طب سنتی دیدن و درست دیدن چهره مریض خیلی مهم است، با دیدن مریض حداقل پنجاه درصد از تشخیص انجام می شود. بعضی مواقع مریض می آید و ده تانسانه برای بیماری اش می گوید، ما با یک نسخه همه این مشکل ها را حل می کنیم. چون طب سنتی یک نگاه کل نگر نسبت به فرد و بدن انسان دارد. طب سنتی را طب کل نگر می گویند. ظاهر مریض را که می بینیم، تشخیص می دهیم طبیعت مزاجی این فرد سرد شده و مثلا به همین دلیل با سردرد و بد خوابی مواجه شده. با این تشخیص همه نشانه های بیماری ناخود آگاه از بین می رود.

■ فکر می کنم این نقطه مقابل طب کلاسیک

نتیجه بعضی ها نمی پذیرند.

■ یعنی فارغ از نگاه متعصبانه، مباحثی که مطرح می شود به قدری متقن و منطقی هست که هر آدمی بپذیرد؟

بله. گروه پزشکان به دلیل مقاومت فکری که دارند کمی سخت با این موضوع برخورد می کنند، اما مثلا پرستاران و ماماها و حتی دیپلمه ها و خانم های خانه دار که از طب سنتی شنیده اند و علاقه مند شده اند، در دوره های عمومی که برای غیر پزشکان برگزار می شود، شرکت می کنند تا بتوانند حداقل طبع و مزاج خودشان را تشخیص بدهند و تغذیه شان را درست کنند و بیماری های عمومی شان را درمان کنند. بعضی از این آدم ها که با ذهن باز و بدون تعصب سراغ طب سنتی می روند، آموزش ها را به کار می گیرند و چون نتیجه آن را می بینند، خیلی زود برای خود و خانواده و حتی آشنایان هم موردها را تجویز می کنند.

■ خوبی اش این است که احتمالا این خود درمانی ها در طب سنتی مثل طب کلاسیک عواقب ندارد. نه؟

بله عواقب این گونه ندارد و در این دوره ها هم اطلاعات محدودی درباره داروهای مطمئن و در دسترس و ارزان قیمت داده می شود. مثلا در این حد که اگر فرد غذای سرد خورد و معده اش به هم ریخت، بداند چه چیزهایی باید بخورد و چه چیزی را نباید بخورد.

■ برای کسی که می خواهد طب سنتی را کامل یاد بگیرد، در حدی که در مطب بنشیند و نسخه تجویز کند، آشنایی با طب کلاسیک ضروری است؟

الان قانون کشور ما این است که شخص باید حتما پزشک باشد.

■ از نظر قانونی نمی گویم، از نظر علم پزشکی، شخصی که با طب کلاسیک آشنا نباشد، در طب سنتی کم می آورد؟ موردهایی هست که در طب سنتی نگفته مانده باشد؟

مشکل جدی پیش نمی آید. من خودم پزشک هستم و اطلاعات پزشکی دارم و بیماری ها و پاتولوژی آنها را می شناسم. وقتی یک بیمار می گوید «ام اس» یا «پارکینسون» دارم، با این اصطلاح ها آشنا هستم، اما طب سنتی نیازی به این اطلاعات ندارد. وقتی فرد می گوید سرم درد می کند، پایم این مشکل را دارد یا توجه به



از این کشور رفته و با سیاست هم باید برگردد. اگر از مادر بزرگ و پدر بزرگ های خودمان هم بپرسیم، قبل از اینکه طب شیمیایی به این شکل توسط مستشارها و پادشاهان ایرانی وارد ایران شود، همین طب اسلامی بود که سینه به سینه بین حکیم و طبیب و خود مردم می چرخید. با زندگی مردم عجین شده بود و مثل یک سنت و عادت در زندگی مردم جا افتاده بود.

■ یعنی خیلی چیزها را خود مردم می دانستند... بله، خیلی چیزها را می دانستند. می دانستند چه غذایی را با چه غذایی باید بخورند که به طبعشان سازگار باشد. خیلی ها دلیل و حکمتش را هم می دانستند و خیلی ها هم نمی دانستند اما سینه به سینه به آنها رسیده بود و رعایت می کردند. غربی ها از همین نا آگاهی سواستفاده کردند و ریشه طب اسلامی را در ایران زدند.

مثلا درباره حجامت که توصیه های زیادی از معصومان درباره آن هست، مردم عقیده داشتند و بچه هایشان را از کودکی مرتب برای حجامت می بردند، اما غربی ها آمدند و با انگ های غیر بهداشتی بودن و خرافه بودن این سنت حسنه را از متن زندگی مردم به مرور خارج کردند و همزمان طب شیمیایی را به کشور وارد کردند.

الله و امامان معصوم علیهم السلام، با گزاره های زمان و مکان محدود و نقض نمی شود، آن وقت جور دیگری به این مساله نگاه می کنیم. وقتی خداوند به پیامبرش توصیه می کند که به امت خود بگو حجامت کنند، نباید راحت از کنار این قضیه عبور کرد. حتی انبیای قبل از حضرت رسول صلی الله هم طبی را داشتند و دستوراتی به امت خود می دادند که متاسفانه این سفارش ها منسجم و گردآوری نشده است. کاری که ما الان دنبال آن هستیم این است که طب اسلامی احیا شود.

■ کجا دنبالش هستید؟ مثلا کارهای تحقیقاتی انجام می شود؟

بله. کارهای تحقیقی زیادی در این زمینه شده است. از علما خواسته شده هر مطلبی در این زمینه، در متون دینی دیده اند، جمع آوری یا معرفی کنند.

مثلا درباره یک دارو به نام سیاه دانه، این کار تحقیقی در روایت ها و سفارش های دینی انجام شد و الان یک کتاب درباره خواص آن نوشته شده است. این کار درباره عسل، بادام، زیتون، انجیر و... انجام شده است.

قبل از این فقط می شنیدیم که خداوند در قرآن به این میوه قسم خورده است، پس میوه خوبی است اما عمق مطلب را درک نمی کردیم. الان ما کمتر نسخه های تجویز می کنیم که انجیر و بادام در آن نباشد. نتیجه های درمانی شگفت آوری هم از آن می بینیم. من به مرور زمان که کار می کنم مثلاً به خواص حیرت انگیز عسل پی می برم، تازه می فهمم که چرا خداوند در قرآن از عسل به عنوان شفا یاد می کند.

■ این هم می شود یک درجه خداشناسی...

بله واقعا همین طور است. در واقع ریشه طب سنتی ایرانی، طب اسلامی است. مثلاً حضرت داوود علیه السلام هر نماز را که تمام می کردند، خاصیت های یک یا دو گیاه به ایشان الهام می شد. خواص خیلی از گیاهان از این طریق گفته شده...

■ از چه زمانی طب اسلامی در ایران افول کرد؟ استاد خیراندیش می گوید طب سنتی با سیاست

■ مثلاً در معاینه مریض از لوازم پزشکی استفاده نمی کنید؟ لازم هست یا نه؟

نه، خیلی لازم نیست. در طب سنتی نهایتاً زبان را نگاه می کنیم و نبض را می گیریم و رنگ چهره را می بینیم البته تعریف طب سنتی از نبض با نبضی که در طب شیمیایی کنترل می شود، خیلی فرق دارد. در حوزه های پیشرفته تر هم به مراحل مثل عنبیه شناسی می رسم که با دیدن عنبیه چشم بسیری از بیماری ها تشخیص داده می شود. این تشخیص کمک می کند که بگوییم کدام عضو درگیری دارد، مثلاً در طحال مشکلی وجود دارد. یا تشخیص هایی بر اساس ناخن یا پوست که در کشورهای دیگر هم در این زمینه ها خیلی کار شده ولی در طب های کل نگر که در دنیا وجود دارد، کامل ترین مدل طب سنتی، طب سنتی ایرانی است.

■ ظاهر اطب سنتی بیشتر حوزه پیشگیری است، بر خلاف طب کلاسیک که درمان محور است. نه؟ بله، پیشگیری، پایه و اساس طب سنتی است. ما می گوییم قبل از اینکه شخص بیمار شود و نیازمند درمان، باید طبیعت و مزاج خودش را بشناسد و اصول تغذیه اش را رعایت کند که بیمار نشود. سفارش های کاملی در این زمینه در

دین اسلام آمده و بسیار دقیق است. حتی این قدر که دستور و سفارش درباره پیشگیری در طب سنتی آمده، درباره درمان نیست...

■ اینکه گفتید طب سنتی ما کامل ترین طب است، بر چه اساسی بود؟ چه قدر از آموزه های طب سنتی بر گرفته از دین است و چه قدر از متون قدیمی ایرانی باقی مانده؟ ما در واقع اعتقاد به طب اسلامی داریم، اما متاسفانه جامعه خیلی پذیرای این مساله نبوده و نیست.

■ البته اخیراً زیاد در این باره صحبت می شود... بله در یکی - دو سال اخیر در رسانه ها صحبت شده و بین مردم هم رواج پیدا کرده، اما باز هم بیشتر به طب سنتی معروف است. اما ما به طب اسلامی اعتقاد داریم. طبی که از طریق انبیا به ما رسیده است. اگر واقعا اعتقاد داشته باشیم که دین اسلام، کامل ترین دین است و حرف پیامبر صلی

بعضی مواقع مریض می آید و ده تا نشانه برای بیماری اش می گوید، ما باید یک نسخه همه این مشکل ها را حل می کنیم، چون طب سنتی یک نگاه کل نگر نسبت به فرد و بدن انسان دارد



کارهای تحقیقی زیادی در این زمینه شده است. از علما خواسته شده هر مطلبی در این زمینه، در متون دینی دیده‌اند، جمع‌آوری یا معرفی کنند

و شفای اصلی در دست او است. این نگاه مریض را هم در این مسیر تربیت می‌کند.

■ شما کم مریض می‌شوید؟
از زمانی که با این روش‌ها آشنا شدم، بله.

■ دانسته‌های جدید را در خانه هم آزمایش می‌کنید؟
تا جایی که امکان داشته باشد، این کار را می‌کنم. هر سال بچه‌هایم را حجامت می‌کنم و از زمانی که با طب سنتی آشنا شدم به ندرت از داروهای شیمیایی استفاده کرده‌ام.

■ الان می‌شود گفت خانواده شما نسبت به خانواده‌های دیگر سر سلامت تر هستند؟ این محسوس است؟
بله. بچه‌های من قبل از حجامت و استفاده از دانسته‌های طب سنتی، خیلی مریض می‌شدند، خیلی سرما می‌خوردند. اما بعد از آن به ندرت مریض می‌شوند، اگر سرماخوردگی خفیفی هم پیش بیاید با یک جوشانده سریع درمان می‌شوند. مثلاً در این مواقع سعی می‌کنم غذاهایی درست کنم که گرم باشد، با این رعایت‌ها گاهی حتی خود به خود سرماخوردگی برطرف می‌شود و نیازی به جوشانده هم پیدا نمی‌شود.

■ شوهرتان با کار شما مخالفتی نداشت؟

اوایل با طب سنتی مخالف بود، می‌گفت این حرف‌ها از کجا آمده که تو سراغش رفته‌ای؟ به این حرف‌ها اعتقادی نداشت، اما مخالفت نمی‌کرد. کم‌کم که جو جامعه فرق کرد و مردم بیشتر با طب سنتی آشنا شدند و نتیجه بعضی کارهایم را در خانه دید، نرم‌تر شد. حالا گاهی که مریض می‌شود، خودش می‌رود و یک جوشانده درست می‌کند!

■ یعنی شما هم گذاشتید ایشان با جو جامعه به روز بشود؟ خودتان تلاشی نکردید؟

نه، چون یک تیپ مزاجی دارد که نمی‌شود زیاد با او بحث کرد! مهندس‌ها خلیات ویژه‌ای دارند، با پزشکان فرق دارند. منطق و افکارشان با هم فرق دارد. مثل پزشکان با مردم سرو کار ندارند و اخلاقشان بسته‌تر است.

در طب سنتی دیدن و درست دیدن چهره مریض خیلی مهم است، با دیدن مریض حداقل پنجاه درصد از تشخیص انجام می‌شود

■ قیمت داروهای گیاهی چه طور است؟ می‌گویند بعضی از این داروها خیلی گران است...
گران کردند! قبل از این اصلاً قیمتی نداشت.

یک دلایل استقبال مردم است. سال‌ها این داروها مشتری نداشت و قیمتی هم نداشت اما حالا که مردم کمی به این سمت آمدند، بازار قیمت‌ها را بالا برده است. البته بعضی از داروها هم از اصل مواد گرانی هستند مثل زعفران که قیمتش بالا است یا بعضی داروها که کمیاب هستند و همه جا کاشتن نمی‌شوند. البته روال ما این است که به بیماران داروهای ارزان قیمت تجویز می‌کنیم، مگر در مواردی که چاره‌ای نداشته باشیم. حتی گاهی وقت‌ها نسخه را متناسب با محل زندگی فرد تجویز می‌کنیم با توجه به اینکه چه داروهایی بیشتر در دسترس او هست یا چه داروهایی با شرایط محیطی او سازگارتر است.

■ بیمارانی که به شما مراجعه می‌کنند، معمولاً از چه قشرهایی هستند؟
از همه قشر و طبقه‌ای مراجعه‌کننده داریم. اصلاً نمی‌شود تیپ خاصی را مشخص کرد. آدم‌های متفاوتی می‌آیند.

■ با یک مراجعه مشکل حل می‌شود یا طول درمان دارند؟
خب بعضی از بیماری‌ها از نظر طب سنتی هم سخت درمان است، درمان طولانی مدت می‌خواهد و بعضی بیماری‌ها هم با یک نسخه حل می‌شود. روال کار ما به این شکل است که درباره بیماری‌هایی که طول درمان دارند، با بیمار صحبت می‌کنیم و به او آگاهی می‌دهیم که فلان مشکل شما تا یکی-دو هفته حل می‌شود اما فلان مشکل ممکن است برای درمان چند ماه زمان بخواهد. مثلاً بیماری لک و پیس از نظر طب سنتی درمان دارد اما درمان آن طولانی مدت است و من این را به مریض می‌گویم.

■ در نسخه‌هایتان ذکر هم می‌نویسید؟
بله. ما بر اساس همان دیدگاهی که نسبت به طب اسلامی داریم، از ذکر هم استفاده می‌کنیم. یک سری ذکرها که معتقدیم شفا دهنده است، به مریض می‌دهیم، با این نگاه که ما وسیله هستیم



داروهای به ایران آوردند که نسبت به داروهای گیاهی زودتر اثر می‌کرد و به همین دلیل مردم از آن استقبال کردند.
در همان زمان چند نفر از پزشکان ایرانی برای یادگیری طب کلاسیک به آمریکا رفتند. وقتی دوره‌شان تمام شد و می‌خواستند به ایران بیایند، مدرکشان را ندادند. گفتند در صورتی به شما مدرک می‌دهیم که تعهد بدهید وقتی به ایران برگشتید، حجامت را منسوخ کنید و سرکه و نمک را هم از سر سفره ایرانی‌ها بردارید.

■ این ماجرا مربوط به چه سالی است؟ سند تاریخی هم دارد؟

بله، حدود ۷۰ سال پیش بود. نام این افراد هم در مستندات تاریخی موجود است. یک پزشک غربی که -الان نامش یاد نمی‌آید- حدود ۲۰ سال در ایران بود و در تحقیقاتش دید ایرانی‌ها خیلی کم مریض می‌شوند و وقتی هم مریض می‌شوند، خودشان را راحت درمان می‌کنند.

بعد از مدتی فهمید سه عامل حجامت و نمک و سرکه رمز سلامتی ایرانی‌ها است. به همین دلیل از پزشکان تعهد گرفتند این سه عامل را حذف کنند تا ایرانی‌ها مریض نشوند و به طب شیمیایی نیاز پیدا نکنند.

عاشقانه‌ای به پیشگاه بانوی که دامانش پرورشگاه رحمة العالمین بود

نجوای ملکوت

سیده اعظم سادات

در چهارچوب در ایستاد. بارویی باز سلام کرد. وقتی به چهره بشاش بانوی بزرگ عرب؛ همسر عبدالمطلب نگاه کرد، تپش قلبش بیشتر شد. بانویه چشم‌های مهربان و درخشان دختر جوان خیره ماند. چشم‌هایی که خندان بود و براق. آمنه چند قدمی جلو رفت و خوش آمد گفت.



تصویری از آرامگاه حضرت آمنه در حوالی مکه که سال‌ها پیش توسط وهابی‌ها تخریب شد

وقتی به اتاق نشیمن اشاره کرد و گفت «بفرمایید»، همسر عبدالمطلب سر تا پای او را ورنده کرد و لیخند کمرنگی روی لبانش نشست. همین که روی گلیم‌های خوش رنگ خانه وهب بن عبدمناف نشست، حرف‌های عبدالمطلب مثل قطاری از ذهنش گذشت. صدایش چه مهربان بود وقتی به عبدالله می‌گفت: «پسر من آمنه دختری است از خویشان تو و در مکه مانند او دختر نیست.»

زیر چشمی به صورت آمنه نگاه کرد. به گونه‌های سفیدش که گل انداخته بود، به پیشانی بلندش که خیس عرق بود و به چشم‌های درشت و نافذش که به زمین نگاه می‌کرد. از خوش برخوردی و خوش رویی هم که کم نداشت... روبه مادر آمنه کرد و گفت: من پیش از این آمنه را دیده بودم اما فکر نمی‌کردم چنین با حسن و کمال باشد! مادر آمنه به دخترش نگاه کرد و ظرف رطب‌های تازه را مقابل او گرفت. با لحنی آرام گفت: «بفرمایید.»

نگاه نافذش به نخل‌های باردار خیره ماند، به رطب‌هایی که از آن آویزان بود و خوب رسیده بود. در چوبی صدایی داد و او سرش را چرخاند. به چهارچوب دری نگاه کرد که باز شدنش عبدالله را می‌دید، خسته از کار روزانه. دلشوره به جاننش افتاد. احساس تنهایی از سویی و اندوه از دست دادن همسر، از سویی دیگر. دستش را روی شکمش گذاشت. همین که وجود طفلش را حس کرد، دل آرام شد. باز طفلکش

سخن می‌گفت. قطره اشکی از روی گونه‌اش سر خورد و پایین افتاد. قبلا از کاهن بزرگ شنیده بود که عیسی هم در شکم مادر سخن می‌گفت. اما او عیسی بود، پسر مریم! یک لحظه غصه‌هایش را فراموش کرد. فقط به طفل یتیمش فکر کرد. به نازنینی که نجوای ملکوتی‌اش آرام بخش دل و جان مادر بود.

دستش را به سمت کودک کشاند. چشم‌های درشتش را به چهره معصوم او گره زد. این چند وقتی که او را ندیده بود، انگار نورانی تر شده بود. به آینده فکر کرد. اگر حالش خوب نشود، طفلش تنها می‌شود. اما نه، یاد عبدالمطلب دلگرمش می‌کرد. بزرگ‌مردی که همیشه حامی آمنه و فرزندش بود. باصدایی لرزان گفت: محمد! کودک شش ساله کنار مادر نشست. با دست‌های کوچکش، دست گرم مادر را گرفت و به سینه‌اش چسباند. سینه‌اش گرم شد، مثل وقت‌هایی که با حلیمه، دایه‌اش، در صحرا بازی می‌کرد و از خود، بی‌خود می‌شد. به چشم‌های درخشان و مهربان مادر نگاه کرد. به صورت خسته و دردمند او، غمگانه خندید. دل

آمنه از خنده کودکش غنچ رفت. یاد فرشته‌هایی افتاد که هنگام تولد محمد، کنارش بودند و او را مثل مریم دختر عمران همراهی می‌کردند. از صورت نورانی جگر گوشه‌اش چشم‌برنداشت. انگار از دیدنش سیر نمی‌شد. آمنه دست کوچک پسرش را فشرد و زیر لب گفت: هر زنده‌ای می‌میرد، هر تازه‌ای کهنه می‌شود، هر

دل آمنه از خنده کودکش غنچ رفت. یاد فرشته‌هایی افتاد که هنگام تولد محمد، کنارش بودند و او را مثل مریم دختر عمران همراهی می‌کردند

گروهی فانی می‌شود و من می‌میرم اما یاد من همیشه زنده است. من خیر به جای گذاشتم و مولود مطهری چون تو به دنیا آوردم.

جارود، کنار افراد قبیله‌اش ایستاد. با یاد چهره نورانی و خواستنی پیامبر صلی الله به وجد آمد. تصمیم گرفته بود مسلمانی واقعی باشد. آنچه دستور خدا و پیامبر صلی الله است، انجام دهد و آنچه آنها نمی‌می‌کنند، کنار بگذارد. از شریک قرار ندادن بت‌ها در یگانگی خدا تا زنده به گور نکردن دخترکان معصوم. لب‌های خشکیده‌اش را باز کرد و از رسول خدا صلی الله گفت. از بزرگواری‌اش، از مهربانی‌اش و از کلام خدا که دل‌ها را زیر و رو می‌کند.

کمی مکث کرد و دستش را بالا آورد. با صدایی بلند گفت: ای پسر آمنه، ای رسول خدا، آدمم سوی تو تا به وسیله تو به راه راست هدایت شوم. گویی سخن آمنه در هنگام مرگ تحقق پیدا کرده بود.

منابع: بحار الانوار - ج: ۱۵ -

صفحه: ۲۴۷، ۱۱۷، ۱۰۰، ۹۹ -

ریاحین الشریعه - ج ۲ ص ۳۸۷

امام انقلاب می‌گوید:

اینجانب به زنان ایران مباحثات می‌کنم



اینجانب به زنان پر افتخار ایران، مباحثات می‌کنم که تحولی آن چنان در آنان پیدا شد که نقش شیطانی بیش از ۵۰ سال کوشش نقاشان خارجی و وابستگان بی‌شرافت آنان، از شعرای هرزه گرفته تا نویسندگان و دستگاه‌های تبلیغاتی مزدور را نقش بر آب کردند و اثبات کردند که زنان ارزشمند مسلمان دچار گمراهی نشده و با این توطئه‌های شوم غرب و غرب‌زدگان آسیب نخواهد پذیرفت.

خانم‌هایی که قبلاً وضعشان جور دیگری بود و رژیم آنها را به مسایل دیگری مشغول کرده بود، متحول شدند به کسانی که مقابل رژیم ایستادند.

نهضت اسلامی به برکت اسلام چنان تحولی در نفوس زن و مرد به وجود آورده که ره صد ساله را یک شبه طی کرده است. این تحولی بود که بشر نمی‌توانست آن را درست کند. این تحول الهی بود.

همان زن‌هایی که آن وقت بی تفاوت بودند راجع به کشور خودشان، راجع به همه چیز، همین‌ها وارد شدند در میدان و دیدیم که خوب هم می‌توانند انجام وظیفه کنند.

این اسلام که در ایران زنده شد، آن خدمتی را که به بانوان کرده و خواهد کرد، ارزشش به اندازه‌ای است که نمی‌توانیم ما توصیف کنیم. اگر نبود این انقلاب و نبود تغییر و تحولی که در ایران واقع شده بود، بعد از چند سال دیگر اثری از اخلاق اسلامی در ایران نبود.

به جز مشتی زنان مرفه طاغوتی و وابستگان ساواکی و سرسپردگان آنان دیگر قشرهای میلیونی زنان متعهد که اساس ملت مسلمانانند، در دام فریب دلباختگان به غرب نیفتاده و با عمل خود در طول پنجاه سال سیاه، باروی سفید نزد خدا و خلق شجاعانه مقاومت کردند.

در این جهاد سازندگی که گاهی وقت‌ها می‌بینیم خانم‌ها رفتند و مشغول شدند، خب، البته از خانم‌ها ساخته نیست که مثل یک رعیتی، مثل اشخاصی که ورزیده‌اند، در امور کار کنند، لکن همان رفتن‌شان در بین آن رعایا و بین کشاورزان، همان رفتن و

اشتغال پیدا کردن، به همان مقداری که می‌توانند، این باعث می‌شود که قدرت آنها چند مقابل بشود. وقتی آنها ببینند که از شهرها خانم‌های محصل، خانم‌های محترم آمدند و در دهات مشغول کمک هستند به برادرهای خودشان، قدرت آنها چند برابر می‌شود و این یک عمل بسیار ارزشمند است و لو عمل خودش به حسب حجمش کوچک باشد، لکن حجم معنوی خیلی زیاد است.

به زنان خویش افتخار کنیم. چه افتخاری بالاتر از اینکه زنان بزرگوار ما مقابل رژیم ستمکار سابق و پس از سرکوبی آن، مقابل ابر قدرت‌ها و وابستگان آنان، در صفا اول، ایستادگی و مقاومتی از خود نشان دادند که در هیچ عصری چنین مقاومت و چنین شجاعتی از مردان ثبت نشده است.

در مملکت ما این طور شد که بانوان، هم‌دوش بلکه جلوتر از مردها از خانه‌های بیرون آمدند و در این راه اسلامی زحمت کشیدند و رنج دیدند، جوان دادند، شوهر دادند، برادر دادند، معذک رنج کشیدند، عمل کردند، پشتیبانی از اسلام کردند و مردها هم به تبع زن‌ها این کار را کردند.

کربلا به اصل خود رسیدن است

اول: السلام عليك ايها العلم المنسوب والعلم المصوب. سالروز آغاز امامت حضرت صاحب الامر مبارک.

دوم: یک چیزهایی وقتی گران می شود صدایش زود در می آید، مثل دلار و سکه و ماست و گوشت و از این قبیل چیزها که خیلی هایش ربطی به ما ندارد. اما بعضی چیزها وقتی گران می شود صدایش دیر تر در می آید اما اثرش بدتر و مخرب تر است، مثل کاغذ. این روزها کاغذ گران شده اساسی. به همین خاطر است که کاغذ مجله ما هم رنگش پریده و وارفته. شما به بزرگواری خودتان ببخشید و دعا کنید دستی زغیب فکری برای فرهنگ این مرز و بوم کند.

سوم: ۱۲ اسفند باید پای صندوق رأی برویم. آگاهانه رأی دادن و درست انتخاب کردن و کلاسی ملت می تواند باعث رشد و پیشرفت مملکت شود و در برابرش انتخاب سرسری می تواند مانع رشد باشد. باید کسی را انتخاب کنیم که آزاده باشد و کیل مردم باشد نه و کیل حزب و فامیل و سلیقه خودش. مروری بر بیانات رهبر انقلاب در سال های قبل درباره انتخابات عجیب جواب می دهد. لطفا کسانی را انتخاب کنیم که بعد پشیمان نشویم و مثل بعضی مواقع به زمین و زمان و خودمان بد و بیراه نگوئیم. مثل بعضی انتخاب های قبلی، بعد از چند سال به زمین و زمان و آباء و اجداد خودمان بد و بیراه نگوئیم.

چهارم: موضوع ویژه این شماره درباره نقش هیأتی هادر شکل گیری انقلاب است. البته نسبت به حرف هایی که در این باره می شود گفت، پرونده مختصری جمع و جور کرده ایم که خواندنی است.

پنجم: حرف های حاج یدالله بهتاش در بخش هیأت می تواند کلاس درسی باشد برای همه آن هایی که می خواهند در مسیر مدح و مداحی اهل بیت علیهم السلام گام بگذارند. پیر غلامان اهل بیت همیشه مایه صفای مجالس اباعبدالله علیه السلام هستند.

ششم: یک جوان ایتالیایی پیدا کردیم که قبل از این که مسلمان شود گذرش به یکی از هیأت های امام حسین علیه السلام افتاده بود. وقتی با او گفت و گو می کردیم از خودمان خجالت کشیدیم.

هفتم: چرا خوب بلدیم حرف بزنی اما بلد نیستیم خوب بنویسیم؟ چرا خوب بلدیم تخریب کنیم اما بلد نیستیم نقد کنیم؟ چرا خوب بلدیم ایراد بگیریم اما اهل راه کار دادن نیستیم؟ چرا ماسد کوبیدن و نابود کردن آدم ها استادیم ولی نمی توانیم کسی را با تشویق و حمایت اصلاح کنیم؟ واقعا چرا؟

هشتم: و خدا خواست چه خوشبخت درختی را که / گوشه ای از حرمت پاشنه ی در شده است. یا امام رضا.

نهم: برای همه آن هایی که حال ندارند، وقت ندارند، بلد نیستند، حوصله ندارند، امید ندارند اما گاهی دلشان می خواهد بالا بروند، چند کلام از بیانات آیت الله خوشوقت را چاپ کرده ایم تا شاید بخوانند و برای ما هم دعا کنند.

دهم: حسینی خیمه برپا شده و هر سه شب شب مجلس سیدالشهدا برقرار است. آدم های جلسه حسابی حال و هوای فرهنگ و ادب دارند و بوی فرهیختگی می دهند. فرهیخته هایی که غیر از تماشای تئاتر و موسیقی، سینه زدن و اشک ریختن را هم بلدند. اینجا شکسته دلی می خورد و بس. خبری از پُرهای روشن فکر مآبانه هم نیست.

یازدهم: منتظر پیامک های مذهبی تان هستیم تا به نام خودتان منتشرشان کنیم و اگر حال داشتید نقدمان کنید.

دوازدهم: بزرگی می گفت امام زمان که ظهور کنند تازه حقیقت سیدالشهدا برای مردم آشکار می شود. کربلا به اصل خود رسیدن است / هر چه می روم به خود نمی رسم.

یاعلی / دبیر تحریریه

دعوت به همکاری ماهنامه خیمه

آقایان و خانم هایی که علاقه مند به همکاری در امور بازرگانی، بازاریابی و جذب آگهی برای ماهنامه خیمه هستند می توانند با ما تماس بگیرند

تلفن: ۷۳-۸۸۹۳۴۹۶۹



نام: * نام خانوادگی:

جنسیت: مرد ☐ زن ☐ شغل: * تحصیلات: رشته: سن:

* شماره تلفن همراه

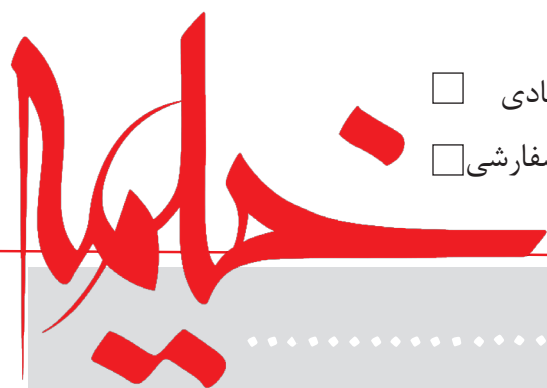
آدرس پست الکترونیکی:

* آدرس پستی کامل:

* کد پستی:

اشتراک: ۶ ماهه عادی ☐ ۹ ماهه عادی ☐ یک ساله عادی ☐

۶ ماهه سفارشی ☐ ۹ ماهه سفارشی ☐ یک ساله سفارشی ☐



تعارفہ اشتراک

عادی			سفارشی		
شماره ۱۲	شماره ۹	شماره ۶	شماره ۱۲	شماره ۹	شماره ۶
۱۸۰۰۰۰	۱۴۰۰۰۰	۱۱۰۰۰۰	۲۸۰۰۰۰	۲۲۰۰۰۰	۱۵۰۰۰۰
تمام قیمت‌ها به ریال است شماره حساب ۳۴۵۸۵۰۲۲/۵۰ بانک ملت به نام ماهنامه خیمه					
پست عادی عبارت است از نامه‌ها و مطبوعاتی که فرستندگان روی آن‌ها تمبر الصاق نموده و در صندوق پستی انداخته یا به باجه‌های پستی تحویل می‌دهند و مرسوله به صورت عادی در جریان کار، مبادله و به مقصد ارسال می‌شود و هیچگونه ثبت و ربطی روی آن صورت نمی‌گیرد و ممکن است تا حدود ۳ هفته طول بکشد. این نوع ارسال به دلیل موارد بالا توصیه نمی‌شود.			پست سفارشی عبارت است از: مرسولاتی که قبول آن از فرستنده و تحویل آن به گیرنده در قبال صدور و اخذ رسید صورت پذیرفته و امکان پیگیری سرنوشت مرسوله وجود دارد. ارسال هر مرسوله در داخل کشور درون شهری ۲۴ الی ۴۸ ساعت و شهرستان‌ها ۴۸ الی ۷۲ ساعت زمان لازم است. لازم به ذکر است که این نوع ارسال هم توسط پست و هم توسط خیمه به مشترکین توصیه می‌شود.		

آدرس: تهران، خیابان سمیه، نرسیده به استاد نجات اللهی، پلاک ۲۴۱، طبقه چهارم
تلفن: ۳-۸۸۹۳۴۹۷۰ صندوق پستی: ۱۹۴۱-۱۵۸۱۵

www.kheimeh.com

info@kheimeh.com



پست جواب قبول



نیازی به الصاق تمبر نمی باشد

هزینه پستی براساس قرارداد شماره ۱۵۸۷۵/۳۳۰ پرداخت شد

ماهنامه خیمه
۱۵۸۱۵-۱۹۴۱
۸۸۹۳۹۴۷۰-۳
تهران

نام موسسه:
شماره صندوق پستی:
تلفن یا تلفکس:
نام شهر:

